زیر سایهٔ
پرچم صلیب شکسته !

گرد آوردهٔ

آ . ل . لوید و ایگور وینوگرادف

تاریخچهٔ نموحزب ناسیونال سوسیالیست آلمان

که بشکل درام برای رادیو تهیه شده است

زیر سایهٔ
پرچم صلیب شکسته !

گردآوردهٔ

آ. ل. لوید و ایگوروینوگرادف

تاریخچهٔ نمو حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان

که بشکل درام برای رادیو تهیه شده است

این کتاب نخستین بار
در سال ۱۹٤۰ بطابع رسیده است

فهرست مهمترین کتبی که برای گردآوری این کتاب بانها مراجعه و از آنها استفاده شده است :

اسم کتاب	نویسنده کتاب
۱ ـ هیتلر و دیکتاتوری آلمان	فردریك شومن
۲ ـ ناسیونال سوسیالیسم آلمان	کنراد هیدن
۳ ـ نبردمن	ادلف هیتلر
٤ ـ امپراطوری سوم آلمان	وان دن‌بروك
۵ ـ آلمان درحال انتقال	فیلیپ پرایس
٦ ـ سقوط جمهوری آلمان	ر . ت . کلارك
۷ ـ هیندنبرگ	ویلربنت
۸ ـ آتش سوزی در پارلمان آلمان	د . رید
۹ ـ آموزشگاه وحشی گری	اریکا من
۱۰ ـ اطریش بدینسان فنا شد	اُ . دچ
۱۱ ـ اطریش ، خدا نگهدار !	ك . شوشنیگ
۱۲ ـ قلاع سقوط کرده	ج . اِ . رِ . گدی
۱۳ ـ آنچه درچکوسلواکی بچشم دیده شده	آ . هندرسن

فهرست مندرجات

صفحه





بخش اول ــ قیام یک پیشوا



درهفتاد وپنج سال اخیرملتی پنج مرتبه صلح جهان‌را زیروزبر کرد . ملتی پنج بار جنگ کرد . در ۱۸٦۸ با دانمارك و در ۱۸٦٦ با اطریش جنگید . در ۱۸۷۰ بافرانسه ودر ۱۹۱٤ بادنیا نبرد کرد . باردیگردر ۱۹۳۹ برعلیه لهستان و انگلستان وفرانسه آغاز کارزار نمود .

در این مدت در اوضاع اقتصادی آلمان تغییرات فاحشی روی داده است در ۱۸٦٤ این کشور از ایالات متعددی تشکیل میشدکه همه‌در تحت لوای۳۹نفر فرماندار اداره میشدند . امروز تمام‌این ایالات بهم‌پیوسته وبرفرق آنها پرچم صلیب شکسته سایه گسترده است . در۱۹۱٤ هوهن زولرن[1] ها بودند که سرنوشت آلمان را دردست گرفته آن را بطرف جنك کشیدند امروز نازیها صاحب قدرتند . نازیها کیانند ؟

(در اینجا موزیك مترنم است وپس از چند لحظه صدای اشخاص توام باموزیك شنیده میشود) .



اوت ۱۹۱٤ آلمان وارد جنك میشود .

میهن پرست اول ــ آلمانها آلمان وارد جنك میشود .

» دوم ــ جنك آلمان را بزرگتر وغنی تر خواهد کرد .

---

(1) Hohenzollerns

میهن پرست اول ـ آلمانها مملکت بشما احتیاج دارد .

۱۹۱۶

میهن پرست اول ـ همه چیز را فدای میهن کنید .

» دوم ـ جنك آلمان را بزرگتر وثروتمندتر خواهد کرد .

» سوم ـ آلمانها میهن را نجات دهید .

۱۹۱۸

میهن پرست اول ـ آلمانها آخرین دینار خودرا فدا سازید. آخرین مرد خودرا قربانی کنید .

میهن‌پرست دوم (باتردید) ـ جنك‌آلمان را بزرگتروثروتمندترخواهدکرد.

میهن پرست اول ـ باز هم مرد لازم است . باز هم پول لازم است ـ باز هم ....

(در اینموقع موزیك که باوج ملاحت خود رسیده بود ناگهان داخل مرحله تیره و نامطلوبی شده کم‌کم محو میشود)



در همین ایام توده مردم آلمـان روز بروز بطرف بدبختی میروند . جمعیت درجلو دکانهای خوار بار فروشی رو بافزایش می گذارد .

(صدای درهم برهم مردم کم‌کم نزدیك میشود و میتوان بصحبتهای آنها گوش داد)

مادام شوارتز[۱] ـ چه صبح سردی است ، مادام روت

مادام روت[۲] ـ مادام شوارتز راستی خیلی سرد است .

مادام شوارتز ـ خیلی وقت است معطلید ؟

(1) Frau Schwartz (2) Frau Roth

مادام روت ـ از ساعت هفت تا الان معطلم . تصور میکردم که اگر صبح باین زودی بیایم اولین نفر خواهم بود وقتی رسیدم صد نفر دیگر قبل ازمن آمده بودند .

مادام‌شوارتز ـ امیدوارم قبل ازرسیدن نوبت بما خواربارتمام نشود .

مادام‌روت ـ خداوند دعای شمارا اجابت فرماید زیرا من یك تیکه‌نان سیاه خشك هم درخانه ندارم .

مادام شوارتز ـ این کاغذ چیست که این یارو بدیوار می چسباند ؟

مادام روت ـ گویا تلگرافهایی‌است که از جبهه رسیده است .

مادام شوارتز ـ کیست که دیگر بدیدن اینگونه تلگرافها دلبستگی داشته باشد ؟ !

مادام روت ـ دیگر فتح و شکست برای ما فرقی نمی کند. این شجاعتهای بی نظیر و این جنگهای تاریخی ، پیامهای قیصر و هیندنبرك[1] ولودندرف[2] وتوپهای چهل ودو سانتیمتری همه قلابی بود .

مادام شوارتز ـ بگذاریدآنقدر فتح کنند تا همه ما زیر لگد بخاك فرو رویم .

مادام روت ـ معلوم نیست‌چرا اگراین فتوحات پی در پی نصیب ما است جز شلغم وماهی گندیده خوراکی دیگر نداریم !

مادام‌شوارتز ـ فتوحات درخشان تمام دسیسه است. اگرتمام ماازگرسنگی هلاك شویم خم به ابروی قیصر وسربازان او نخواهد آمد .

مادام روت ـ شوهر پیر من میگوید خداوند همه مسببین جنگرا ذلیل کند زیرا ما بجز لقمهٔ نانی باصلح وصفا چیز دیگری نمیخواستیم .

---

(1) Hindenburg (2) Ludendorff



مثل اینکه میخواهد اتفاقی بیفتد. احساسات مردم آلمان تحریك شده است در ۱۹۱۸ خبر تهدید انقلاب به تندی درسراسر آلمـان خاصه در میان کشاورزان دهات منتشر میشود.

(صحنه این قسمت دریکی از بیمارستانهای نظامی در پازواك[1] واقع‌در پومیرانیا[2] تهیه شده است)

خانم پرستار (بزیر دست خود) ـ ورقه شرح حال آن بیمـار را بمن‌بده ـ شماره ۶۷۲۰، بیمار مرده است.

(چشمش بملاحی که وارد اطاق شده میافتد)

ـ (باصدای‌بلند)آقا داخل نشوید امیدوارم مرا خواهید بخشید زیرا ناچارم از شما جلوگیری کنم.

ملاح ـ خانم من برای رفقا پیغامی آورده ام

پرستار ـ کدام رفقا؟ تو کیستی؟ زود ازاینجا خارج شو.

ملاح ـ من یکی از ملاحان کیل[3] هستم وبرای رفقا پیغامی دارم مگر این اطاق شماره یك نیست؟

پرستار ـ اطاق شماره یك همین است ولی تو حق داخل شدن نداری.

ملاح ـ خانم معذرت می‌خواهم ولی من دیگر داخل شده ام خوب‌بود این قدغن را قبل از وقوع واقعه اعلام می نمودید. (رو به بیماران و با صدای بلند) گوش کنید. تمام بیمارانیکه میتوانند به نشینند گوش کنندمن ازکیل[3] میآیم. در آنجا اغتشاش حکمفرماست نمایندگان کارگران و ملاحان اجماع کرده اند اگر ازپنجره ها بخارج نگاه

---

(1) Pasewalk (2) Pomerania (3) Kiel

کنید رفقا را دراتومبیل های بزرگ مشاهده میکنید انقلاب باینجا هم سرایت کرده وما ازتمام بیمارانیکه حاضرند بیمارستان را ترك کرده بما به پیوندند تقاضامی کنیم که از اطاعت رؤسای خود سرباز زده سربازخانه ها را ترك گویند و بما ملحق شوند.

یکی از بیماران ـ بیخود میگوید چنین چیزی امکان ندارد .

ملاح ـ بیخود نمی گویم این یاد داشت را بخوانید (یاد داشت را بدست بیمار میدهد . بیمار میخواند) «هشتم نوامبر ۱۹۱۸.خونریزی در کیل. پس از چند ساعت پرچم سرخ در دست جنگجویان دیده شده . وزارت دریـا داری بدفع اشرار امر داده ولی نظامیـانیکه بطرف انقلابیون حمله برده بودند بآنها پیوستند» ـ (بسایر بیماران رو کرده) رفقا مثل اینست که قضیه صحت دارد !

ملاح ـ پنجره ها را باز کنید و گوش خود را فرا داشته بشنوید .

(از بیرون صدای «زنده باد انقلاب مرده باد جنك» شنیده میشود)

بیمار دوم ـ ای خائنین بدجنس .

ملاح ـ کی بود که انقلابیون را خائن خواند ؟

بیمار اول ـ آنکه چشمش مجروح وصورتش بسته است

ملاح (رو به بیمار دوم) ـ باز هم فرمایشی دارید ؟

بیمار دوم ـ آیا برای همین بود که سربازان رشید ما جان سپردند ؟ برای همین بود که خون جوانان هفده ساله ما با خاك فلاندر[1] آمیخته شد؟ تمام این بدبختی ها برای این بود که یکمشت خائن و

(1) Flanders

جانی بتوانند آلمان را تحت تسلط خویش درآورند یا آنکه یهودیان پرچم سرخ را برفراز خاك آلمان برافرازند ؟ !

ملاح (رو به بیمار) ـ گویا انقلاب بمذاق آقا گوارا نیـامده است . اسمت چیست ؟

بیمار دوم ـ تحقیق کن .

ملاح ـ هویت او ازورقه گزارش بالای سرش معلوم خواهد شد(میخواند)ـ خط این دکترهاحقیقة چقدربداست . چی ؟ هـ ی ت ل ر = هیتلر ! هرگز این اسم را فراموش نخواهم کرد .



دسامبر ۱۹۱۸ ارتش آلمان از جنگ برمیگردد . (دراینجا صدای پاهای منظم سربازان بگوش میرسد وباصدای تماشاچیان توأم شده نزدیکتر میگردد) .

مادام روت ـ آمدند .

مادام ویس ـ چطور فهمیدی ؟ منکه آنها را نمی بینم .

مادام شوارتز ـ منهم نمی بینم امـا جمعیت بآنطرف متوجه اند . بله دیدم سرنیزه و کلاه خودشان پیداست .

مادام ویس ـ پرچمشان کو ؟ چرا بیرق بلند نمی کنند ؟

مادام شوارتز ـ آهسته حرکت میکنند .

مادام روت ـ بیچاره ها ازفرانسه تااینجا را پیاده آمده اند .

مادام ویس ـ به بین . به بین قدم آهسته میروند .

مادام روت ـ آنها را استهزاء نکنید .

مادام شوارتز ـ فرزندان بیچاره ما چقدر خسته وناتوان شده اند .

مادام ویس ـ چرا موزیك نمی‌زنند ؟ چرا رئیس شهر موزیك جلوشان نفرستاده است ؟

مادام روت ـ میگویند این هنگ بانقلابیون ملحق نشده وتصمیم دارد برضد آنها مبارزه نماید.

مادام ویس ـ هورا ! هورا !

مادام روت ـ خفه شو ! (فریاد زنان) ما جنك نمی خواهیم ـ یك لقمه نان وگوشه راحتی ما را بس است .

مادام روت
مادام‌شوارتز } ـ جنك نمی خواهیم ـ یك لقمه نان و گوشه راحتی ما را بس است .

(ناگهان درمیان صدای نامنظم پای نظامیان موزیك انقلابیون شنیده میشود و همینکه صدای ناطق بلند میشود صدای موزیك قطع میگردد)



ژانویه ۱۹۱۹ دربرلین بین سوسیالیست ها وافراطیون ستیزه‌وجدال ت . صدای‌توپ درکوچه های شهر بگوش میرسد . مسلسل‌ها دائماً کار میکنند. نسك[1] وزیر دفاع حکومت نظامی اعلان کرده است . در آوریل ۱۹۱۹ درمونیخ حزب کارگر بکمك ارتش کارها را اداره میکند .

(تلفن صدا میکند)

تلفن ـ آلو کجاست ؟

سردبیر ـ اینجا اداره انتشارات مرکز کمیته انقلابیون است .

تلفن ـ میخواهم با آقای تولر[2] صحبت کنم خواهشمندم گوشی را بایشان بدهید .

(1) Noske (2) Toller

سردبیر ـ آقای تولر پس از یك دقیقه صحبت خواهند کرد گوشی را میگذارد ـ خطاب به منشی) خواهشمندم آنچه را که دستور دادم بنویسید تکرار کنید .

منشی کمونیست (میخواند) ـ «به حکومت سوسیال دمکرات مقیم برلین و شید من[1] و ابرت[2] و نسك اعضـای آن . چندی است که شمامسئولیت ریخته شدن خون عده بیگناهی را بگردن گرفته اید و ....

سردبیر ـ «فرزندان آلمان شماها را به دادگاه عدالت عمومی دعوت خواهند کرد در آنجا هیچ کارگری نیست که بخیانت شما شهادت ندهد . مدتی بود که از سوسیالیست نبودن شما مطلع بودیم ولی اکنون تردید داریم از اینکه در دامان مادر هم تربیت شده باشید»

(تلفن زنك میزند)

تلفن ـ اداره انتشارات مرکز کمیته انقلابیون شمائید رفیق تالر ؛ چه خبر است ؟ نه نه آهسته تر صحبت کنید ـ بله میدانم .... پس نسك با عده اش در راهند که ما را ریشه کن کنند ـ بله ـ میدانم خواهید دید که با او چه معامله خواهیم کرد .

(در حالیکه صحبت میکند صدای مسلسل بلند میشود و پس از آن صدای دشنام مردم بگوش میرسد)

کمونیست اول ـ می شنوید ؟

کمونیست دوم ـ یك خبری شده .

سردبیر ـ دریچه ها را به بندید ـ . تفنگها را درپارچه پیچیده زیر تختخواب

(1) Scheidemann (2) Ebert

پنهان کرده ام بروید بیاورید .

کمونیست اول ـ زره پوشها هم در کوچه‌ها درحرکت هستند .

سردبیر ـ به بینید جمعیت‌را به مسلسل بستند .

کمونیست دوم ـ رفقا خود را مخفی کنید .

سردبیر ـ دیر شد رسیدند (درب اطاق بازمیشود)

کمونیست اول ـ برای خاطر خدا ما را نکشید .

کمونیست دوم ـ ما را نکشید (صدای گلوله)

سردبیر ـ آخ ـ خدایا رحم کن (سکوت) .....

***

جمهوری شوروی مونیخ از میان رفت . بر انقلابیون فائق آمدند اکنون اقتدار را هرکسی میتواند از هر رهگذری بدست آورد . ضمناً دادگاه های نظامی با سرعت مشغول انجام وظائف هستند . ارتش یکنفر را مأمور بازجویی کرده است .

(تلفن زنك میزند)

افسر ـ هلو ـ گفتید فرماندهی کل قوا ؟ کی ؟ بله ـ بیاید

(گوشی تلفن را میگذارد ـ صدای پا در پله ها شنیده میشود ـ در باز میشود و یکنفر سرجوخه وارد شده سلام میدهد وبحالت خبردار می ایستد)

افسر ـ آزاد سرجوخه : شما هستید که مأمور بازجویی انقلاب اخیر شده‌اید ؟

سرجوخه ـ بله ـ آقای هاپتمن

افسر ـ البته بمأموریت خود آشنا هستید ؟

(1) Herr Hauptmann

سرجوخه ـ اگر اشتباه نکرده باشم کار من پیدا کردن اشخاصی است که هواخواه دولت کمونیستی سابق بوده اند .

افسر ـ برای اینکه بتوانیم اقدامات آتیه آنها را خنثی کنیم .

سرجوخه ـ یابعبارت دیگر آنها را ازمیان برداریم ؟

افسر ـ مقصودم اینست که با تمام وسائلی که در اختیار داریم از عملیات خراب کارانه آنها جلوگیری کنیم .

سرجوخه ـ اگر درحین انجام وظیفه من با قانون روبروشوم ......

افسر ـ سرجوخه ، ما آلمانی هستیم وهمه باید فداکاری کنیم ضمناً .....

سرجوخه ـ میخواهید بفرمایید ضمناً هیچ آرامشی درمملکت پیدا نخواهد شد مگر اینکه بهرتیر چراغی جسد یك نفر بدار آویخته شود .

افسر ـ خوب حدس زدید سرجوخه — ؟

سرجوخه ـ اسم من هیتلر است آقای هاپت من .

افسر ـ بله درست حدس زدید سرجوخه هیتلر .



مونیخ در ۱۹۱۹ پرورشگاه سیاسیون افراطی گوناگون است ! حتی ازاشخاصی که ابداً مورد سوء ظن نیستند باید بازجویی شود . هیتلر انجمن کمیته حزب کارگر را که اعضاء آن بچهل نفربالغ میشد دیدن میکند و پس ازچند روز عضویت آن کمیته را حائزمیگردد .

درکلسر[۱] ـ شروع کنیم ؟ بسیار خوب رفقا ـ من این کمیته حزب کارگر آلمان را افتتاح میکنم .

---

(1) Drexler

خزانه دار ـ رفقا ، انجمن در صندوق خود هفت مارك دارد ـ خواهشمندم
فتیله چراغ را قدری بالاتر بکشید والا من خط خودراهم نمیتوانم
بخوانم ـ به بخشید هفت مارك وپنجاه فنیك .

درکسلر ـ آیا آقایان همه به خزانه دار اطمینان دارند ؟

اعضاء ـ البته .

درکسلر ـ آقای منشی ، همینکه از تراشیدن مدادتان فراغت حاصل گردید
این قسمت را در خلاصه مذاکرات جلسه درج کنید .....
حالا به پردازیم به نامه های رسیده ـ یك نامه از دوسلدرف[1]
یك نامه‌از کیل و یك نامه‌هم از برلین رسیده است . رفقا از ازدیاد
نامه های رسیده میتوانند بفهمند که اهمیت حزب کارگر آلمان
روز بروز بیشتر می گردد . حالا شروع بخواندن نامه‌ها می‌شود
و سپس بجواب آنها خواهیم پرداخت .

هیتلر ـ رفقا، این انجمن بازی بدبختی است شما نه می فهمید و نه کاری
صورت میدهید ونه جرأت دارید . شما باید خودرا بوسیلهٔ انتشارات
و تبلیغات معرفی کنید والا هرگز کسی شما را نخواهد شناخت ـ
تبلیغ ! تبلیغ ! تنها وسیلهٔ مؤثر تبلیغ است . اگرحزب شما طالب زنده
کردن ملیت است باید از روی برنامه صحیحی کار کند . بدون
برنامه ما نمی توانیم توده را باخود همراه کنیم وبدون کمك توده
هم کاری ازپیش نخواهد رفت آقایان بمن گوش کنید(همینکه‌صدای
هیتلر دور میشود صدای موزیك نظامی بگوش‌میرسد ودر پشت صحنه
بعد هم ادامه دارد)

(1) Düsseldorf



هرشب موزیك های نظامی در کافه های مونیخ سرود های ملی مینوازند. هر شب سیاسیون ناراضی در باغچه های آبجو خوری اجتماع می کنند. درمیخانه ها جلسات برای نجات ملت تشکیل میشود!

صاحب کافه ـ بفرمائید آقایان بفرمائید کافه فاهریك[1] همیشه بروی افسران باز است. کلائوس[2]، یك کنیاك دیگر برای سروان روهم[3] بیار.

روهم ـ چه میگفتم؟ بله ـ ما سربازیم ـ پیشرفت ما روی شالوده وفاداری ومیهن پرستی قرار گرفته ولی این را نیز نگفته نگذارم که من از کمونیست ها متنفرم ولی ما میتوانیم با آنها مبارزه نمایيم. من از سوسیالیستها هم بیزارم ولی بدبختانه آنها حکومت را تشکیل میدهند. ما آلمانها بچه اشخاص باید صادقانه خدمت کنیم؟ با توده پست؟ هرگز!

افسر ـ پس چه باید کرد؟

روهم ـ ارتش در جستجوی یك حزب سیاسی قابل اطمینانی است. من چنین حزبی را می شناسم که درجستجوی پیشوایی است و پیشوای لائقی هم برایش درنظر گرفته ام.

افسر ـ این پیشوای لائق کیست؟

روهم ـ من اورا در حال ایراد خطابه دیده ام. مردی است رنك پریده و ریش هم دارد. یکی از اعضای جمعیتی است که باسم حزب کارگر معروف است.

---

(1) Café Fahrig (2) Klaus (3) Captain Röhm

افسر ـ ممکن است لطفاً اسمش را بفرمائید ؟

روهم ـ اسمش آدلف هیتلر .

افسر ـ چنین اسمی بگوشم نخورده بود .

روهم ـ بعد از این مکرر اسم او را خواهید شنید .



باشگاه های میهن پرستان مثل کدو در مونیخ نمو می کنند ولی ایدآل همه آنها یکی است . بخار و کف گیلاسهای آبجو و داستانهای باستانی نردیك[1] و موزیك نظامی از آشوب و جنجالی که حکمفرماست حکایت میکند . در مونیخ دیتریش اکارت[2] شاعر مشغول سخن رانی است .

اکارت ـ چقدر از این وکلای نفهم مجلس متنفرم . این اشخاص ابداً مقصودشان خدمت بآلمان نیست . کار آنها خدمت بطایفه یهود است ـ ما ـ ماآلمانرا تشکیل میدهیم . ما خواهان حزبی هستیم که بوسیله آن یهودیها و بلشویکهارا ازمیان برداریم و دررأس آن شخصی را میخواهیم که صدای یکنواخت مسلسل خاطرش را آزرده نکند . این پست فطرتان را بایستی ترسانید . پیشوا لازم نیست چندان فهمیده باشد بنظر من یك احمقی که بتواند جواب دندان شکنی باین کمونیست های پر درد سر بدهد وچون صندلی شکسته بطرف او پرتاب کنند هراس نکند ازده پروفسور بهتر است که ازترس . . . . . های خود را تر کنند دیگر آنکه پیشوا نباید متأهل باشد تا بتواند عده زیادی از زنان را بعضویت حزب جلب کند من چنین شخصی را یافته‌ام .

(1) Nordic (2) Dietrich Eckart

یکی ازحضار ـ ممکن است لطفاً اسمش را بفرمائید ؟

اکارت ـ من او را درحال ایراد خطابه دیده‌ام. مردی است رنگ پریده و ریش هم دارد یکی از اعضای جمعیتی است که بنام حزب کارگر معروف است.

همان شخص ـ این پیشوای لایق کیست ؟

روهم ـ اسمش آدلف هیتلر.

همان شخص ـ چنین اسمی بگوشم نخورده بود.

اکارت ـ بعد از این مکرر اسم اورا خواهید شنید.



اکارت به حزب کارگر مغز سیاسی میدهد وروهم سربازان وافسران خودرا نثار آن میکند. هم‌اکنون این حزب پیشوای خود را یافته است.

این پیشوا هیتلراست. شب هنگام این حزب بیك دسته سربازتبدیل می‌شودکه همه باکمال سکوت گوش به‌گفتار پیشوای خویش فرا میدهند. سوسیالیسم ملی شروع به رشد و نمو می کند در ٢٤ فوریه ١٩٢٠ اولین جلسه‌معتبر این حزب در مونیخ تشکیل می گردد.

(در میان هیاهوی جمعیت صدای هیتلر شنیده میشود)

هیتلر ـ این‌حزب اعتراض دارد ـ دریك چنین موقعی که کوچه های آلمان پرازمجروحین جنگ است و کارگران‌آلمانی با خانواده های خود گرسنگی میکشند چرا بایستی یهودیهای چرب زبان برای درست کردن فطیر آرد سفید داشته باشند ؟ آنهایی که موافقند....

عده معدودی ـ موافقیم.

عده زیادی ـ مخالفیم .

هیتلر ـ **تصویب شد** . اکنون من بسمت رئیس تبلیغات حزب کارگر آلمان میخواهم نکاتی را که اساس و شالوده سوسیالیسم ملی است خاطر نشان سازم .

اول ـ ما میخواهیم تمام مردم آلمان قدیم باهم متحد شده مثل سایر ملل آزادی درتصمیم را بدست آورند (کف زدن حضار)

دوم ـ ما میخواهیم مردم آلمان دارای همان حقوق وامتیازاتی باشند که مردمان ملل دیگر دارا هستند وعهد نامه ورسای وسنت ژرمن نیز از میان برداشته شود (کف زدن حضار)

چهارم ـ فقط هموطنان ما میتوانند اهالی آلمان شناخته شوند تنها اشخاصی که در شرائینشان خون آلمانی جریان دارد (قطع نظر از کیش) هموطنان ما خوانده می شوند از اینرو یهودیها هموطنان ما نخواهند بود (کف زدن بعضی وایراد دیگران)

نهم ـ حقوق و وظائف تمام اهالی بر روی پایه مساوات گذارده خواهد شد (کف زدن حضار)

یازدهم ـ درآمدیکه از دسترنج اشخاص حاصل نشود حرام وممنوع است (کف زدن حضار) .

یکی از زارعین ـ تکلیف زمین چه خواهد شد .

هیتلر (بدون اینکه بگوینده توجه کند) ـ دوازدهم ـ ازنظر حقشناسی نست به اینهمه فداکاری های مالی و جانی ......

(دراینجا صدای هیتلر و کف زدن حضار محو و تنها صدای موزیك شومی شنیده میشود)



باز خبرهایی هست ـ بجای هر سپاه آلمان که در نتیجه عهدنامه ورسای خلع سلاح میشود سپاه تازه‌ای درخفا تشکیل میگردد. اگرچه در نتیجه سعی وعمل خیر خواهان احزاب مختلف ظاهراً آرامش برقراراست ولی حقیقت امر اینطورنیست بیکاری سختی گریبان گیر مردم شده وبورس سیاه مشغول قمار روزانه است. آشوب و بلوای مردم در سر خواربار، بالماسکه های عجیب و غریب، نمایش‌های عمومی و کنفرانس‌های پی‌درپی دولتی‌چیزی را جزدیوانگی عمومی‌وعصبانیت توده نشان نمیدهد. دراطراف سازمانهای جدید صحبت فراوان است ولی مصالح‌آن پیزری است. مردم منتظرفنا شدن و ازمیان رفتن‌اند ولی یك سرّی هست که این کالبد متزلزل فرو نمی ریزد ـ باز خبرهایی است.

مارس ۱۹۲۰ یك قسمت از ارتش آلمان علناً برضد جمهوری آلمان پرچم طغیان بر می افرازد.

سرباز ـ تلگرافی برای جناب سروان روهم آورده ام.

روهم ـ متشکرم. شما ای هیتلر و اکارت گوش دهید. «امروز صبح زود تیپ اهرارت[1] که افرادآن‌صلیب شکسته بر کلاه خودشان دوخته بودند وارد برلین شدند. دولت آلمان فرار کرده و ژنرال لوت ویتز[2] و کاپ[3] حکومت تازه تشکیل داده اند ارتش یاغی برلین را به تصرف درآورده است» میفهمید مقصود چیست؟

هیتلر ـ اکنون بهترین فرصت است.

(1) Ehrhardt (2) General Luttwitz (3) Kapp

روهم ـ صحیح است ما باید بیاغیان برلین به پیوندیم ـ باید یکنفررا به برلین فرستاد تا زمینه را برای شورش مونیخ حاضر کند .

هیتلر ـ من حاضرم .

اکارت ـ من هم حاضرم .

روهم ـ بسیار خوب برای شما هواپیما حاضر است و اگرچه قدری قراضه است ولی خوب پرواز میکند ـ امشب حرکت کنید .

هیتلر ـ بسیار خوب .

روهم ـ شما را بخدا مواظب خودتان باشید زیرا برلین شهر خطرناکی است .



برلین در موقعیکه هیتلر و اکارت به آنجا وارد میشوند انصافاً جای خطرناکی است زیرا طرفداران نظامی کاپ در زیر پنجه افراد غیر نظامی مسلح و نظامیان فدائی حکومت سوسیال دمکرات آلمان گرفتار هستند .

(بجز صدای زنگ ساعت که از دور شنیده میشود و صدای عبور یك کامیون صدای دیگری بگوش نمیرسد)

اکارت (آهسته) ـ چه ظلمات عجیبی ! هیتلر کجا هستی ؟

هیتلر ـ من اینجا هستم ـ تو کجایی ؟

اکارت ـ همین جا ـ چیزی می بینی ؟

هیتلر ـ نه ـ ظلمات عجیبی است من که سرِ پیچ پایم لغزید وسرتاپا در گل فرو رفتم مگر تازه ایست ؟

اکارت ـ من چندان از این منظره خوشم نمیآید .

هیتلر ـ ازکدام منظره ؟

اکارت ـ نگاه کن آن چراغ را می بینی ؟ آنجا انتهای خیابـان است که مسلسل ها را قرارداده‌اند. پشت آن انبارقریب نیم ساعت‌است که مرد وزن و بچه مشغول چیدن صندوقهای زیادی هستند که تصور میکنم مهمات باشد. عمله ای هم که در کوچه ها دیده میشوند همه مسلح اند.

هیتلر ـ پس یاغیان کاپ کجا هستند ؟

اکارت ـ ابداً از آنها اثری نیست. میدانی اینجا کجا است ؟

هیتلر ـ نزدیك عمارت صدارت عظمی.

اکارت ـ باید اطلاعاتی بدست آورد به بین جلو در یکنفر ایستاده است.

ناشناس ـ ادلف هیتلر اینجا چه میکنی ؟ مگر از جانت سیر شده ای ؟ زود به مونیخ برگرد. طغیان بجایی نرسید کاپ هم فرار کرد.

اکارت ـ کیست ؟

هیتلر ـ چراغ جیبی را روشن کن.

اکارت (چراغ را مقابل صورت شخص ناشناس گرفته) ـ این یهودی کیست ؟

هیتلر ـ من او را می شنـاسم ـ مخبر روزنامه کاپ است. وقتی یکی از اعضای پارلمان انگلستان بود اسمش .... تربیش لینکلن[1] است



. دربرلین کودتای نظامی درهم شکسته ولی درمونیخ ارتش برحکومت فرمانروایی میکند.

(1) Trebitsch Lincoln

زن ـ عزیزم چه تازه ای داری ؟ آیا کمونیستها درحال فرارند ؟

افسر ـ پس چه ؟ ما حکومت سوسیالیستی‌را فرار دادیم. درباویر نقداًارتش فرمانفرما است. کاهر[1] را بریاست‌جمهورباویر برگزیدیم البته داشتن رئیس جمهور فقط برای حفظ ظـاهر است. کاری را که ما از او میخواهیم بخوبی انجام خواهد داد.

زن ـ سرباز کنده و با هوشم را بنازم. من میدانستم که این کاررا از پیش خواهی برد و حقیقة یارو ـ نمیدانم اسمش چیست ـ چه شانسی در این میانه آورد!

افسر ـ هیتلر را میگویی ؟

زن ـ بله هیتلر



حقیقة برای هیتلر شانس بزرگی است. اکنون حکومت باویر حکومتی است که سوسیالیست‌ها را درفشار قرارداده ودست احزاب دست راست را باز گذارده است. باحفاظت اولیـای امور سوسیالیسم ملی راه خود را باز میکند. هرهفته جلسات آن تشکیل و پاسبانهـا اعضای آن را محافظت می کنند. هردفعه هم همان کلمات معین تکرار می‌شود یعنی «تقصیرازهمه جهات بگردن یهودیها است»

هیتلر ـ ای ملت آلمان شما روز بروز فقیرتر می شوید ولی یهودی فقیر نمی‌شود بلکه روزبروز غنی‌تروفربه ترمی‌شود. اگر باورنمی کنید به ییلاقات رفته بچشم خویش به بینید آنهایی که لباس فاخر بر تن و کفش عالی برپا دارند کیانند.

---

(1) Kahr

جمعیت ـ یهودیها هستند .

هیتلر ـ این یهودیها با راه آهن های کوهستانی حرکت می کنند. هرجاکه قطار توقف می کند آنها هم ایستاده چون مگسانی که بدور لاشه جمع شوند دور هم حلقه می‌زنند ـ اینها طبقات کارگر ما نیستند و مغزخودراهم برای کارهایی که بدرد مملکت‌بخورد بکارنمی‌اندازند و کارهای دستی هم نمی کنند تنها کاری که می کنند اینست که روزبروز برفربهی وتمول خود بیفزایند (هلهله‌حضارروبزوال‌میرود)

☆☆☆

درمونیخ عده ناراضی‌ها روز بروز در تزاید است . سربازان بیکار و افسران آنها و مردمان افسار گسیخته و ناراضی باسوسیالیست ها و کمونیستها بنای‌ضدیت راگذارده اند . این‌دسته ازمردم هرشب درخیابان‌ها درحرکت اند وبرضد جمهوریت ویهودیها تبلیغ می کنند ایالت باویر بکلی نظم خود را از دست داده است .

رهگذر اول ـ در روزنامه ای که من آبونه هستم نوشته که نازیها دارند روی کار میایند و عده اعضای فعلی آن به پانزده هزار نفر رسیده است .

رهگذر دوم ـ روزنامه ای‌که من‌آبونه هستم نوشته که ارتش برای هیتلر یکی از روزنامه های بزرگ را بنام فلکیشربئوباختر[1] بمبلغ شصت هزار مارك خریداری کرده است .

رهگذر سوم ـ روزنامه‌ای که من مشترك آن هستم می نویسد که روهم

(1) Völkischer Beobachter

در سراسر مملکت ذخائری از اسلحه پنهان کرده است. مسلسل ونارنجك وتفنگ دراغلب انبارها وویلاهای ایالت باویر پنهان شده و اکنون روهم برای این مهمات سرباز لازم دارد.

رهگذر اول ـ روهم که ازحیث نفر درزحمت نیست زیرا سربازان حمله همه در اختیار او هستند.

رهگذر دوم ـ می‌گویند تمام جلسات هیتلر ساختگی است. عده مخصوصی هستندکه وظیفه آنها کف زدن است تادیگران را بکف زدن وادار کنند. عده دیگری مأمور راه انداختن سرود خوانی میباشند و کسانی نیزهستندکه هروقت کسی بخواهدسخنان رؤساء را قطع کند اورا باهو و جنجال خاموش می‌کنند.

رهگذرسوم ـ روز روشن یهودیهای بیچاره را کتك میزنند.

رهگذر دوم ـ دربدر دنبال کمونیستها می‌گردند.

رهگذراول ـ شهربانی هم ممانعت نمی‌کند.

رهگذرسوم ـ اگرهیتلر روزی اختیاراتی بدست‌آورد .... خدایا رحم کن.

رهگذراول ـ امروز درروزنامه خواندم که‌هیتلراختیارات لازمه را بدست خواهد آورد.

رهگذردوم ـ روزنامه‌ای که من‌آبونه هستم برعکس این‌می‌نویسد.

رهگذرسوم ـ یکی ازروزنامه‌ها نوشته بودکه هیتلر تهدیدخواهد کرد.



پس از آن در ژانویه ۱۹۲۳ ارتش فرانسه وارد نـاحیه روهر[1] می‌گردد زیرا آلمان نتوانسته است غرامات را مطـابق عهدنامه ورسای[2] بموقع بپردازد آلمان بدون اسلحه ازملت تقاضای اعتصاب عمومی می‌نماید. دولت آلمان بهای مارك را بطور فاحشی پایین می‌آورد تابدنیا نشان دهد که آلمان قادر به پرداخت غرامات نیست. چاپخانه ها شب و روز اسکناسهای يك میلیون مارکی چاپ می کنند وروز بروز قیمت مارك تنزل می کند.

تحویلدار ــ شما چه میل فرمودید؟

مشتری ــ فقط يك سوپ.

تحویلدار ــ يك میلیون مارك دارید؟

مشتری ــ فقط صد هزار مارك دارم.

تحویلدار ــ باید يك میلیون مارك بدهید.

مشتری ــ دیروز برای يك بشقاب سوپ فقط ده هزار مارك ازمن گرفتی.

تحویلدار ــ خیلی به بخشید قیمتها بالا رفته است.

مشتری ـ صحیح! ده هزار مارك برای صبحانه، صد هزارمارك برای ناهار،
يك میلیون مارك برای شام آنهم برای من که يك عمله بیش نیستم!
درهفته هزار میلیون مارك کاسبی می کنم و بااینحال ناهار و شام
درستی نمی توانم بخورم ـ خدایا پس مقصر کیست؟



فقر اقتصادی، هرج و مرج سیاسی، مخالفت باعهدنامه اسارت یعنی

(1) Ruhr (2) Versailles

معاهده ورسای ـ این چیزها است که ناسیونال سوسیالیسم نقشه کار خودرا روی آنها طرح میکند .

هیتلر ـ بدفترچه های پس انداز خود مراجعه کنید . به پولهایی که درساق جوراب یا زیر بالش خود نگاه می داشتید نگاه کنید . این پولهایی بود که از خود و اولادتان واگرفته برای روز مبادا ذخیره کرده بودید . امروز چه ارزشی دارد ؟ هیچ . بورس ما که یهودیها آنرا اداره می کنند روز بروز مردم را غارت میکند تمامی جنك روهر درواقع عبارت است ازقیام سرمایه داران یهودی برضد ملت آلمان . جنگ روهر کلاه است این جنك نیست معامله تجارتی است . دشمنی را مانند فرانسه با نفرین یا تحمیل کار زیاد نمی توان نابود کرد با تشویق به تنبلی هم اورا از میان نمیتوان برداشت . ما باید با سلاح بجنگیم .

یکنفر ـ باکدام سلاح ؟آلمان خلع سلاح شده است !

هیتلر ـ اگر شصت میلیون جمعیت آلمان به‌تعصب ملی خود علاقه‌مند بودند اسلحه بخودی خود بدست آنها می افتاد . اینراهم فراموش نکنید که ما دشمنی بزرگتر ازفرانسه داریم . نه فقط مرده بادفرانسه بلکه‌مرده باد جنایت کاران نوامبر! مرده باد مارکسیست‌ها ویهودیها که در ۱۹۱۸ درآلمان شورش کردند (همهمه‌حضار)

یکی ازحضار ـ یارو احمق شده اسلحه کجا بود ؟!

دیگری ـ کاملا از روی اطلاع صحبت میکند ـ راست می گوید ممکن است ازاسلحه‌ای که ارتش پنهان کرده است استفاده کرد .

سومی ـ صحیح است . ده هزار نفر از اهالی باویر مثل یك لشکر منظم تمرین
کرده آمادهٔ کارند .

اولی ـ فرمایش آقایان صحیح است ولی یارو باید دیوانه باشد .



ترویج ناسیونال سوسیالیسم که مانند آتش در جنگل پیش میرود حکومت باویر را بهراس میاندازد شویر[1] وزیر کشور ازترس حمله ناسیونال سوسیالیستها کنفرانس بزرك آنها را قدغن میکند .

شویر ـ آقای هیتلر بشما اخطار میکنم که از روی حماقت بآتش نزدیك
نشوید مبادا انگشتان‌خودرا بسوزانید .

هیتلر ـ آقای وزیر من بجنابعالی قول شرافت می دهم که هیچ وقت برضد
دولت قیام نکنم و این قول را تکرار می‌کنم آیا اجازه میدهید
کنفرانس خودرا منعقد نمایم ؟

شویر ـ خیر

هیتلر ـ پس ازخدمت مرخص شده دیداری ازرئیس شهربانی خواهم کرد .

مصدر ـ آقای هیتلر می‌خواهند با سرکار ملاقات کنند .

نرتز[2] ـ آقای هیتلر بشما نصیحت می کنم که از روی حماقت به‌آتش نزدیك
نشوید مبادا انگشتان خود را بسوزانید .

هیتلر (گریه‌کنان) ـ آقای رئیس شهربانی آقای رئیس شهربانی اجازه
بدهید که من اقدامات خود را از پیش ببرم . قول شرافت میدهم
و ضمانت می کنم که هیچ اتفاقی نیفتد ـ حالا اجازه می فرمائید ؟

(1) Herr Schweyer (2) Nortz

نرتز ـ خیر .

هیتلر ـ پس من بملاقات وزیر جنگ خواهم رفت .

مصدر ـ آقای هیتلر میخواهند با جناب سروان روهم ملاقات کنند .

هیتلر ـ ارنست[1] ! ارنست ! نمی‌گذارند من نمایشهای خود را بدهم . اگر از تشکیل کنفرانس جلوگیری شود دیگر هیچ یك از پیروان من بمن وقعی نخواهند گذارد . هرطور هست باید تدبیری بیندیشی .

مصدر ـ جناب سروان روهم اجازه ملاقات تیمسار را میخواهند .

روهم ـ قربان ، وزارت کشور از انعقاد کنفرانس حزب جلو گیری بعمل آورده اند شهربانی هم نمی‌گذارد هیتلر اقدامات خود را از پیش ببرد . باید تدبیری اندیشید .

مصدر ـ ژنرال وان اپ[2] میخواهند فرمانده کل قوای باویر را ملاقات کنند .

ژنرال وان اپ ـ ژنرال وان لاسو[3] وزیر کشور ازانعقاد کنفرانس ناسیونال سوسیالیست ها جلوگیری بعمل آورده واداره شهربانی هم چنین مینماید که در کار هیتلر دخالت می کند ـ تصور می کنید .....

ژنرال وان لاسو ـ این مسئله چندان اهمیت ندارد . هیتلر اینجاست ؟

هیتلر (مؤدبانه) ـ بله تیمسار بنده این جا هستم .

ژنرال وان لاسو ـ بطوریکه من استنباط میکنم دکتر شویر از اغتشاش

(1) Ernst (2) General Von Epp (3) General Von Lossow

هراس دارد. آیا قول شرافت می‌دهید که هیچ اتفاقی نیفتد و خودرا برای حفظ آرامش ونظم مسئول می‌دانید؟

هیتلر - من دیگر به دکتر شویر قول شرف نمی دهم ولی بحضرت اشرف قول‌شرف می‌دهم که قیام‌برضددولت نکنم.

ژنرال وان لاسو (بشوخی) - عجب آتش پاره‌ای هستی! بسیار خوب باچند شرط من از حکومت باویر درخواست خواهم کرد که دستور دهد از کنفرانس شما جلوگیری نکنند.

هیتلر - پس ما می توانیم جلسه را تشکیل دهیم.

ژنرال وان‌لاسو (باسردی) - وقتی یکنفرژنرال ازرؤسای ادارات‌غیرنظامی چیزی درخواست کند طبعاً اطاعت می کنند



سپس بایك ضربه صحنه سیاسی تماماً فرومیریزد. جنك روهر منتج به شکست میگردد. بار دیگر لرد های متنفذآلمان برضد دشمن داخلی یعنی سوسیالیسم قیام کرده اساس حکومت را برمی‌اندازند. درروز ۲۵ سپتامبر اتحادیه جنگجویان حزب دست راست باهیجان هرچه تمامتر جلسه خود را تشکیل داده هیتلر را بسمترئیس سیاسی خود انتخاب مینمایند. اغتشاش نظامی در تمام کشور حکمفرماست درهرایالت رؤسای دسته پیراهن سیاهان از سران لشکر تقاضای حملهٔ به برلین و توقیف هیئت دولت را مینمایند.

درایالت باویر فرصت بسیار خوبی بدست هیتلر می افتد.

(صدای پای نگهبان‌ها و درپشت آن صدای خفیف‌جمعیتی درحال مذاکره شنیده میشود)

نگهبان اول (آهسته) - هس! کارل!

نگهبان دوم ـ چیست ؟

نگهبان اول ـ سرمای سختی است .

نگهبان دوم ـ مگر خودم حس ندارم ؟ منکه از ساعت ۳ تا حال مشغول نگبهانی هستم .

نگهبان اول ـ من هم ازساعت ۳ مشغول نگهبانی هستم . بدبختی من اینجا است که کف کفشم بیش از کمربندم سوراخ پیدا کرده و پاهایم نزدیك است یخ بزند .

نگهبان دوم ـ من بیاد ایام گذشته افتادم که یخ را شکسته ساعتها بانتظار ماهی گرفتن بسر می بردم .

نگهبان اول ـ آقایانی که دراطاق مقابل تشریف دارند گویا سرما را حس نمی کنند نگاه کن پنجره را باز کرده اند .

نگهبان دوم ـ سرلشکر وان لاسوگاه گاهی هوای آزاد را دوست دارد . مخصوصاً وقتی مهمان داشته باشد میخواهد خود را سرباز جلوه دهد .

نگهبان اول ـ چه اشخاصی درآن اطاق هستند ؟

نگهبان دوم ـ آقای وان کاهر فرمانفرمای ایالت باویر و آقای سی‌سر[1] رئیس شهربانی وهتیلرآن پسره نازی .

نگهبان اول ـ آن طبل میان تهی !

(صدای صحبت از داخل اطاق شنیده میشود)

نگهبان دوم ـ آهسته حرف بزن ـ گوش کن صدای کاهر میآید .

(1) Seisser

نگهبان اول ـ برویم زیر پنجره به بینیم چه می گویند (حرکت‌میکنند)

کاهر (که صدایش بخوبی شنیده میشود) ـ آقایان هیچ پیشنهادی ندارید؟ (سکوت) ـ ژنرال‌وان‌لاسو، سرهنگ سی‌سر، چرا پیشنهادی‌نمی کنید؟

هیتلر ـ من پیشنهاد میکنم ـ آقای‌کاهر، شماکه فرمانفرمای باویر هستید باتفاق آقای سرلشکر وان لاسو فرمانده کل قوا و آقای سرهنگ سی‌سر که ریاست شهربانی را دارند می توانید انقلاب نظامی را عهده دار شوید. چرا نمی خواهید که این افتخار نصیب ما باشد یعنی انقلاب از باویرشروع شود؟

سرلشکر لاسو ـ شما تصور می‌کنیدکه سران لشکر پروس باما همدست خواهند شد؟

هیتلر ـ اگر سرلشکر لودندرف را فرمانده آنجا قرار دهید با ما همدست خواهندشدزیرا ارتش کاملامطیع اوست.

سرلشگر لاسو ـ ولی افسران ارشد بااو موافق نیستند وطرفداری‌ازدولت خواهندکرد.

هیتلر ـ شاید سرتیپ‌ها وسرهنگ‌ها و کهنه پرستان سابق بااوموافق نباشند ولی از درجه سرگرد به پایین بدون استثناء طرفدار او هستند حتی اگر به بینند که لودندرف بطرف آنها شلیك میکند جنبش نخواهندکرد. این واقعه مانندداست بواقعه ناپلیون درگرنبل[1].

سرلشگرلاسو(باتردید) ـ اگر مردم برلین باین ترسویی باشند ایالت باویر به تنهایی نخواهد توانست آلمان را نجات دهد.

(1) Grenoble

هیتلر- آقایان، مذاکرات کافی است آیاباپیشنهاد من موافقید ؟

کاهر - آقای هیتلر ما باپیشنهاد شما موافق نیستیم‌خدا حافظ ! (درا محکم بهم زده خارج میشود) .

نگهبان اول (با قاه قاه خنده) - یارو هرچه رشته بود پنبه شد .

نگهبان دوم - این هیتلرمرد ناقلایی‌است میدانی‌مقصودش چیست ؟ میخواهد این شورش با اجازه فرمانفرمای باویر انجام شود .

نگهبان اول - اما این‌آقای فرمانفرمایی که من می شناسم آلت دست هیتلر نخواهد شد . تصور میکنم که آقای‌کاهر هم پر بی میل نباشد که مقام دیکتاتوری آلمان را شخصاً اشغال کند .

نگهبان دوم - البته اگرموفق نشودآقای هیتلرهم دیگرفرصتی برای‌احراز هیچیك از مقامات عالیه نخواهد داشت .

نگهبان اول - هیچ ! من اطلاع خصوصی دارم که آن هوانورد فربه یعنی آقای گورینگ[1] که رئیس دسته پیراهن سیاهان است به شنکل[2] گفته است که لودندرف دیکتاتور خواهد شد و چنین تصور کرده‌است که برای هیتلرهم بتوان یك جایی در هیئت دولت پیدا کرد .

نگهبان دوم - یك جایی ! به !

نگهبان اول -بله یك جایی . حرفی است که گورینگ زده بود

نگهبان‌دوم - مواظب‌باش، زود بجای‌خود برگرد ، سرلشکرلاسودارد میآید

(1) Göring (2) Schenhel



ولی هیتلر خیـالات دیگری در سر می‌پرورد. نوامبر ۱۹۲۳ در تالار آبجوخوری سرلشکر وان کاهر دیکتاتور باویر قرار است درمقابل سه هزار نفر از اهالی مونیخ نطقی ایراد کند.

روزنامه فروش اول (فریاد زنان) ـ برنامه! برنامه رسمی!

پاسبان ـ قدم بزن، نه‌ایست

روزنامه فروش دوم ـ روزنامه فلکیشربئوباختر[1] بیست فنیك.

پاسبان ـ راه را بار کن ـ حرکت کن ـ نه ایست (در اینوقت اتومبیلی وارد میشود)

پاسبان ـ آقای هیتلر برشما درود باد! آقای درکسلر سلام!

درکسلر ـ آدلف، این چه بازی است؟ ماراچرا اینجا جمع کرده‌ای؟

هیتلر ـ آیا میتوانی جلو دهانت را نگاه داری؟ در ساعت هشت و نیم من کودتا را شروع خواهم کرد. درست مقارن همان ساعت پیراهن سیاهان مسلح اطراف این سالون را احاطه خواهند کرد تا بتوانیم باهر پیش‌آمدی روبروشویم. در سرسرای عمارت، درگالریها، در خروج‌گاه‌ها و همچنین در پشت محل صرف نوشابه مسلسل نصب خواهد شد. دعا کن موفق شوم

درکسلر ـ این عملیات احتیاطی لازم است زیرا در داخل سـالون ازدحام غریبی است. وقتیکه عمارت محـاصره شود وحشت مردم را خواهد گرفت شاید عده‌ای هم جان خود را ازدست بدهند.

(1) Volhischer Beobachter

هیتلر ـ این کاررا بمن واگذار . (رو به پاسبان) نگذار مردم در این راه رو جمع‌شوند والا همه‌ازترس جان‌خودرا بدرون سالون خواهند انداخت اصلا بعقیده من بهتر این است که خیابانرا قرق کنید .

پاسبان ـ آقای هیتلر ، اطاعت میشود ـ (رو بجمعیت) بروید ، بروید ، زود اینجارا خلوت کنید ،کسی حق توقف ندارد ،زود حرکت کنید .

هیتلر ـ دیدی‌راه بازشد ؟ رفاقت وهمدستی‌بامعاون شهربانی اینجورفائده‌ها دارد . بزودی خواهیم دید که کاهر غافل گیر و سرجای خود خشك شود .

کاهر (صدای خود را از همهمه حضار بلند تر کرده) ـخانمها وآقایان بطوریکه اطلاع دارید در جنگ روهر شکست نصیب ما شده ، پول رایج مملکت ارزش‌خودرا ازدست داده ، آلمان درحال انقلاب است کمونیستها از یك طرف و ملیون از طرف دیگر در خیابانهای ساکسونی[1] وتورینجیا[2] مشغول جدالندولی‌مادام که ایالت باویر تحت اقتدار من است من ......

هیتلر ـ خفه شو ! (همهمه مردم)

مونیخی اول ـ این شخص کیست ؟

مونیخی دوم ـ این اشخاص مسلح کی هستند ؟

مونیخی اول ـ نازیها هستند ، آنهم هیتلر است .

مونیخی دوم ـ پاسبان ، بگیرش بیرونش کن .

مونیخی اول ـ پاسبان ، مواظب باش مسلح است .

هیتلر ـ دستها را از جیب خارج کنید و پای دیوار بایستید و الاخواهید

---

(1) Saxony (2) Thuringia

مرد. کاهر، بنشین! (صدایش را بلند کرده)هر کسی سرجای خود به نشیند تا جانها در امان باشد. آقایان! شورش ملی آغاز شد. این عمارت را ششصد نفر پیراهن سیاه سنگین اسلحه اشغال کرده اند. هر گاه آرامش برقرار نگردد ناچارم دستور دهم در راهرو مسلسل نصب کنند لگد انداختن فائده ندارد. هم اکنون ارتش وپلیس هردو درزیر سایه پرچم صلیب شکسته پیشروی میکنند ـ (باصدای آهسته تری) خوب حالا شماها ای کاهر و ای لاسو و سی‌سر، از عقب من بیایید تا دراینخصوص مذاکره کنیم.

مونیخی اول ـ این یارو چه بخیالش میرسد؟

مونیخی دوم ـ اگرراست میگویی و ازطایفه ترسوهای سال ۱۹۱۸ نیستی شلیك کن.

هیتلر ـ گورینگ، دهانشان را به بند.

گورینگ ـ ساکت شوید و الا بسزای خود خواهید رسید. این یك قیام ملی است حکومت باویر ودولت آلمان از میان رفتند بزودی دراطاق مجاور دولت تازه ای تشکیل خواهد شد. هرچند، دیگر جای نگرانی نیست. بحمدالله آبجو همه تأمین است.
(صدای جمعیت کم میشود)

هیتلر ـ آقایان، اینجا! (درب را می بندد) هیچکس بدون اجازه من زنده از این اطاق بیرون نخواهد رفت حالا میتوانیم صحبت کنیم آقایان دولت نوین آلمان هم اکنون تشکیل شده و حکومت سابق ازمیان رفته است باویر پیشوای سایر ایالات خواهد بود. در باویر یك

نایب‌السلطنه باید انتخاب کرد. من اعضای دولت را اینطور معرفی میکنم.
نایب‌السلطنه: آقای کاهر
فرمانده کل قوا: لودندرف.
رئیس شهربانی: سی سر.
صدر اعظم: هیتلر.
من میدانم که این ترتیب برای آقایان ناگوار است ولی از اتخاذ آن ناچاریم و من میل دارم که آقایان تا آنجا که ممکن است تحمل کنند. همه آقایان باید سمت هایی را که برای ایشان معرفی شد عهده‌دار شوندو گرنه هیچکدام از ایشان حق زیست نخواهد داشت. (عصبانی‌تر شده) شما باید دوش بدوش من بجنگید فهمیدید؟ یا در فتح بامن شرکت کنید ویا درشکست بامن بمیرید. به بینید من چهار فشنگ درهفت تیرخود دارم سه تای آنرا برای شما رفقا درصورتیکه مرا ترك كنید و چهارمی را برای خود گذاشته‌ام. (باحالت موقرتر) فردا اگرمن پیروزنشوم بزندگی من خاتمه داده خواهد شد.
سی‌سر ـ آقای هیتلر شما قول‌دادید قول شرف دادید که برعلیه دولت قیام نکنید.
هیتلر ـ راست است سی‌سر. من قول شرف دادم. لکن مرا ببخشید چون برای مصالح میهن ناگزیر از دادن چنین قولی بودم.
کاهر ـ بمن نارو زد.
هیتلر ـ ساکت‌شو! بدون‌اجازه من‌شماهاحق‌حرف‌زدن بایکدیگر را ندارید. (رو بدو نفر پاسبان مسلح) ریکمر[1]، نوبر[2]، شماها سخت مواظب

(1) Rickmers (2) Neubauer

این آقایان باشید من دوباره میروم به سالن .

(همینکه درب باز میشود صدای جمعیت بلند میشود)

هیتلر ـ رفقا ، دوستـــان ، شما آنچه را که رخ داد دیدید . حکومت باویر معزول شد . حکومت جانیهای‌ماه نوامبردربرلین نیزبحکم ما معزول است . یك دولت ملی‌همین امروز درمونیخ معرفی خواهد شد . یك ارتش ملی فوراً ایجاد میشود ـ (باصورت حق بجانب) من پیشنهاد میکنم تا زمانیکه حسابهای ما باخائنینی که مشغول فنا کردن آلمان هستند تصفیه نشده خود شخصاً زمام امور حکومت ملی را دردست گیرم . تنها وظیفه این‌دولت موقتی‌این‌خواهد بود که بشهر کافرستان یعنی‌برلین‌حمله برده‌آلمان را از این‌گرداب بدبختی رهایی بخشد . فردا یا آلمان یك حکومت ملی بخود خواهد دید و یا اجساد بیروح ما را درخاك خود جا خواهد داد (هورا وغوغای مردم‌آمیخته بهم)

اولین طرفدار ـ مرده‌باد پروس !

دومین طرفدار ـ مرده باد سوسیال دمکراتها !

سومین طرفدار ـ مرده باد یهود !

هیتلر ـ آقایان اکنون میخواهم نذرپنج سال پیش خود را درحالیکه بیمار ودر بیمارستان بستری بودم ایفا نمایم بدین معنی که آرام ننشینم و راحت نه بینم تا خائنین نوامبر را ریشه‌کن کنم ، تا آلمان بزرك و نیرومندی برروی جسم بیجان‌آلمان ضعیف امروزی بنا شود ،آلمانی که در آن آزادی و قدرت هردو حکمفرما باشد« آمین »



آفرین آقای هیتلر ! به به از این سخنان زیبا ! اما آیا میتوانید این وعده ها را انجام دهید ؟

میدانیدکه شما هنوزنقشهٔ صحیحی برای خود تهیه نکرده اید ونیز میدانیدکه اشخاص مهمی‌را مانندکاهر وسی‌سر ولاسوکه ممکن بود برای شما خدمات شایسته‌ای انجام دهند ازخود رنجانیده اید . اگر اشتباه نکرده باشم درتهیهٔ مقدمات‌کار عجله‌کردید . تصور میکنم که اطلاع داشته باشید که به نظامیان ژنرال‌لاسو دستور داده‌اندکه اگر شما درمونیخ پیش بروید بی درنگ شلیك کنند و نقشه های مشعشع آقا را باعدم موفقیت آمیخته بکثافتی توأم نمایند .

بامداد روز نهم نوامبر ۱۹۲۳ است، پیروان هیتلردرساحل رودخانه ایسار[۱] گرد آمده اند .

پرچم‌دار(در لباس نظام) ـ رطوبت هر دقیقه زیادتر میشود .

دهقان (درلباس دهاتی) ـ از بس دندانهایم بهم میخورد صدای مسلسل میدهد .

نازی ـ برو قدری دیگرازآن هیزم بیاور بریزروی‌آتش . حالاکه مجبوریم انتظاربکشیم اقلاراحت‌باشیم .

پرچم‌دار ـ منتظر کی هستیم ؟

نازی ـ منتظر هیتلر و لودندرف هستیم که درجلو عده حرکت میکنند .

پرچم‌دار ـ صحیح !

---

(1) Isar

نازی ـ زهی سعادت ! پیشوای ما بابزرگترین ژنرال آلمان ! چه روز فرخنده‌ای خواهد بود !

پرچم دار ـ چه گفتید ؟

نازی ـ گفتم امروز یك روز تاریخی خواهد بود .

پرچم‌دار ـ بله .... خدا کند اشتباه نکرده باشید .

دهقان ـ گوش کنید . این کاغذ را من از دیوار یکی از واگن ها کندم ـ (بزحمت میخواند) «خدعه و خیانت رفقای جاه طلب یك نمایشی را که بنفع بیداری ملی بایستی داده میشد به صحنه خونینی تبدیل کرده است زیرا این پیشروی را شخص من وژنرال‌لاسو وسی‌سر دربرابر لوله هفت‌تیر اعلام کرده اجازه دادیم از اینجهت بکلی لغو است . حزب کارگر ناسیونال سوسیالیست آلمان وحزب آزادیخواه و پرچم دار آلمان نیز ازاین تاریخ منحل میگردند .

(امضاء) وان کاهر وزیر کشور »

پرچم دار ـ اگر دست از پا خطا کنیم سربازان لاسو شلیك خواهند کرد .

دهقان ـ ازخرشیطان پیاده شوید منکه تصمیم گرفته‌ام برگردم سرزراعت، زنم الان مضطرب است که آیا بسر من چه آمده .

نازی ـ سرجایت بایست . ژنرال لودندرف شخصاً جلو لوله توپ ها میرود و آنها خود بخود سرشان را پایین می اندازند . فراموش نکن که پیشوای ما میگوید « درچنین روزی سوسیالیسم ملی برای نیل به پیروزی جنبش خواهد کرد » .

(صدای سوت وازدحام جمعیت شنیده میشود)

پرچم دار (فرمان میدهد) ـ چهار به چهار ! دوش فنك !

نازی ـ وهر اتفاقی هم افتاد صف را بهم نزنید ودرجای خود استواربمانید

(صدای گام برداری منظم بگوش میرسد)

دهقان ـ در ۱۹۱۸ که نسك برضد کمونیست ها قیام کـرد اینطور پیش میرفتیم . نسك خودش سوسیالیست و از کمونیست ها متنفر بود . ما هم ازنسك متنفر بودیم ولی ازکمونیست‌ها بیشتر نفرت‌داشتیم . ما فکر میکردیم که مزارع ما را از دستمان خواهند گرفت این بودکه من با دولت همراه شده برضد پرچم سرخ جنگیدم لکن امروزکه مزارع ما بهای خود را از دست داده و نمایندگان خائن مجلس ما را فنا کرده اند من برضد دولت قیام مینمایم .

پرچم دار ـ در ۱۹۲۰ هنگامی که من جزو دسته کاپ بودم ما اینطور پیش میرفتیم . من چندان معلوماتی جزدانستن شیوه جنگیدن ندارم . کشور من جبهه بود . چون از جبهه برگشتم بیکار بودم صلح تغییری‌دراوضاع من‌نداد اما بخاطرمقررات نظامی ومیهن‌پرستی نظامی من برای لودندرف میجنگم .

نازی ـ در ۱۹۲۰ وقتی که فرقه پیراهن سیاهای تشکیل شد ، مثل امروز شروع مبارزه برضد یهود ونصاری‌وکمونیست‌ها نمودیم بعدفهمیدیم که اگر یك آلمان آریایی خالص یعنی آلمان آلمانی میخواهیم و طالب هستیم که آلمان از قیود بیگانه آزاد باشد باید از ریشه اقدام کنیم . من برضد حکومت خائن برلین قیام میکنم . من برای

پیشوای خود ادلف هیتلر پیش روی میکنم .



قیام و پیشروی هیتلر یعنی همان پیشروی که بوسیله‌آن آرزو دارد بمقـام برسد و اختیارات را در دست گیرد آغاز گردیده است .

در خیابانهای مونیخ پاسبانها مشغول پاسبانی و مواظبت هستند .

پاسبان ـ آقای رسدبان، دارند بطرف فرمانداری میروند .

رسدبان ـ بدبختانه عده آنها ازعده ما بیشتر است اگر بمیدان ادن[1] رسیدند دیگر کار تمام است ولی اگر بکوچه باریکی برسندشاید بتوانیم از آنها جلوگیری کنیم ـ (فرمان میدهد) گروهبان هفر[2] افراد خودرا بخط کن گروهان تومأمور حفاظت قسمت‌بین فلدرن هال[3] و عمـارت فرمانداری است . تا مجبور نشویدشلیك نکنید بزودی خواهیم دید که این نازیهای هیتلری دیوانه از چه خمیره ساخته شده اند .

دهاتی ـ مواظب پلیس باشید .

پرچم‌دار ـ نظام بگیر .

نازی ـ صبر کنید . اسلحه خود را آماده کنید .

پرچم‌دار ـ شروع ! (هیاهوی مردم)

نازی ـ زنده باد هیتلر !

دهقان ـ مرده باد شهربانی !

---

(1) Odenplatz (2) Sergeant Hofer (3)Feldherrnhalle

رسدبان ـ آتش !

پرچم‌دار ـ دراز کش ! (صداهای شلیك شنیده میشود)

دهقان ـ آخ من زخمی شدم .

نازی ـ وای ازمیان رفتیم .

پرچم دار (باحالت یأس) ـ هیتلر کجا است (صدای اتومبیل‌شنیده میشود)

دکترشولتز[1] (خطاب به هیتلر) ـ سرت را پایین نگهدار تا هرچه زودتر از این معرکه دور شویم . چه تصادف خوبی که من تورا پیدا کردم ! دریك همچو کوچه باریکی که سیل خون جاری است نگاه کن به‌لودندرف که مستقیماً بطرف کشتارگاه میرود . آدلف چطوری ؟

هیتلر ـ مرا ازاین معرکه خلاص کن ، مرا ازاینجا نجات بده آخ بازویم !

شولتز ـ تیر خوردی ؟

هیتلر ـ نمیدانم . . . . . ها ! یادم آمد ـ یکنفر پهلوی من تیر خورد وبازوی من هم‌آسیب دیدچیزی نیست . زودتر ازاینجا خارج شویم . برای خدا مرا ازشهر خارج کن !

شولتز ـ ماچه اشخاص بزرگی میشدیم و چه کار های بزرگی میکردیم ! بخاطر داری که همین دیشب در بورگربروکلر[2] چه میگفتی ؟ «فردا یا آلمان یك دولت ملی آلمانی بخود خواهد دید ویا اجساد ما بگورستان کشیده خواهند شد» . دیدی چه شکست موهنی

---

(1) Dr. Schultz (2) Burgerbroukeller

در آغاز کار خوردیم ؟خدا میداند چند نفر از همدستان بیگناه ماالان در خون خود غلتان و جسدهای بیروحشان در خیابان افتاده‌است .

هیتلر ـ تلفات هرچه میخواهد باشد . تا من زنده‌ام شکست نخورده‌ایم زیرا هنوز شهوت اقتدار در من باقی است ولی .... آخ بازویم ! برای خاطرخدا زود مرا از این محوطه خارج کن ! تند بران ! تندتر !

بخش دوم ـ در راه ترقی



سایهٔ شوم صلیب شکسته کم کم برروی مملکت آلمان گسترده میشود منتهی هنوز شکل حقیقی خود را کاملا پیدا نکرده است. در نوامبر ۱۹۲۳ اقتدار هیتلر به آن اندازه رسیده که بتواند دست خود را بطرف مقامی که سالها منتظر آن بود دراز کند از این رو است که کودتا میکند ولی موفق نمیشود سهل است گرفتارهم میشود و بمحاکمه کشیده شده از آنجا بزندان میافتد. ضمناً در ۱۹۲٤ صنایع آلمان ازنورونق میگیرد و چون ذخائر این کشور اغلب گروگان غرامات است نقشه اقتصادی داوز [1] عملی میگردد باین ترتیب که چون سرمایه داران خارجی متوجه تجدید سازمان صنایع آلمان میگردندپول هنگفتی بکشوروارد و پول آلمان هم کم کم ثابت میگردد و تنزل بهای آن دیگر محسوس نیست.

فریتز [2] ـ صبح بخیر آقای پاسبان.

پاسبان ـ صبح بخیر فریتز ـ در این صبح سرد زمستان اینجا چه میکنی؟

فریتز ـ چون آفتاب خوبی است تصمیم گرفتم که روزنامه ام را در پارک بخوانم ـ در روزنامه نوشته اند که آفتاب سعادت آلمان در شرف طلوع است.

(1) Dawes (2) Fritz

پاسبان ـ راستی ؟

فریتز ـ نطق استراسمن[1] را که دیشب ایراد کرده است خوانده اید ؟

پاسبان ـ نه زیرا پاسبانها کمتر وقت خواندن دارند .

فریتز ـ هنوز هم گرفتار نازیها و کمونیستها هستید ؟ در روزنامه نوشته است که این موضوع ها تقریباً از میان رفته است .

پاسبان ـ چه عرض کنم ! .

فریتز ـ یك نظر بهنطق استراسمن کافی است زیرا میگوید که سرمایه داری و حیات صنعتی وقوانین مبنی بر اصول صحیح پارلمانی از نو تقویت خواهد شد و هیچ جای تردید هم نیست که همینطور است و قطعاً روزهای خوشی در جلو خواهیم داشت .

پاسبان ـ کاش میتوانستم باور کنم .

فریتز ـ شما هنوز از این نازیها ملاحظه دارید ؟ من بشما اطمینان میدهم که آنها آتیهٔ خوشی نخواهند داشت . این طغیان شرم آور یکسال پیش تاجی بفرق آنها نگذارد بلکه آبروی آنها را برد ارتش هم آنها را رها کرد هیتلرهم که در زندانست دیگر چه ترسی باید داشت ؟

پاسبان ـ ازاینکه اینطور بقضایا خوش بین هستید بسیار مسرورم ولی هیتلر امروز بعد از ظهر آزاد میگردد .

فریتز ـ گیرم که آزاد شد . روزنامهها مینویسند که این حزب بکلی منحل شده است . بانتخابات نگاه کنید و به بینید که عده آراء نازیها ازسال پیش چقدر کمترشده است دومیلیون رای سال گذشتهٔ آنها به نهصد هزار تقلیل یافته است و اگر درست دقت کنید خواهید دید که

(1) Stresemann

عده رای دهندگان در نه ماه از نصف هم کمتر شده است لذا دیگر از این نازی بازی نباید ترسید .

پاسبان ـ چه میگویی ؟ !

(صدای سرودهای دسته جمعی مذهبی از دور شنیده میشود)

فریتز ـ راستی گوش بده سرودهای دسته جمعی مذهبی میخوانند .

پاسبان ـ اینها خوانندگان کلیسای زندان لاندزبرگ [۱] هستند که برای عید میلاد مسیح تمرین میکنند .

فریتز ـ « سلامتی ورضامندی » [۲] شکی نیست که روزهان خوشی در پیش خواهیم داشت .

(صدای سرود بلندتر میشود بعد صدای زندانبانها بگوش‌میرسد)

مستحفظ اول ـ در را به بند صدا نمیگذارد که صدای خودم را هم‌بشنوم .

(در بسه میشود وصدای سرود خاموش می گردد) این درخت عید میلاد است ؟ هینتز [۳] بگذارید در آن گوشه اطاق . چه بوی بدی میاید !

مستحفظ دوم ـ تصور میکنم بوی درخت باشد .

مستحفظ اول ـ درخت عید میلاد را میگویی ؟

مستحفظ دوم ـ بله زیرا این‌درخت را ازعید میلاد پارسال تابحال پشت بام انداخته بودیم گویا گربه ها بآن دست رسی پیدا کرده‌اند .

مستحفظ اول ـ خوب فهمیدی همین‌طوراست چه باید کرد ؟ ها ! راستی‌اطاق دفتر پر از هدایای عید میلاد است .

مستحفظ دوم ـ هدایای زندانیان را میگویی ؟

---

(1) Landsberg

(۲) مراجعه شود به انجیل لوقا فصل ۲ آیه ٤

(3) Heinz

مستحفظ اول ـ بله درمیان هدایا یك شیشه اودکلن بود من خودم باز کردم دیدم بروید آنرا بیاورید تا باین درخت به پاشیم شاید از بوی بد آن جلوگیری کند.

مستحفظ دوم ـ این شیشه که میگویی در میان کدام دسته از هدایا است؟

مستحفظ اول ـ در اطاق دفتر هدایا در یکجا روی هم چیده شده و آنقدر هست که نصف کودکان یتیم باویر را خرسند نگاه دارد.
من تا حال باین اندازه هدایای مختلف ندیده بودم: لباس، عطر، گل، موز و میوه های گوناگون و اشیاء دیگر از زمین تاسقف روی هم انبار شده. این هدایا از اشخاص پول داری که طرفدار ادلف جوجه پهلوان خود هستند فرستاده شده است.

مستحفظ دوم ـ آدلف؟

مستحفظ اول ـ آدلف هیتلر ـ همان زندانی که امروز زندان را ترك خواهد کرد اطمینان میدهم من نیز ازمفارقت او متأثر نشوم. او و رفقایش آزادشده‌اند. راستی باید فهمید که ما مستحفظ زندانیم یا فراش کودکستان زیرا او و رفیق موفرفری وی موریس[1] در را بروی خود بسته و کسی را اجازهٔ ورود نمیدهند. امر رئیس است که آنها را آسوده گذارده مخل آسایش آنها نشویم رئیس زندان میگوید که آدلف مشغول نوشتن کتابی است که آنرا برفیقش دیکته میکند.... و چه کتابی!

---

(1) Maurice

مستحفظ دوم ـ ازیکطرف هینز[1] که خرلگد اندازکه در زیر زمین زندانی است ازصبح تا عصر قاپ بازی میکند از طرف دیگر هس[2] بی سر وصدا که تمام وقت خود را به ورزش میگذراند اسباب زحمت شده است خدا عاقبت این زندان را بخیر کند!

مستحفظ اول ـ این مزخرفات که روزنامه ها مینوبسند: « اعضای حزب سوسیالیسم ملی بوسیله پیراهن قهوه ای خود شناخته میشوند همهٔ مردم این لباس را باید بپوشند خود هیتلر هم در زندان پیراهن قهوه‌ای پوشیده است. این پیراهن را میتوان از ۰۰۰۰ سفارش داد » ـ انسانرا بفکر میاندازد.

مستحفظ دوم ـ راستی هم جای تأمل است.

مستحفظ اول ـ آیا محاکمه او را بخاطر داری؟ من حاضر بودم واز همه جلوتر ایستاده بودم رئیس محکمه هیتلررا برای چنین کودتایی محکوم به پنج سال زندان نمود ولی قضات دیگر گفتند پنج سال زیاد است زیرا این مرد نیرومندی است وجنبش وی بی نتیجه خواهد ماند رئیس محکمه آهسته گفت نترسید خیلی زودتر از آنچه شما تصور میکنید آزاد خواهد شد.

مستحفظ دوم ـ راستی اینطور گفت؟

مستحفظ اول ـ بگوش خودم شنیدم ـ این است که میگویم جای تأمل است.

مستحفظ دوم ـ آنوقت هم آقای وزیر دادگستری برخاسته میفرمایند ما

(1) Heines (2) Hess

باید به سوسیالیسم ملی کمك کنیم زیرا آنها نیز وصلهٔ تن ما

مستحفظ اول ـ های گفتی ! وصلهٔ تن ! همین است که امروز صبح پس از نه ماه از تاریخ محاکمه تلگرافی برئیس زندان رسید بدین مضمون : « التزام هیتلر نسبت بعدم تکرار گناه قانوناً تصویب شده‌راتب‌را بوی ابلاغ وفوراً اورامرخص نمایید»

مستحفظ دوم ـ پس آزاد شد ؟

مستحفظ اول ـ اتومبیل دم در زندان منتظر او است اگر مایلی بیا و از پنجره نگاه کن واورا برای آخرین دفعه به بین .

مستحفظ دوم ـ هیتلر کدام يك ازآنها است؟

مستحفظ اول ـ آنکه بارانی قهوه ای رنگ برتن دارد . اززوزیکه بزندان وارد شده باندازه ای فربه شده که لباسش تنك شده است آری‌تشریف بردند حال دیگر آدلف هیتلرشخصی‌است‌آزاد

مستحفظ دوم ـ باید ماند ودید .



اوضاع آلمان رو به تغییر میگذارد ونقشه های کهنه افراطیون سیاسی ظاهراً از میان رفته است . بامعاهدهٔ لکارنو[1] چنین بنظر میرسد که آلمان بعدازجنك امنیت ومساوات را دوباره بدست‌آورده واروپا میخواهد برای مدت‌مدیدی ازصلح وصفا بهره مند شود . ولی‌در۱۹۲۵ هیتلربااسلحه کهنه و بامرام تازه حزب نازی را دوباره تشکیل میدهد.

(1) Locarno

هیتلر ـ گوبلس [1] توقسمت انتشارات وتبلیغات را اداره‌میکنی ـ استراسر [2] توهم رئیس تشکیلات حزب من هستی برای شما مقاصد تازه‌خودرا تشریح میکنم : ما باید نه فقط ایالت باویر را در تحت نفوذ و استیلای خویش قرار دهیم بلکه باید در سراسر آلمان فرمانروایی کنیم . واین استیلا را باید بوسائل قانونی بدست آوریم .

گوبلس ـ برای این مقصود دو چیز لازمست اول جنبش دسته جمعی توده ودوم پشتیبانی مالی .

هیتلر ـ جنبش دسته جمعی را چگونه میتوان فراهم کرد ؟

استراسر ـ باپشتیبانی ازمنافع کارگران .

هیتلر ـ منافع کارگران ؟

استراسر ـ همین است که عرض شد .

هیتلر (باتردید) ـ بسیار خوب موافقم ـ پشتیبانی مالی را از کجا بدست آوریم ؟

گوبلس ـ باپشتیبانی ازمنافع صاحبان صنایع

هیتلر ـ منافع صاحبان صنایع ؟

گوبلس ـ همان بود که عرض کردم .

هیتلر ـ اینرا هم قبول میکنم .

استراسر ـ ولی چطور میتوان ازکارگران وصاحبان صنایع هردوطرفداری کرد ؟

هیتلر ـ استراسر ، مقصود ما اینست که روزی بمردم آلمان فرمانروایی

(1) Gobbels (2) Strasser

۲۰. تو نمیدانی کسی که میخواهد برمردم فرمانروایی کند تا چه‌اندازه بایدآنها را اغفال نماید ! مردم برنامه ونقشه چه‌میفهمند؟ آنها شخص قابل اطمینانی را میخواهند که بتواند پیشوا و پرچم دار آنها باشد . همین وبس !



برای اولین مرتبه درتحت سرپرستی گریگور استراسر سوسیالیسم ملی در حوزه های صنعتی آلمان رو بتوسعه میگذارد و مخصوصاً بیشتر جنبهٔ سوسیالیستی آنرا جلوه میدهند . در سال ۱۹۲۷ عده اعضای این حزب از ۱۷٫۰۰۰ نفر به ۴۰٫۰۰۰ نفر میرسد وروز بروز هم در تزاید است ولی مسائل بیشماری در پیش است که هنوز هیتلر بحل آنها موفق نشده است .

گریگور استراسر (درحالیکه در خیابان نطقی ایراد میکند) ـ مرام سوسیالیسم ملی اینست که راه آهن ها را ملی کند، رعیت‌را آزادی بخشد، رشوه را ازادارات‌براندازد، عمارتها ـ باروها ـ شهرداریها ـ وکلیسا ها برپا نماید . ترکیب سوسیالیسم با ناسیونالیسم برای اینست که آلمان از داخل و خارج آزاد باشد و به فقیر ترین هم میهنان آن آزادی را به بخشد که هر شغلی را بخواهد بتواند برای خود انتخاب نماید . ما نازیها ارتجاع نمیخواهیم بلکه مقصودمان دوا کردن دردهای هم میهنان است . ما طالب اغتشاش وهرج

ومرج نیستیم بلکه ما ازروی برنامه صحیح میخواهیم رژیم تازه‌ای را معرفی کنیم - ما نمیخواهیم بیهودیها آزار کنیم بلکه میخواهیم که پیشوایان آلمان یهودی نباشند و یهودیها نتوانند برای رسیدن بمقاصد خود سرمایه خودرا آلت قرارداده نقشه های خودرا عملی سازند.

تازه نازی (کارگر کارخانه) ـ این کیست که نطق میکند ؟

کهنه نازی (منشی منش) ـ گریگور استراسر. چطور مگر ؟

تازه نازی ـ بیا زیر این چراغ صحبت کنیم.

کهنه نازی ـ درچه خصوص ؟

تازه نازی ـ درخصوص این نازیها.

کهنه نازی ـ کارل تو هستی ؟ چرا این لباسها را پوشیده ای ؟

تازه نازی ـ مگر این لباس چه عیبی دارد ؟

کهنه نازی ـ هیچ، فقط من نمیدانستم که تو هم بما ملحق شده ای. از کی تاحال جزء پیراهن سیاهان شده ای ؟

تازه نازی ـ سه هفته است - حقیقت قضیه اینست که یکنفر استراسر نام که گمان میکنم همین آقا باشد بکارخانه ما آمده نطقی ایراد کرد و مضمون آن نطق این بود که بحقوق کارگران افزوده خواهد شد.

کهنه نازی ـ خوب پس ازآن چه اقدامی کردند ؟

تازه نازی ـ همانروزمن بیکارشده بودم استراسر مرا درجزء پیراهن سیاهان

استخدام کرد و بهمین جهت است که این لباس را بر تن من
می بینی .

کهنه نازی ـ بسیار خوب حال چه میخواهی ؟

تازه نازی ـ من اینجا آمده ام که اطلاعاتی بدست آورم . این استراسر
راجع باضافه حقوق کارگران مذاکراتی کرده گفت که حزب
نازی حزب کارگران است . من هم مایل شدم بآنها به پیوندم
آنها هم مرا بسمت نوکری حزب پذیرفتند که تمام وقت برای
آنها کار کنم

کهنه نازی ـ خوب ، بعد چه شد ؟

تازه نازی ـ من صبر کردم .

کهنه نازی ـ صبر کردی ؟ مقصودت چیست ؟

تازه نازی ـ من در خیابانها قدم زدم و آنچه که بمن امر کردند انجام دادم
ومنتظر رسیدن روز پرداخت حقوق شدم .

کهنه نازی ـ بعد ؟

تازه نازی ـ باز هم يك هفته دوهفته سه هفته منتظرشدم ولی از پول خبری
نشد از اینجهت فکر کردم وقت آنست که اطلاعات بیشتری
در خصوص حزب نازی بدست آورم . علت حضور مخلص در
این مجلس همین است وبس

کهنه نازی ـ بسیار خوب ، چه اطلاعی میخواهی بتو بدهم ؟

تازه نازی ـ فقط میخواهم بدانم که حزب چرا مزد مرا نمی دهد .

کهنه‌نازی ـ برای اینکه اوضاع مالی حزب چندان تعریفی ندارد . مگرروزنامه

نمی خوانی هرجا که ناجی آلمان میرود و نطق های آتشین خودرا ایراد میکند فقط برای اعانه جمع کردنست . حزب ما احتیاج به کمك مالی دارد . این صحبتهای اضافه حقوق و غیره برای حزب بسیار زیان آور است و پیشوای آلمان هم ازاین صحبتها چندان خوشش نمی آید .

تازه نازی ـ خوشش نمی‌آید ؟ !

کهنه نازی ـ نه ، زیرا اگر کار بدین منوال باشد پشتیبانهای ما همه متفرق خواهند شد وهمینکه متمولین ازدورما پراکنده شدندعایدات حزب ازاینهم کمتر خواهد شد .

تازه نازی ـ پس صحبت های یارو در کارخانه تماماً مهمل بود ؟

کهنه نازی ـ البته که مهمل بود . ففط هرچه پیشوای ما تصویب کند صحیح است . یادداشتی را که پیشوای آلمان بعنوان دکتر گوبلس فرستاده بخوان .

تازه نازی ـ (میخواند) « ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ عده ای بعنوان طرفداری از سوسیالیسم مشغول تهیه طرحی هستند که کاملا باعقاید مخالفین ما یعنی مارکسیست ها و آزادیخواهان و یهودی‌ها وفق دارد. من لازم میدانم که این عناصر فاسد وزیان‌آور را بدون استثناء و چشم پوشی از حزب خارج کنم ما برای قدمهای اساسی که خواهیم برداشت برنامه تهیه کرده ایم و مصمم هستیم آنرا بموقع اجرا بگذاریم‌زیرا مابرای هرقدمی که‌تاحال برداشته‌ایم به مقاومتهای سختی‌برخورده ولی برهمه فائق‌آمده ایم مابرای

رسیدن بمقصود حتی رنج زندان را برخود هموار نمودیم تا از درهم شکستن حزب نازی جلوگیری کنیم هر که این اقدامات اساسی ما (مخصوصاً من) را نمیتواند به بیند باید از گرویدن به حزب نازی خودداری کند و یا اگر عضو حزب است فوراً خارج شود» ـ پس موضوع حقوق‌های کم چطورشد ؟آیا نازیها در این خصوص حرفی نمی زنند ؟

کهنه نازی ـ البته نازیها میگویند که این حقوق ها افتضاح آوراست .

تازه نازی ـ پس چرا اقدامی نمی کنند ؟

کهنه نازی ـ برای اینکه نمیخواهند فعلاً اوقات متصدیان مسئول را تلخ کنند

تازه نازی ـ پس این قضایا را مسکوت عنه میگذارند !

کهنه نازی ـ عجالة اینطور است .

هیتلر ـ (درحالیکه مشغول مذاکره است) ـ اکثریت کارگران بجز نان و تفریح چیزدیگری نمیخواهند این اشخاص مرامی ندارند وبرای آنها این حزب و آن حزب ندارد ما نخواهیم توانست فدائیـان زیادی ازمیان حزب کارگر برای خود بدست آوریم . ما بایداعضای خود را ازمیان مردمان برگزیده وبا نفوذی انتخاب کنیم که **پابند مبانی اخلاقی نباشند ولی درضمن بدانند[۴۳] چون نژادآلمان برنژاد های دیگر برتری دارد آلمان باید برممالك دیگر حکمفرمایی کند** وبا همین عقیده بتوانند توده را درتحت اختیـار درآورده دهان آنها را به بندند **بعبارت دیگر باید اشخاصی را پیدا کرد که نسبت به مافوق مسئول و نسبت به زیردستان**

فرمانروای کامل باشند . صاحبان صنایع ما بزحمتی آتیه خودرا تأمین کرده اند و . . . .

مأمور اسانسور ـ بالا تشریف میبرید ؟

هیتلر ـ . . . . بله راه پیشرفت را پیدا کرده اند .

مأمور اسانسور ـ بالا تشریف میبرید ؟

هیتلر ـ . . . راه بالا رفتن را پیدا کرده اند

مامور اسانسور ـ خانم بطبقه بالا رسیدیم .

زن (بهشوهرش) ـ فریتز [1] اینجاما پایین میاییم .

فریتز ـ به بخشید ـ اداره آقای هوگنبرگ[2] کدام است ؟

مأمور اسانسور ـ کدام اداره ایشان‌را میخواهید ـ اداره روزنامه ؟ اتحادیه تلگراف ؟ شرل ورلاگ[3] یا کمپانی فیلم برداری یوفا [4] ؟
تمام این ها متعلق بآقای هوگنبرگ است .

فریتز ـ راستی ؟ پس خواهش میکنیم اطاق خصوصی او را بمن نشان بدهی

مأموراسانسور ـ دست راست‌تشریف ببرید بعدبطرف چپ‌به‌پیچید درانتهای راه رو اطاق ایشان است .

زن (باتشدد بشوهر) ـ چرا راه را نشان نمیدهی ؟ چکار میکنی ؟

فریتز ـ حساب میکنم .

زن ـ این چه حسابی است که تمامی ندارد ؟

فریتز ـ بله . . . . به بخشید اطاق آقای هوگنبرگ اینجاست ؟

(1) Fritz (2) Hugenberg (3) Scherl Verlag (4) Ufa

خانم ماشین نویس ـ دست راست تشریف ببرید بعد بطرف چپ بپیچید در انتهای راه رو اطاق ایشان است .

فریتز ـ متشکرم ـ خوب عزیزم ، راجع به نقشه یانگ[1] اطلاع پیدا کردی ؟

زن ـ نقشه یانگ چیست ؟

فریتز ـ نقشه پرداخت قروض جنگ که چه مبلغ و درچند مدت باید پرداخت

زن ـ البته عزیزم ـ ولی این حسابی که تو میکنی برای چیست ؟

فریتز ـ سی و هفت سال تمام باید میلیونها به پردازیم و بیست دو سال بعدهم ازقرار . . . . به بخشید اطاق آقای هوگنبرگ اینجا است ؟

ماشین‌نویس ـ تشریف ببرید سرپیچ ومستقیماً تشریف ببرید تاانتهای راه‌رو .

فریتز ـ خیلی متشکرم ـ ببخشید .

زن ـ ولی آیا میتوانیم این پولها را بپردازیم ؟

فریتز ـ باید بپردازیم چاره نیست .

زن ـ آیا مجبوریم امضاء کنیم ؟

فریتز ـ مطمئن نیستم ـ میگویند پرداخت دردهسال‌اول زیاد نیست . دشمن نیز خاك متصرفی را تخلیه خواهد نمود .

زن (با قیافه بازتر) ـ دهسال یك عمری است عزیزم .

فریتز ـ صحیح است . ممکن است در عرض دهسال اتفاقات زیادی بیفتد و کارها اصلاح شود . بالاخره حق بحق دار خواهد رسید فقط مرور زمان لازم است .

---

(1) Young

زن ـ پس تو تصور میکنی که باید امضاء کنیم

فریتز ـ اینطور گمان میکنم . . . . ببخشید اطاق آقای هوگنرگ اینجا است ؟

ماشین نویس ـ همین جا است ولی متأسفانه الان نمیتوانید ایشان را ملاقات کنید زیرا با آقای هیتلر خلوت کرده اند .

هوگنبرك ـ آقای هیتلر، میخواهم پیشنهادی بکنم که برای حزب شمابسیار نافع است بطوریکه اطلاع دارید دولت آلمان نقشه یانك را پذیرفته است اما من و هم قطارانم مخالف این نقشه هستیم و میخواهیم شدیداً بآن اعتراض کنیم . من و شما این کار را از پیش‌خواهیم‌برد : من بوسیله مطبوعات وشرکت فیلم برداری که دراختیار دارم و شما بوسیله توده که تحت نفوذ دارید .

هیتلر ـ آقای هوگنبرگ ، اگر صاحبان صنایع آلمان با تمام قوا برضدفشار خارجی و خیانتهای داخلی قیام کنند من ازنظر حفظ منافع آلمان با تمام قوا و از جان و دل با آنها مساعدت خواهم کرد .

هوگنبرگ ـ پس شما عضویت کمیته مرا قبول می کنید ؟

هیتلر ـ قبول میکنم .



نازیها باتمام قوا برای از میان بردن نقشه یانگ میکوشند ـ اداره روزنامه نگاری وخبر نگاری وشرکتهای فیلم برداری هوگنبرگ بانازیها همراهست هیتلر هم خودرا بصندوق خزانه هوگنبرگ میزند .

۱٤ سپامبر ۱۹۳۰ انتخابات رایشستاك [1] (پارلمان آلمان)

هیتلر ـ میدانی‌ما چه میکنیم ؟ ما آهن ربارا درمیان توده کثیف‌میچرخانیم و بزودی خواهیم دید که در میـان این توده کثیف چقدر آهن موجودبوده وبآهن ربا چسبیده است . گوبلس‌رادیورا روشن کن .

گوینده ـ حوزه انتخابیه شماره ۲۷ لیپزیك [2] : حزب سوسیـالیست ملی ۱٤۰ر۰۰۰ رأی ـ سوسیال دموکرات ۲۱۰ر۰۰۰ رأی کمونیستها ۱۲۱ر۰۰۰ رأی .

گوبلس ـ هنوزحزب دست چپ اکثریت دارد . پس اکثریت‌طرفدار نقشه یانك خواهد بود .

گوینده ـ آخرین اطلاع ازحوزه انتخابیه شمـاره ۱۷ وست فالن نورد [3] : . سوسیالیست ملی ۱۰٥ر۰۰۰رأی ـ سوسیال دمکرات ۲۷۲ر۰۰۰ رأی جمع کل تاامروز .....

گوبلس ـ شکست خوردیم .

هیتلر ـ ما شکست نخوردیم هوگنبرگ شکست خورده پولهای ما دربانك حاضر است مطبوعات وفیلم برداری هم باما هستند .

گوبلس ـ مردم چطور ؟

هیتلر ـ گوش کن !

گوینده ـ آنچه که مردم را متحیر ساخته ازدیاد برق آسای رأی دهندگان سوسیالیست ملی است که در دو سال از ۸۰۰ر۰۰۰ رأی به

(1) Reichstag (2) Leipsig (3) Westfalen Nord

شش میلیون ونیم رأی رسیده‌است این حزب با ۱۰۷ نفروکیلی
که در پارلمان دارد باعملیات شبانه دومین حزب نیرومند آلمان
گردیده است . اکنون مارش نظـامی آلمان را مینوازیم ...
(کم کم صدای گوینده ازمیان میرود)

اولی ـ نتیجه آراء را شنیدی ؟

دومی ـ عده آراء را دیدی ؟

اولی ـ شش میلیون به نفع نازیها رأی داده اند (سوت تعجب)

انگلیسی ـ آقای سردبیرشما روزنامه نویسید ـ ازاین چه استنباط میکنید ؟

سردبیر ـ آقای بلنکین ساپ [1] فریب ظاهر را نباید خورد ، هیتلر بسه دلیل نمیتواند مایهٔ وحشت برای این کشور گردد اول آنکه هیتلر یك لهجهٔ بوهمی زننده‌ای دارد ازاینرو آلمانها اورا خارجی میداتند دوم اینکه هیتلر برضد رفقا وهمدستان خود جاسوسی کرد وازاینرو ارتش باو اطمینان ندارد . سوم آنکه درحادثهٔ نوامبر فرار کرد وباین جهت همه طبقات ازاو بیزارند. یك سرجوخه ناقابل اهل بوهم [2] که بزدلی وخیانت اوافشاء وثابت شده نمیتواند مقام بلندی را اشغال کند . پس آقای بلنکین ساپ بشما قول میدهم که چنین نخواهد ماند و آفتاب اقبالش رو بزوال خواهد رفت .



ولی آفتاب اقبالش رو بزوال نمیرود . در ۱۹۲۹ بسیاری از تجـار ورشکست میشوند . در ۱۹۳۰ دنیا در بحران اقتصادی شدیدی غوطه ور

(1) Blerkinsop (2) Bohemia

میگردد واین بحران در ۱۹۳۱ بمنتهای شدت خود میرسد وشالوده اقتصاد آلمان درهم میشکند بازارهای دنیا پراز کالاهای گوناگون است و خریدار ندارد . ممالك خارجه شروع بمطالبه وبیرون بردن وجوهیکه بعنوان وام بآلمان داده بودند میکنندپیکره مردمان بیکاربالا میرود . نصف مردمآلمان پشت ِدر ِ اداره مشاغل ازدحام مینمایند .

(همهمه جمعیت)

منشی اول ـ کتابچه کارگران بیکار میخواهید ؟ (تمبر میزند و میدهد)

منشی‌دوم ـ گواهینامه صحت مزاج میخواهید ؟ (تمبر میزند و میدهد)

منشی سوم ـ ده مارك وپنجاه فنیك (تمبر میزند و میدهد)

(این جریان کار اداره مشاغل باوجود مذاکرات زیرین همچنان ادامه دارد)

کارگراول (بیکار) ـ ما غذا نداریم ولی درارژانتین گندمها را آتش‌میزنند .

کارگردوم (بیکار) ـ مالباس نداریم ولی روستائیان پنبه‌کار امریکامحصول پنبه خودرا برنداشته زمین را دوباره شخم میزنند .

کارگر سوم (بیکار) ـ غذا پیدا میشود ولی برای تهیه آن پول نداریم .

کارگر اول (بیکار) ـ پول نداریم .

کارگر دوم (بیکار) ـ کار نداریم .

کارگر سوم (بیکار) ـ غذا نداریم .

کارگر اول (بیکار) ـ تقصیر حکومت است انقلاب بهترین وسیله رسیدن بمقصود است .

کارگر دوم (بیکار) ـ تقصیر یهودیهاست ما بیك پیشوا احتیاج داریم .

کارگر سوم (بیکار) ـ راست میگوید احتیاج بیك پیشوای حسابی‌داریم .

کارگر اول (بیکار) ـ ضمناً ما هفت میلیون بیکار هنوز منتظریم .
منشی اول ـ کتابچه کارگران بیکارمیخواهید ؟ (تمبر میزنند و رد میکنند)
منشی دوم ـ گواهینامه صحت مزاج میخواهید ؟(تمبر میزنند و رد میکنند)
منشی سوم ـ ده مارك و پنجاه فنیك (تمبر میزنند و رد میکنند)
اولین خیابان گرد ـ میگویند درموقع نطق‌هیتلردراسپرت پالاست[1] ده‌هزار نفر حضور داشتند .
دومین خیابان گرد ـ میگویند درموقع نطق تاالمن [2] در اسپرت پالاست ده هزار نفر حضور داشتند .
سومین خیابان گرد ـ ده هزار نفر درمسابقه شش روزه دو چرخه سواری در اسپرت پالاست شرکت کرده بودند .
نگهبان ـ رفقا ، سوارانی که در کتاب مکاشفه[3] بدانها اشاره شده یعنی خیانت و گرسنگی وفریب وارد برلین شده اند .
اولین خیابان گرد ـ دهقانان هم برله نازیها رأی میدهند .
دومین خیابان گرد ـ کارگران صنعتی هم بنفع کمونیستها رأی میدهند .
سومین خیابان گرد ـ پیف ! تنها کاری که میتوانند انجام دهند همین رأی دادن است وبس .
اولین خیابان گرد ـ مزد مرا به ۵۰۰ مارك کاهش داده اند .
دومین خیابان گرد ـ مزد مرا به ۱۰۰ مارك تنزل داده اند .
سومین خیابان گرد ـ مزد مرا به ۵۰ مارك درماه تنزل داده اند .
بیکار ـ مزد مرا به هیچ تقلیل داده اند زیرا من بیکارم .

---

(1) Sportpalast (2) Thaelmann ۳ ـ مکاشفه یوحنا فصل ٦

اولین خیابان‌گرد ـ تمام این بدبختیها از آن عهدنامه لعنتی ورسای سرچشمه گرفت .

دومین خیابان‌گرد ـ تمام از این جنك بین‌المللی شروع شد .

همه باهم ـ ولی شمارا بخدا این بدبختی کی تمام خواهد شد ؟



۱۹۳۱ . برلین گرفتار جنك داخلی است . در ظـاهر شهر خوشی بنظر میرسد ولی صبح وظهر و شب درگوشه های خیابان و در رستورانها ومحل های رقص وسینما ها اغتشاش وزدوخورد هایی واقع میشود .

فاحشه (آهسته) ـ جونم منتظر کی هستی ؟

راکز[1] (آهسته) ـ یك انگشتر الماس فروشی دارم خریدار هستی ؟

اسنو[2] (آهسته) ـ یك کمی کوکائین دارم خریدار هستی ؟

بونز[3] (آهسته) ـ این آخرین اشعار راجع باوضاع سیاسی است‌ازخنده روده برخواهید شد . ارباب ، همه را به بیست فنیك میفروشم .

رهگذر اول ـ امشب پیراهن سیاهان زیاد شده اند .

رهگذر دوم ـ نازیها در اسپرت پالاست اجتماع کرده بودند پرچم ها را می بینی ؟

رهگذر اول ـ اگر ازمن میپرسی اینها پی شرّ میگردند . نگاه کن ـ آن جوان را دیدی به پنجره سنگ انداخت پسر شجاعی است.

(1) Rocks (2) Snow (3) Bones

اولین پیراهن سیاه - پیداش کردم .

دومین پیراهن سیاه - اورا نگاه دارید ! کمونیست کثیف !

رهگذر اول - به بین اورا گرفتند !

رهگذر دوم - خدایا چطور اورا میزنند !

رهگذر اول - خداوندا خودت باو ترحم کن !

رهگذر دوم - به بین ، باچوب پرچم اورا میزنند !

رهگذر اول - نگاه کن !

رهگذر دوم - بیچاره شل شد !

دختر - ایستاده اید نگـاه میکنید ؟ یك آمبولانس صدا کنید - یکی برود دکتر خبر کند !

رهگذر اول - بنده که چنین جرأتی ندارم .

رهگذر دوم - بنده هم همینطور .

رهگذر اول - من که خیال ندارم خودرا گرفتار کنم .

رهگذر دوم - من هم همینطور - بیا از اینجا دور شویم .

صدای یك یهودی - همه جا همین آش وهمین کاسه است .

بونز - ارباب این آخرین اشعار راجع باوضاع سیاسی است که شمارا از خنده روده برخواهد کرد همه را به بیست فنیك میفروشم

اسنو (آهسته) - یك کمی کوکائین دارم خریدار هستی ؟

راکز - یك انگشتر الماس برای فروش دارم خریدار هستی ؟

فاحشه (آهسته) - جونی ، منتظر کی هستی ؟

اولین بیکار ـ خدایا چه سرد است . !

دومین بیکار ـ این سرما بواسطه بادی است که ازروی روخانه میگذرد .

اولین بیکار ـ کارل امروز را چطور گذراندی ؟

دومین بیکار ـ امروز برای مردم درِ اتومبیل باز میکردم و بدین وسیله توانستم لقمه نانی پیدا کنم .

اولین بیکار ـ باز تو ـ من فکر کردم که درایستگاههای ترن های زیرزمینی درویشی بخوانم . وارد که شدم دیدم پنج نفردرواگن هستند همینکه شروع به خواندن کردم چهار نفر ازآنها هم بامن شروع کردند وتعزیه راه افتاد مثل اینکه آنها هم بهمین قصد آنجا رفته بودند ناچار دم دهنم را گذاشتم و دمم را روی دوشم گذارده غزل خدا جافظی را خواندم .

دومین بیکار ـ بابیکاری نان پیدا کردن کار دشواریست .

اولین بیکار ـ یك اتفاقی خواهد افتاد

دومین بیکار ـ اگر مردم آلمان کمونیست شوند البته اتفاقی خواهد افتاد مقصودم اینست که ما باید تاحدی طرز فکرمان را عوض کنیم ولی دیگر ازاین چیزها گذشته است .



در تمام زمستان صدای خسته صدر اعظم برونینگ[1] شنیده میشود که احکام صادرمیکند ـ بازهم ازحقوقها کسر ومالیاتهای تازه وضع میکنند . تنگی ! سختی ! بیچارگی ! درسراسر جلگه ها ، در میان توده بدبخت

(1) Bruning

شهرها ودهات، نسیم تلخ و کشنده انقلاب می وزد . از ترس خطر بعضی از صاحبان صنایع جمع شده درباره امور جاری و آتیه مذاکره میکنند .

تایسن[1] ـ هیچیك ازآقایان پیشنهادی ندارند؟ (سکوت) ـ بنظر هیچیك از آقایان چیزی نمیرسد؟ (تأمل) ـ منابع صنعتی ما، مؤسسات فولاد وزغال ما بزرگترین مؤسسات مملکت است آیا می دانید چه بسر ما دارد میآید ؟ سیستم دموکراسی و پارلمانی رو بضعف میگذارد . مردم سرکش شده ه.ه بطرف کمونیسم متمایل شده اند وممکن است سیستم سرمایه داری مارا بکلی تارو مار کنند .

کروپ[2] ـ بهتر است که دولت را تقویت کنیم .

تایسن ـ آقای دکتر کروپ، ازدولت پشتیبانی کردن به تنهایی کافی نیست شاید موفق نشدیم . من بشما خاطر نشان میکنم که ما بیش از این باید فداکاری کنیم .

ـ عضو اول هیئت مدیره ـ آقای تایسن، ما برضد دولت نمیتوانیم اقدامی کنیم .

تایسن ـ کسی نگفت که برضد دولت اقدام کنیم بلکه ما میتوانیم طور دیگری از این شکست های پی در پی و مجهول العله جلوگیری کنیم . حواس مردم را باید بچیزدیگری متوجه نمود ـ (باتأمل) من پیشنهاد میکنم که باتمام قوا از سوسیالیسم ملی پشتیبانی کنیم .

عضو اول هیئت مدیره ـ این پست فطرتها را تقویت کنیم ؟ ما هرگز راضی باین امر نخواهیم شد .

---

(1) Thyssen (2) Krupp

عضو دوم هیئت مدیره ـ جواب صاحبان سهام را چه خواهیم داد ؟

عضو سوم هیئت مدیره ـ سرمایه هایی که بکار انداخته ایم چه خواهدشد ؟

عضو اول هیئت مدیره ـ آقای تایسن حق بجانب آقایان است ـ راست است که ما میتوانیم با آنها دست اتحاد بدهیم ولی درنتیجهٔ این اتحاد ناچار یکی از دو طرف کلاه سرش خواهد رفت حالا از کجا معلوم است که ما آن طرف نباشیم ؟

عضو دوم هیئت مدیره ـ این حرف متینی است ـ باین پست فطرتها نمیشود اطمینان داشت .

تایسن ـ آقایان ، خواهشمندم کمی دقت بفرمایید ـ اگر سوسیالیسم ملی از میان رفت ده میلیون دیگر بعده کمونیستها افزوده خواهد شد .

کروپ ـ بدبختانه هیچ چاره دیگری نداریم ـ یا باید از هیتلر پشتی بانی کنیم و یا از میان برویم ـ قضایا پر واضح است .

عضو اول هیئت مدیره (باکراه) ـ پس چه پیشنهاد میکنید ؟

تایسن ـ اول هیتلر را باید ازمضیقه مالی نجات دهیم . من پیشنهاد میکنم که ما یك سندیکایی درست کنیم که وگلر[1] و اسپرینگرم[2] ریاست آنرا داشته باشند آقایانی که موافقند بفرمایند « بله »

حاضرین (باآهنك‌های ناشی از اکراه و طیب خاطر) ـ بله

تایسن ـ بسیار خوب حالا دنباله سخن باید راجع بروزنامه ها باشد . . . .

(کم کم صدای تایسن محو میشود وصدای هیتلر از میان هلهله و کف زدن مردم شنیده میشود)

---

(1) Vögler (2) Springorum

هیتلر — . . . . تازمانیکه نسبت به حزب نازی علاقه نشان داده میشود و از پیشرفت کمونیستها جلوگیری بعمل میاید حاضریم از دولت پشتیبانی کنیم ولی اگر دولت بخواهد از مقاصد ماجلوگیری کند ما با تمام قوا برضد آن خواهیم کوشید من هرگز نهضت خود را مفت نخواهم فروخت واجازه نخواهم داد که مردمان بی سرو پایی مقاصد مقدس حزب مرا دستخوش هوا و هوس و اغراض شخصی خویش قرار دهند. تسلیم و تمکین معنی ندارد. از مردمی که پیشوایان آنها اهل تمکین و مصالحه باشند توقع رشادت نمیتوان داشت اگر من اشتباهی بکنم زیردستان می همیشه حاضرند که مرا به بخشند ولی هرگاه به بینند که من مسلك خود را عوض میکنم هرگز مرا نخواهند بخشید. (صدای کف زدن حضار)



با کمك پولی سرمایه داران و بقوه تبلیغات علم نازی بلند میشود. مردم در حیرت عجیبی دچارند دولت هم بهمان اندازه متحیر است. درمیان مقامات عالیه دسته بندیهایی موجوداست. ژنرال شلیخر[1] سردسته دسیه کاران سیاسی در رأس ارتش آلمان مشغول کار است و بوسایلی اطمینان رئیس جمهوری سالخورده را نسبت بخود جلب میکند. شلیخر آن متخصص فساد وتزویر دواسبه میتازد. صدراعظم برونینك درحالی که باتمام قوا میکوشید آلمانرا دوباره تحت سلاح بیاورد ازمنصب خودخلع میشود. شلیخر متخصص

(1) Schleicher

فساد وتزویر مشغول دسته بندی است فرانز فان پاپن[1] دوست
هیتلر بصدارت عظمی آلمان که حکومت آنرا سرمایه داران
و متمولین تشکیل داده اند انتخاب میشود .

هیندنبرگ[2] ـ عصای من ـ عصای مرا بده . متشکرم . خوب ، فرانز بیا در
روشنایی تا ترا بهتر بینم . این چه صدایی است که از بیرون
شنیده میشود ؟

فان پاپن ـ آقای رئیس جمهور ، این صدای نازیها است .

هیندنبرگ ـ نازیها ! نازیها ! چه مردمان مهملی ! مثلا آن روهم که حقیقة
افتضاح آور است یکی دیگر هیتلر آن سرجوخه فضول که اصلا
بوهمی[3] است

فان پاپن ـ آقای رئیس جمهور ، متاسفانه الان همه چیز در دست آنها است
حتی شاید لازم باشد . .

هیندنبرگ ـ من هم همینرا میخواهم بدانم .

فان پاپن ـ مطلب اینست که یا باید با هیتلر مخالفت کرد یا از او استفاده
نمود . در شق اول بهترین سدی را که برضد بلشویسم داریم
از دست خواهیم داد ولی اگر با او کنار بیاییم میتوان مطمئن
بود که خیال توده راحت خواهد شد.

هیندنبرگ ـ عقیده تو صحیح است .

فان پاپن ـ خوب چه دستور مرحمت میفرمایید ؟

هیندنبرگ ـ چه میتوان کرد ؟

فان پاپن ـ میفرمایید از او پشتیبانی نماییم ؟

---

(1) Franz von Papen (2) Hindenburg (3) Bohemian

هیندنبرگ ـ مانباید ازاین کله خر پشتیبانی نماییم
فان‌پاپن ـ میفرمایید با او مخالفت کنیم ؟
هیندنبرگ ـ ما جرئت نمیکنیم با این کله خر مخالفت کنیم .

هیتلر ـ تازمانیکه مردم بی بصیرت و نفهم مقامات عالیه‌را اشغال کرده‌اند خطر بلشویسم و دخالت بلشویکها دراوضاع سیاسی و نظامات دنیا روز بروز در تزاید خواهد بود . درمملکتی که شش میلیون کمونیست وهفت میلیون و نیم سوسیالیست وشش میلیون پاسیفسیت[1] موجود است شرط عقل آنست که دم از تساوی حقوق و صحبت های غلنبه دیگر نزنیم . گندیدگی اوضاع داخلی که در ۱۹۱۸ موقتی و بحرانی بنظرمیرسید اکنون مزمن شده اگر آلمان میخواهدبرخیزد وبار دیگر برپاهای خود تکیه کند احتیاج به حزبی دارد که بوسیلهٔ آن بتواند برضد دشمنانش قدمهای سریع و بموقع بردارد . چون احزاب دیگر موفق نشدند فقط سوسیالیسم ملی است که میتواند کامیاب شود . (کف زدن حضار)

نازی ها ـ زنده باد فتح ! . زنده باد فتح !

آزادی خواه ـ گوش کنید . سگها صدا میکنند ودرندگان بشهرها میریزند

مرد عمل ـ مواظب این درندگان باشید که شما را درست درست میل نکنند . اگرهمه با هم متفق نشویم و از هیتلر جلوگیری نکنیم قبل ازرسیدن عیدمیلاد زمام اختیاررا دردست خواهدگرفت .

(1) Pacifist

خوش بین ـ در هرصورت کار خود را خواهد کرد بگذارید بمقام برسد
زیرا بهترین راه برای رسوایی همین است بگذارید هیتلر بیاید.
این مقام برای او دوامی نخواهد کرد .

آزادی‌خواه ـ رفیق خدا کند که عقیده توصحیح باشد ومقام برای او دوامی نداشته باشد .



اکنون پیراهن‌سیاهان مسلح شده‌اند . هیتلرمارکسیست ها را بقتل عام تهدید میکند نازیها یکی بعد از دیگری دشمنان سیاسی خود را ازمیان برمیدارند در نیم شب روز ۹ اوت ۱۹۳۲ فان پاپن حکومت نظامی اعلان و اغتشاش کنندگان را به مرگ تهدید میکند درست نود دقیقه بعد یکنفر در قریه معروف به پوتمپا[1] در سیلزی[2] بقتل میرسد .

دادرس (با خستگی) ـ سر و صدا نکنید ، خاموش باشید. خوب ، مادام پیتر زوخ[3] بفرمایید به بینم چه شد . (جوابی نمیرسد) ـ من‌میدانم که این امر دشواری است ولی ما سعی میکنیم علت قتل را بفهمیم وشما باید با ماکمك کنید . باین ترتیب‌ما خواهیم توانست ازاتفاقات متشابهی که ممکن است در آتیه پیش آید جلوگیری کنیم ـ (تقریباً با التماس) مادام پیتر زوخ.......

مادام پیتر زوخ (آهسته) ـ من دررختخواب خوابیده بودم . دوپسربچه‌ام نیز درخواب بودند .چند نفروارد شدند ـ چهار ، هشت ، نمیدانم

---

(1) Potempa (2) Silésie (3) Pietrzuch

چندنفر- من پیرهستم . تاریك بود . ما خوابیده بودیم .

دادرس ـ مادام پیتر زوخ فوق العاده متشکرم ـ خوب بعد چه شد ؟

مادام پیتر زوخ ـ چراغهای قوه‌ای در دست داشتند . کنراد[1] عزیزم را از رختخواب‌بیرون کشیده کتك زدند . نازیها بودند - چراغ قوه‌ای داشتند .

دادرس ـ بعد ؟

مادام پتیر زوخ ـ . . . . . ما خواب بودیم !

دادرس ـ خیلی متشکرم . دیگر با شما کاری نداریم . (رو به گواه دیگر) شما دکتر هستید ؟

دکتر ـ بله آقای دادرس .

دادرس ـ شما چه اطلاعی میتوانید در این خصوص بدهید ؟

دکتر (تند تند) - مقتول بیست و نه زخم داشت . با چوب و چماق اورا زده بودند صورتش کوفته شده بود . زخمها رامیتوان دراثر چوب بیلیارد که شکسته است دانست . دریك بازو هم زخم گلوله دیده میشد .

دادرس ـ آقای دکتر، بنظرشمایکی یا تمام این زخمها موجب قتل این‌شخص بوده است ؟

دکتر ـ خیر آقای دادرس علت مرگ را میتوان در اثر ضربت با نوك کفش دانست که گلوی فقید را دریده و شاهرگ او را پاره کرده بود .

نازی اول ـ این خوك لهستانی بود .

نازی دوم ـ کمونیست و دزد بود . بسزای خود رسید .

---

(1) Conrad

نازی اول ـ کسی جرئت نخواهد کرد یکنفر نازی را محکوم کند . این گوی و این میدان !

نازی دوم ـ پانزده میلیون نفوس آلمان پشت و پناه رفقای ما هستند . اگر مویی از سر یکی از آنها کم شود . . .

دادرس ـ برما ثابت است که قاتل مخصوصاً به پوتمپا رفته که پیتر زوخ را بقتل برساند باید اورا کاملا بطوریکه درقانون پیش بینی‌شده مجازات کرد (همهمه مردم)

نازی اول ـ خیرخیر ـ رفقای ما را آزاد کنید و الا هرچه دیدید از چشم خود خواهید دید .

نازی‌دوم ـ ساکت شوید، ستوان هینز[1] میخواهند صحبت کنند .

هینز ـ در آتیه مردم آلمان‌احکام را بنحو دیگری صادر خواهندکرد . این حکم راهرا برای آزادی آلمان باز خواهد کرد . زنده باد هیتلر !

(دادگاه شلوق است ولی کم کم صدای مردم کم‌میشود وصدای ماشینهای تحریر بگوش میرسد)

گوبلس[2] ـ مادموازل !

ماشین نویس ـ بله آقای دکتر گوبلس .

گوبلس ـ آنچه بشما دیکته کردم بخوانید .

ماشین نویس ـ چشم ـ « ما برضد تسلیم سربازی‌که فقط در مقابل دفاع از خود یك دزد کمونیست را بقتل رسانیده اعتراض میکنیم »

گوبلس ـ بله . اینرا نیز اضافه کنید « وقتی جوانان بی آلایش (ویر گول)

---

(1) Heines (2) Göbbels

که به تنهایی و بی یار و یاور (ویرگول) برای کشیدن انتقام متوسل باسلحه میشوند (ویرگول) این جواب دولت است (خط) حکم اعدام (علامت تعجب جمله تازه) ـ تقصیر با یهودی ها است (ویرگول) فراموش نکنید (ویرگول) رفقا (ویرگول) و هر روز ده مرتبه تکرار کنید تا بطوری در ذهن شما قرار گیرد که درخواب هم بگویید (یهودیها مسئولند) »

هیتلر (باعجله وارد شده) ـ ژوزف، این کاررا فعلا زمین بگذار، مادموازل!

تند نویس ـ بله ناجی من.

هیتلر ـ این تلگراف را به محبوسین پوتمپا در زندان بیوتن[1] مخابره کنید «رفقای من ، درمقابل این حرکت فجیع وموهن لازم است وفاداری خودرا نسبت بشما یاد آور شوم . ازاین دقیقه آزادی شمامهمترین مقصود ومخالفت بادولت تنها وظیفه ما خواهد بود . »



عده بیکاران رو بافزایش می گذارد باز هم از حقوق ها ودستمزدها می کاهند و پریشانی مردم دمبدم بیشتر میشود . عده ای از کارگران برضد حکومت فرانزفان پاپن شورش میکنند . روابط هیتلربافان پاپن قطع شده ـ پرچم صلیب شکسته باپرچم داس وچکش باهم باهتزاز درآمده یکدیگر را نوازش میکنند . نوامبر ۱۹۳۲ کارگران وسائط نقلیه اعتصاب میکنند .

خانم اول ـ چه خبر است ؟ چه خبر است ؟

خانم دوم ـ این جمعیت چیست ؟

---

(1) Beuthen

مرد ـ اعتصاب وسائط نقلیه است مواظب باشید .

خانم اول ـ نزدیك شدند ـ الان میرسند !

خانم دوم ـ این پیراهن خاکستری‌ها کارگران راه‌آهن زیر زمینی هستند .

خانم اول ـ تمام اتوبوسها متوقف شده اند .

مرد ـ هم راه آهن های زیر زمینی وهم واگن های شهری !

خانم دوم ـ چه خواهد شد ؟ این اعتصاب همه را فلج خواهد کرد !

سوسیال دموکرات ـ اتحادیه کارگران اعتصاب نمیخواهند ـ عقیده‌باعتصاب ندارند .

خانم دوم ـ همه تقصیر این بلشویکها است .

مرد اول ـ تقصیر بلشویکها تنها نیست گوش کنید !

بلشویك ـ ای کارگران دنیا متحد شوید واعتصاب کارگران وسائط نقلیه برلین را پشتیبانی کنید .

نازی ـ ای ناسیونال سوسیالیستها متحد شوید واز اعتصاب کارگران وسائط نقلیه برلین حمایت کنید .

خانم اول ـ شنیدی ؟ پس نازیها هم دراین اعتصاب شرکت دارند .

خانم دوم ـ گفتی نازیها هم شرکت میکنند ؟ ـ این دیگر چه حقه بازی است ؟

خانم اول ـ منکه عقلم بجایی نمیرسد .

مرد ـ اینها همه تو خالی است ـ هیچکس باین نازیها اطمینان ندارد .

خانم دوم ـ من فقط مایلم بدانم که این موضوع بکجا منجر خواهد شد

مرد ـ تو هم بمطلب خود میرسی شتاب مکن .



هفتم نوامبر ۱۹۳۲ نتیجه انتخابات معلوم شد. حکومت فان پاپن که در میان توده محبوب نیست و در پارلمان هم نفوذی ندارد شکست خورده است. ـ کمونیستها یازده کرسی اضافی بدست آورده و نازیها دو میلیون رأی ازدست داده اند.

کمونیست اول ـ نتیجه آراء را دیدی؟ حالا به بینیم کی میتواند از حزب ما جلوگیری کند.

کمونیست دوم ـ کلك نازیها بطور قطع کنده شد. شش ماه دیگر آقای هیتلر یکنفر پیراهن سیاه نخواهد داشت

کروپ ـ آقای تایسن ـ آقای تایسن ـ دیدید چه شد؟

تایسن ـ چه شد؟

کروپ ـ دیگر چه میخواهید بشود؟. نازیها دو میلیون رأی ازدست داده اند. سوسیال دموکراتها هم ضعیف شدند و کمونیستها شش میلیون رأی دارند باید اقدام جدی کرد.

تایسن ـ حق باشما است اگرسوسیال دمکرات هم ضعیف شد پس باید بهر قیمتی هست نگذاریم نازیها ضعیف شوند.

کروپ ـ ولی تصورنمی کنید که درچنین موقعی کمك بنازیها خطرناك باشد؟

تایسن ـ جان من، کار اندکی رونق پیدا کند باهرنوع حکومتی باید ساخت. نباید وقت تلف کرد. مادموازل مادموازل، معاون مرا خبرکنید! شاخت[1] را پیش‌من بفرستید! به شلیخر بگوئید فوراً نزد من بیاید! به.....

(1) Dr. Schacht



مغلطه ودسیه ! دسته بندی و ضد دسته بندی ! شلیخر موذی سخت دامن بکمر زده است به فان پاپن که خود اورا برای صدارت آلمان‌معرفی کرده بود ناروزده خود بجای‌او می‌نشیند ولی‌روزگارنیز باو روی خوشی نشان نمیدهد . شلیخر بانمایندگان اتحادیه کارگران مشغول مذاکره میشود ولی موفق نمیگردد . باحزب نازی نیز مذاکره میکند پیشنهـاد او را رد میکنند . اینجاست که فان پاپن بخیال انتقام میافتد .

در چهارم ژانویه ۱۹۳۳ فان پاپن در خفا با هیتلر ملاقات میکند و از او قول می گیرد که در مخالفت با شلیخر نازیها را بمساعدت و همراهی با او وادار کند در سی‌ام ژانویه هیندنبرگ رئیس جمهورو فان پاپن هیتلر را در عمارت صدارت عظمی ملاقات میکنند .

درعمارت کایزرهوف[1] که بعمارت صدارت عظمی‌نزدیك است رفقای هیتلرمنتظر مراجعت او هستند .

گورینگ ـ روهم ، از جلو پنجره عقب برو . گوبلس چرا نمی نشینی ؟ ایستادن شما دوتا در نزدیکی پنجره مرا عصبانی میکند .

گوبلس ـ چرا بیرون نمیاید ؟ الان بیش از یك ساعت است خلوت کرده‌اند

روهم ـ دیگرحالا نزدیك است بیاید . پاپن بیرون‌آمد . اینها ، دارد میآید !

گوبلس ـ آیا میتوانی از قیافه او حدس بزنی که مذاکرات آنها چه نتیجه داشته است ؟

---

(1) Kaiserhof

روهم ـ دور است درست نمی‌توانم به بینم ـ هرمن[1] آن دوربین را بمن بده

گورینك ـ قیافه اش چطور است ؟

روهم ـ این دوربین شکسته که کار نمی‌کند ! آها ! یك کمی بتهرشد .

گوبلس ـ خوب چه خبره ؟ زودباش بگو .

روهم ـ خیلی خوب نمی بینم . همینقدر می بینم که رنگش مثل گچ سفید شده و نگاهش نگاه عبوسانه است . گوبلس ! بخدا قسم اشك از دیدگانش سرازیر است !

گوبلس ـ یعنی چه !

گورینك ـ یا اینکه کار ما بالا گرفته یا بکلی فنا شده ایم .

روهم ـ بزودی معلوم‌خواهد . رفقاآمد ! (در اطاق باز میشود) ـ خوب آدلف ، چه تازه‌ایست ؟ نمیگویی ؟

هیتلر (باسردی) ـ گورینگ ، گوبلس ، روهم ، من . . . . . صدراعظم . . . . . آلمان شدم .

(1) Hermann Göring

بخش سوم – آتش گرفتن پارلمان آلمان

ژانویه ۱۹۳۳ حزب نازی بزرگترین حزب سیاسی پارلمان آلمان است . و ان هیند نبرگ رئیس جمهور که برای دومین بار با تفویض مقام صدارت عظمای آلمـان به هیتلر موافقت نکرده بود اکنون در فرمانی که بادست لرزان خود مینویسد هیتلر را بهمین سمت می گمارد .

۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ آقای آدلف هیتلر صدر اعظم آلمان است .

موقع انتخابات است در این انتخابات نازی ها و همدستان ایشـان بهیچوجه نمیتوانند امیدوار باشند که حائز اکثریت گردند اگر سوسیالیسم ملی میخواهد آلمان سوم را مطابق میل خود بوجود آورد باید اختیارات کامل داشته باشد . اختیارات کامل را هم نمیتوان باحقه بازی درهمان محل رأی دادن بدست آورد .

اختیارات کامل را دربرابر احزاب دیگر و با بودن نیروی ارتش و شهربانی بازور واشتلم نمیتوان بدست آورد . یك چیزی در کار است . دنیا باکمال دقت مواظب است .

وان درلوب [1] (آهسته) ـ باید تمام آنرا از بین برد و طعمه حریق نمود . عمارت شهرداری وقصر و .....

(1) Van der Lubb

محرك (آهسته) ـ اینکه چیزی نیست ، این یك كار بچه گانه است من
شما را بکارهای بزرگتر میتوانم برانگیزم . گوش کنید . . . .



خبرهای‌تازه ایست . برلین شهری است که وحشت وبدگمانی آنرا فرا گرفته است . ویلهلم اشتراسه[1] ، سربازخانه ها ، ادارات روز نامه ها ، ستاد ارتش همه جا مرکز دسیسه ودسته بندی است . پشتیبانی از احزاب خرید وفروش میشود و با تمام قوا مردم برای ریشه‌کن کردن حکومت دمکراسی آلمان میکوشند .

مادموازل این هایت[2] ـ عزیزم کاش اورا دیده بودی که چگونه در ویلهلم اشتراسه درجلو بیست و پنج هزار نفر جمعیت که همه مشعل دردست داشتند حرکت میکرد . من اندام زیبای او را از بالای پنجره دیدم وبه کارل گفتم « منجی ما همین است »

آقای دومبل[3] ـ تا دینار آخررا شلیخر از من گرفت وبر پدرم لعنت اگر دروغ بگویم این پیراهن سیاهان بدذات خود اورا هم لودادند . روزنامه ما بکلی ازمیان رفت ، کلائوس ، بباد فنا رفت

مادموازل تینا[4] ـ هنوز من موهایم را درست نکرده بودم وآرایش‌صورتم هم نیم تمام بود که این وحشی وارد شده بمن گفت بیا بیرون مادر بزرگت یهودی بود حقیقة من در عمرم اینقدر خجالت نکشیده بودم . . .

---

(1) Wilhelmstrasse (2) Einheit (3) Herr Dumbel
(4) Tina

آقای ویس گی[1] ـ مطابق بهترین اطلاع موضوع هزار سهم کارخانجات فولاد سازی مطرح است وحالا که هیتلر بمقام رسیده ما هم بمقصودمان میرسیم دنیا بکام ما شد .

آقای اوس[2] ـ گفتم که من همیشه یك آلمانی وفادار بوده ام شمارا بخدا مرا اینگونه از وزارت خانه نرانید ده هزار مارك میدهم . . . .

مادموازل این هایت (با چهره باز) ـ . . . . سپس آن یهودی را بزندان فرستادند و این شخص را در تشکیلات جدید وزارت کشور بکار گماشته کار خوبی هم باو رجوع کردند دیگر بهتر از این چه میشود ؟ !



در کوچه ها ، در میخانه ها ، در مهمانخانه ها و مسافرخانه ها هیجان و تشویش حکمفرماست . بعضی‌ها میگویند خطری متوجه مردم نیست بعضی دیگر آماده اند که در خفا زدوخورد را ادامه دهند .

کمونیست ـ رفقا رفقا ، جزوه ها را دور ریختید ؟ کاغذ ها را سوزاندید ؟ ماشین سوادبرداری را پنهان کردید ؟

مادام ناین ساکر[3] ـ من به این پسره شولتز گفتم تو با این موهای بور و پیراهن سیاهت مرا نمیتوانی بترسانی .

کمونیست (آهسته) ـ رفقارفقا ، روزنامه ما بازهم منتشرخواهد شد این آدرس جدید ماست به زیرزمینی خبر دهید و فوراً آدرس را بسوزانید

(1) Herr Weisgei (2) Herr Aus (3) Frau Neinsager

مادام هرز[1] ـ دلم بحال زن پیر و بچه هایش می سوزد بیچاره در موقعیکه ازدست نازیها فرار می کرد ناپدید شد زن وبچه بیچاره‌اش نان‌هم ندارند .

کمونیست (آهسته) ـ رفقا رفقا ، پل[2] زندانی شد هکر[3] هم مرد وضعیت ناگواری‌پیش‌آمده ولی ما باید اتحاد خودرا ادامه دهیم .

مادام جازاگر[4] ـ اه ! این نازیها ! شوهر پیرم میگوید بگذارید بیایند . دیگر از این بدتر چه خواهد بود خیال نکنید دیگران از نازیها بهتراند . درهرصورت دنیا بآنها هم بودی نخواهد کرد بگذارید بیایند .

(صدای داد و فریاد از دور شنیده میشود)

پیراهن سیاه (سیلی‌میزند) ـ بچش ، خوك سرخ !

کمونیست (سیلی میزند و جواب میدهد) ـ بچش ، پیراهن سیاه بیغیرت !

بد جنس عیب جو ـ معلوم میشود که ورزش در آلمان هنوز پیشرفت دارد . . . .

(در این گیرودار صدای داد وفریاد زیادتر میشود ـ از وسط این هیاهو صداهایی شنیده میشود که اعلام خطر مینمایند)

صدای اولی (از دور) ـ آتش سوزی !

صدای دومی (نزدیکتر) ـ حریق !



آتش از پنجره های بزرك عمارت پارلمان آلمان زبانه میکشد ، گنبد بزرك آیینه‌ای که دربالای آنست دراثرحرارت تغییر رنك داده قرمز

---

(1) Frau Herz (2) Paul (3) Hecker (4) Frau Jasager

میشود واشعه‌آن درهوای یخ بندان بیرون منعکس میگردد . چنین‌مینماید که پارلمان‌آلمان‌جلو نازی ها سر تسلیم فرودآورده ـ آری پارلمان آلمان آتش گرفته است .

صدا (ازنزدیك) ـ پارلمان آتش گرفته است !

نازی ـ پیشوای من ، پیشوای من ، پارلمان آتش گرفته است !

هیتلر ـ این آیت آسمانی است . این خواست خداوند است .

(صدای زنك تلفن بلند میشود)

یك فاعل مختارنازی ـ هلو ! آنجا ستاد پیراهن سیاهان است ؟ اشمیت[1] فرمانده گروهان‌را میخواهم خواهشمندم باوبگویید صحبت کند . قدری زودتر ! (تلفن دوباره زنك میزند)

پیراهن سیاه (بابی صبری) ـ بله اینجا ستاد پیراهن سیاهان است . هیل هیتلر[2] ! به بخشید . اشمیت فرمانده گروهان اینجا نیست اگر پیغامی دارید بگوئید من یاد داشت می‌کنم ـ بله ـ بله ـ چه ؟ چه گفتید ؟ پارلمان ؟ آتش گرفته ؟ بله ـ بله ـ بله ـ الان ـ هیل‌هیتلر ! (باجوش‌وخروش) شولتز[3] کلائوس[4] ، پیغامی برای‌همه دسته‌های حزب دارم . خداوندا ، چه فرصتی بدست آمد !

شولتز ـ زود بگو به بینم چه شده ؟

پیراهن سیاه ـ پارلمان آتش گرفته است !

شولتز ـ آتش گرفته ؟ کی آنرا آتش زده است ؟

---

(1) Schmidt (2) Heil Hitler (سلام و خدا حافظی نازیها)
(3) Schultz (4) Klaus

پیراهن سیاه ـ بنظر تو کی مسئول است ؟ درهرصورت بهترین فرصتی بدست آمد تا این کمونیستها را از میان برداریم ـ پیغام همین بود زود آنرا منتشر کنید .

(تلفن دوباره زنگ میزنند)

شولتز ـ آنجا ستاد سپاهیان حمله بخش نیوکلن[1] است ؟ این پیغام رابزودی به دسته های حمله برسانید پارلمان را کمونیستها آتش زدند این علامت یك انقلاب کمونیستی است . چند جوخه از سپاهیان حمله را مأمور کنید زیرزمینهای خیابانی را که مرکز کمونیستها است محاصره کنند . این محلها را بدقت بازجویی کنید و اشخاصی را که به کمونیسم مظنون هستندبازداشت نمایید . اینکار بایدبسرعت انجام گیرد . . . و . . . . . نگران نباشید اتفاقی نخواهد افتاد زیرا ما مأموریت مخصوص داریم (صدای پاهای سپاهیان حمله بگوش میرسد)

مادام ناین ساگر[2] ـ سپاهیان حمله اطاق کمیته کمونیستی را که در آن گوشه واقع است وارسی میکنند !

مادام جازاگر ـ دارند باینطرف میآیند !

مادام ناین ساگر ـ اریخ[3] زود باش ! از در پشت عمارت فرار کن

(صدای پاهای سپاهیان خاموش میشود)

صدای خشن از بیرون ـ پنجره ها را به بندید و از جلو پنجره دور شوید والا شلیك میکنیم ـ(آرامتر) بچه ها مشغول شوید ! (درمیزنند)

---

(1)Neukolln (2) Neinsager (3) Erich

شولتز ـ زودباش در را باز کن !

مادام ناین ساگر (درحالت ضعف) ـ کیست ؟

شولتز ـ سپاهیان حمله . شوهرت کجا است ؟

مادام ناین ساگر ـ من پرستار او نیستم ـ نمیدانم کجا رفته است .

شولتز ـ آیا درخانه اسلحه دارید ؟

مادام ناین ساگر ـ البته ! دست و پا هم داریم[۱]

شولتز ـ ای خوك سرخ راه بده ما داخل شویم .

پیراهن سیاه ـ نگاه کن خودش است ! بگیریدش !

مادام ناین ساگر ـ او را رها کنید ! شما را بخدا او را رها کنید !

(صدای پاهای منظم سرباران دوباره بگوش میرسد)

مادام ناین ساگر (آهسته) ـ ای بدجنس ، تو کسی نیستی که از کشتن مادر خودهم باك داشته باشی .



آتش کار خود را میکند ـ در ۵ مارس ۱۹۳۳ ملت آلمان دوباره باهیجان و آشوب انتخابات را شروع میکند اعلانات احزاب غیرنازی هنوز ازچاپ خارج نشده توقیف می شوند عده زیادی را بزندان انداخته‌اند . روزنامه‌های احزاب مخالف همینکه ازچاپ خارج شدند توقیف میشوند . تا حال چنین انتخاباتی درآلمان دیده و شنیده نشده بود .

گوینده رادیو ـ پروس شرقی : حزب ناسیونال سوسیالیست ۲۷۵ر۰۰۰ رای

(۱) زیبایی عبارت انگلیسی درجناسی است که بکاربرده شده چه در انگلیسی کلمه اسلحه arms است که ضمناً «بازو» هم معنی میدهد .

یا٤ر٥٦ درصد جمع آراء - برلین : حزب ناسیونال سوسیالیست ۰۰۰ر۱۳۱ رأی یا ۲ر۳۱ درصد جمع آراء

(صدای همهمه جمعیت - صدای « زنده باد فیروزی »)

مادام شنك[1] - مادام شنیدر[2] چه هوای خوبی است !

مادام شنیدر - این هوای هیتلری است ، مادام شنك .

مادام شنك - شما رأی دادید ؟

مادام شنیدر - البته - مگر من میخواهم آلمان به آتش یهودیها بسوزد که رای ندهم ؟

گوینده رادیو - شلسویک هلستین[3] : حزب ناسیونال سوسیالیست ۰۰۰ر۱۰۱ رای یا ۱ر۵۳ درصد جمع آراء - هانور[4] جنوبی و برونزویك[5] : ناسیونال سوسیالیست ۰۰۰ر۱۳۲ رای یا ۳ر۴۳ درصد جمع آراء

(صدای همهمه جمعیت - صدای « زنده باد فیروزی »)

مادام ناین ساگر - من در جستجوی اریك ناین ساگر شوهرم میباشم .

پاسبان - چنین اسمی در صورت زندانی ما نیست از مرکز ستاد پیراهن سیاهان در رانك اشتراسه[6] سؤال کنید .

گوینده رادیو - کلنی[7] واسن[8] : حزب ناسیونال سوسیالیست ۰۰۰ر۱۹۷ رای یا ۳۰ درصد جمع آراء - دوسلدرف[9] غربی : حزب ناسیونال سوسیالیست ۰۰۰ر۱۵۲ رای یا ۷ر۳٤ درصد جمع آراء

(صدای همهمه جمعیت - صدای « زنده باد فیروری »)

---

(1) Schneck (2) Schneider (3) Schleswig Holstein (4) Hanover (5) Brunswick (6) Rankestrasse (7) Cologne (8) Essen (9) Düsseldorf

رهگذر اول ـ روزنامه را دیدید ؟ نوشته بود که کمونیستها میخواستند آب انبارهای شهر را زهرآگین نمایند .

رهگذر دوم ـ بله خواندم و بهمین دلیل برله نازیها رای دادم .

رهگذر سوم ـ در روزنامه نوشته بود که کمونیستها میخواستند دردیگهای بزرگ رستورانهای شهر زهر داخل کنند .

رهگذر چهارم ـ بله خواندم وبهمین دلیل برله نازیها رای دادم .

گوینده رادیو ـ لیپزیك[1] : حزب ناسیونال سوسیالیست ۱۰۰٬۰۰۰ رای یا ٤۰ درصد جمع آراء ـ هامبورگ[2] : حزب ناسیونال سوسیالیست ۱۱۱٬۰۰۰ رای یا ۳۸٫٤ درصد جمع آراء ـ باویر شمالی : حزب ناسیونال سوسیالیست ۳۱۳٬۰۰۰ رای یا ٤۰٫۹ درصدجمع آراء .

(صدای همهمه جمعیت ـ صدای «زنده باد پیروزی»)

مادام ناین ساگر ـ من پی اریخ ناین ساگر شوهرم میگردم .

سرباز پیراهن سیاه ـ در صورت محبوسین ما نیست ـ باداره آگاهی در ویلهلم‌اشتراسه مراجعه کنید شایدآنها ازاو اطلاعی داشته باشند .

گوینده رادیو ـ جمع آرائیکه بنفع حزب سوسیالیسم ملی درسراسر آلمان داده شده عبارت است از ۱۷٬۲۷۵٬۸۲۳ رأی

آقای این[3] ـ نتیجه آراء را ملاحظه کردید ؛ حالا که کمونیست ها را از معرکه بیرون کردیم میتوانیم نفس راحتی کشیده نظم وترتیب حسابی برقرار کنیم ـ مقصود اینست که قوانین ونظاماتی را که که **خودمان** وضع میکنیم بموقع اجرا گذاریم .

(1) Leipzig (2) Hamburg (3) Herr Ein

آقای اوس ـ فقط ملت آلمان همین کمبود را دارد ؟

آقای این ـ هیچکس هنوز پی باحتیاج ملت نبرده است ـ خود ملت هم احتیاجات خود را نمی داند لکن ناجی آلمان میداند که ازملت آلمان چه میخواهد .



انتخابات پایان یافته ـ باتمام مخالفتها کمونیستها هنوز ۰۰۰ر۰۰۰ر۱۲ رأی دارند . باکمك ملیون نازیها بزحمت اکثریت بدست آورده وبمقصود میرسند ولی همینکه سوار شدند رکاب می کشند . نازیها تصمیم می گیرند که حزب مخالفرا بکلی نابود سازند لذا آزادی قلمرا بکلی ازمیان می برند وحزب کمونیست را تحت نظر قرار میدهند . در اداره آگاهی کارتهاییکه علامت انگشت سبابه برآنها نقش شده وباتون های لاستیکی وبازداشتگاههای عمومی علامات نظام نوین است .

(صدای پا)

زندانی اول (رو بزندانی تازه وارد کرده) ـ بگو به بینم مگر تو یهودی هستی ؟

زندانی دوم ـ بله ـ تو چطور ؟

زندانی اول ـ نه ـ تورا بچه جرمی حبس کرده‌اند ؟

زندانی دوم ـ مواظب باش ! (صدای سوت ودوباره صدای پا شنیده میشود) بله ، من مغازه بزرگی داشتم گوش بری و قاچاق بمن نسبت دادند . تو چند وقت است اینجا هستی ؟

زندانی اول ـ ازموقع آتش سوزی

زندانی دوم ـ تو برای چه زندانی شده‌ای ؟

زندانی اول ـ مواظب‌باش ! (صدای سوت ودوباره صدای پا شنیده میشود)

بله ، من فقط گفتم که صاحبان مغازه های بزرك گوش‌بر هستند و خون مردم را می مکند ازاین جهت تصور کردند که من کمونیست هستم . اخبار تازه را شنیده ای ؟

زندانی دوم ـ چه اخباری ؟

زندانی اول ـ دیمتروف[1] و رفقایش را امروز صبح از زندان موبیت[2] بردند گویا محاکمه اشخاصیکه پارلمان‌را آتش زده‌اند روز چهارشنبه آغاز میگردد .

زندانی دوم ـ مواظب‌باش (صدای سوت وبار دیگر صدای پا شنیده میشود)



چهارشنبه ۲۱ سپتامبر۱۹۳۳ـ چشمان دنیا بسوی لیپزیك‌مینگرند . امروز درمقابل شعبه چهارم جزائی دادگاه عالی‌آلمان بزرگترین محاکمه تاریخ سیاسی جدید یعنی محاکمه آتش سوزی پارلمان آغاز میگردد .

(صدای همهمه در تالار محاکمه)

منشی ـ مدادهایتان را تیز کردید ؟

مهندس ـ بلندگوها را نصب کردید ؟

عکاس ـ دوربینها را استوار نمودید ؟

مخبر روزنامه ـ خدایا به بین درگالری چه ازدحامی است !

صدای یك نفر ـ خاموش ! رئیس دادگاه آقای دکتر بونگر[3] محاکمه را شروع می کند .

(1) Dimitrov (2) Moabite (3) Dr. Bünger

دکتر بونگر ـ اسامی و کلای مدافع را بخوانید .

منشی ـ وکیل مدافع وان‌درلوپ کیست ؟

سوفرت ـ دکتر سوفرت .[1]

منشی ـ وکیل مدافع ارنست ترگلر کیست ؟

سك ـ دکتر سك .[2]

منشی ـ وکیل مدافع پوپف و تانف کیست ؟

تایخرت ـ دکتر تایخرت[3] .

منشی ـ وکیل مدافع دیمتروف ؟

دیمتروف ـ من خودم دفاع خواهم کرد .

دکتر بونگر ـ وان درلوپ ، ترگلر ، پوپف ، تانف ، دیمترف ، شما متهمید باینکه عمداً وازروی خیانت میخواستید اساس مشروطیت آلمان را باعمال شرارت آمیز براندازید . مخصوصاً این اتهام مربوط بروزهای ۲۵و۲۷ فوریه ۱۹۳۳است که وان درلوپ مطابق اقرار خودش عملا مبادرت به آتش زدن اداره آسایش عمومی نیوکلن و عمارت شهرداری برلین و پارلمان آلمان کرده است . نخست گواهی پسخل[4] پاسبان را خواهیم شنید .

پسخل (ورد وار) ـ درساعت نه وهفده دقیقه درشب بیست و هفتم فوریه من به پارلمان فرا خوانده شدم . وقتیکه رسیدم جمعیت زیادی درآنجا جمع شده بودند . اداره آتش نشانی مشغول خاموش

(1) Dr. Seuffert (2) Dr. Sack (3)Dr. Teichert (4)Poschel

کردن آتش بود. باتفاق اسکر انویتز[1] بازرس مجلس بعمارت پارلمان که آتش گرفته بود وارد شدیم دالان باریکی را که پر از دود بود معاینه کردیم و پیش رفتیم تا به سالون بیزمارك رسیدیم وخودرا بداخل سالون انداختیم درآنجا وان درلوب را درحالیکه ازکمربالا لخت وازفرق سر تانوك پا غرقِ عرق‌بود بادست وصورت سیاه‌ در گوشه اطاق زیرمجسمه بیزمارك ایستاده یافتیم.

دکتر بونگر ـ آیا ظاهر عمل نشان میداد که وان درلوپ میخواست‌ازآنجا فرار کند؟

پسخل ـ ابداً آقای رئیس، خودش را بدیوار چسبانده ولی ساکت بود

دکتر بونگر ـ آیا بخاطر دارید که پس‌ازآن چه شد؟

پسخل ـ دراین وقت من هفت تیر را کشیده باو امر کردم که دستهایش را بالا نگاهدارد و فوراً اطاعت کرد. در جیب او یك چاقوی جیبی ویك گذرنامه و یك دستمال ویك کیف پول پیدا کردم.

ترگلر ـ در جیب او چیز دیگری پیدا نکردید؟ مثلا ورقه عضویت حزب کمونیست یااسنادی که کمونیست بودن اورا ثابت کند؟

پسخل ـ خیر ـ خیر ـ چیز دیگری پیدا نکردم.

دکتر بونگر ـ خیلی‌متشکرم ـ یك نکته دیگر که باید قبلا روشن شود این است‌که وان درلوپ اقرار کرده که‌او به تنهایی درپالمان بوده و عمارت رستوران را آتش زده است در صورتیکه ناظرین

(1) Scranowitz

شهادت می دهند که تنها درعمارت تریبون سی فقره آتش سوزی های جداگانه دیده شده است و این می فهماند که در زیر تمام صندلیهای جلو تریبون مواد محترقه موجود بوده وبهریك ازاین مواد یا جدا جدا آتش زده شده یا مواد محترقه بوسائلی با هم متصل بوده واز یك نقطه آتش زده شده است. آقای شیندر[۱]، شما اعلامیهٔ رسمی پروس را در پرونده دارید؟ خواهشمندم مطالعه کنید وبه ببینید درآنجا چه نوشته شده است.

منشی ـ بله آقای دادستان، حاضر است. بطوریکه اشاره شده اقلا هفت نفر آدم لازم دارد که تنها مواد محترقه را وارد عمارت کنند.

دکتر بونگر ـ اگر چنین است پس همدستان متهمین که ازقرار معلوم از اعضای حزب کمونیست بوده اند بدون اینکه کسی آنهارا ببیند فرار کرده اند ـ اکنون والتروبر[۲] شهادت میدهد.

والتروبر ـ من شیمیست هستم وضمناً فرماندهی گارد حمله آقای گورینگ نیز بامن است. من درآنوقت دروزارت کشور پروس که نزدیك پارلمان واقع واداره آقای هرمن گورینگ درآنجا است درسر خدمت بودم تقریباً در ساعت نه و نیم آقای گورینگ از قضیه آتش سوزی اطلاع حاصل کرده بمن امر دادند که فوراً یك اتومبیل حاضر کنم. پس ازچند دقیقه به پارلمان رسیدیم. سروان ژاکوبی[۳] آجودان آقای گورینگ بمن وسه نفر پایه ور شهربانی دستور داد تونلی را که عمارت پارلمان را به موتورخانه آنجا

(1) Herr Schneider (2)Walter Weber (3)Captain Jakobi

متصل میسازد بازرسی کنیم ما نیز تمام راهروهای فرعی و زیر
زمین هارا تفتیش کردیم ولی چیزی مشاهده نشد :

دیمتروف ـ آیا آقای شاهد در آنموقع خودشان پست رسمی دولتی داشتند؟

وبر ـ من پست رسمی دولتی ندارم بلکه عضو اداره خصوصی ژنرال گورینگ
میباشم .

دیمتروف ـ پس آقای شاهد باچه سمتی مأمور تفتیش پارلمان شدند ؟

وبر ـ بدستور سروان ژاکوبی .

دیمتروف ـ پس جستجوی شما رسمیت نداشته است ؟

وبر ـ خیر ـ من بسمت فرماندهی گارد حمله ژنرال گورینگ بـاین کار
مبادرت کردم .

دیمتروف (باتمسخر) ـ بسمت فرماندهی گارد حمله ژنرال گورینگ !

دکتر بونگر ـ آقای دیمتروف من بهیچوجه اجازه نمی دهم که بـا شهود
باین نحو صحبت کنید . آقای کنت هلدرف[1] شما چه اطلاعی از
این موضوع دارید ؟

هلدرف ـ من کنت هلدرف ویکی از پیشوایان دسته پیراهن سیاهان میباشم .
اکنون پست ریاست پلیس پتسدام[2] نیز بعهده اینجانب است .
هنگام رسیدن خبر آتش سوزی من دریك رستورانی درخیابان
رانك[3] بودم که چندین کیلومتر تاعمارت پارلمان مسافت دارد .

دکتر بونگر ـ خوب شما نیز دراین آتش سوزی دخالتی داشتید؟

هلدرف ـ ابداً آقای رئیس .

---

(1) Count Helldorf (2) Potsdam (3) Rankestrasse

دکتر بونگر ـ شما وان درلوپ را میشناسید ؟

هلدرف ـ خیر ـ آقای رئیس .

دکتر بونگرـ وان درلوپ، این آقا را میشناسید ؟ سرتان را بلند کنید آقای وان درلوپ گفتم این آقا را میشناسید ؟

هلدرف (چون افسری که به سربازی فرمان دهد) ـ زود سرت را بلند کن! زود !

وان درلوپ (ازجا پریده) ـ چه گفتید ؟

دکتر بونگر ـ این آقا را میشناسید؟

وان درلوپ ـ خیر .

دکتر بونگر ـ آقای هلدرف ، متشکرم ـ باشما دیگر کاری ندارم .



روزهای محاکمه وان درلوپ مخبط وترکلر خجول و آن سه نفر اهل بالکان یابقول اعضای دادگاه «بالکانهای بربری» یکی بعدازدیگری میگذرد اینها درزندان شب وروز درزیرزنجیر بسر میبرند دونفر ازآنها که بلغاری هستند زبان آلمانی نمیدانند وملتفت هیچ چیز نیستند جز اینکه آنها را برای یك عملی که تقریباً باورنکردنی بنظر میرسد بمرگ تهدیدکرده اند ضمناً نازیها مشغول تهیه پرونده و تراشیدن شهودند . پاسبانها ، زنهای خدمتکار ، مرده های ازگورگریخته ، همه را برای شهادت برضد این چهار نفر برمی انگیزند .

بونگر ـ اسم شما ؟

ارگانیستکا ـ لئون ارگانیستکا[1] .

بونگر ـ شغل شما چیست ؟

ارگانیستکا ـ دست فروشِ دوره گرد .

بونگر ـ شما چه شهادتی میتوانید بدهید ؟

ارگانیستکا ـ سال پیش من دوره گردی میکردم . در نزدیکی کنستانس بدو نفربرخوردم و با آنها راجع باوضاع صحبت کردم . زمستان سختی بود . این دو نفرمیگفتند که میخواهند بدور دنیا مسافرت کنند . یکی از آنها که مویش سیاه بود گذر نامه خود را بمن نشان داد . اسمش وان درلوپ بود ومقداری کارت پستال عکس خودش را هم در حالیکه سلام کمونیستی میداد باخود داشت .

(مشت خود را سفت بسنه) اینطور .

بونگر ـ کافی است ـ بفرمایید .

ارگانیستکا ـ به بخشیدآقای رئیس دادگاه ، این دونفرازکمونیسم صحبت فراوان کردند . البته من گفتم که کمونیسم مرام بسیـار بدی است وسوسیالیسم ملی یگانه مرام من است .

بونگر ـ ها ! درست !

ارگانیستکا ـ پس ازآن آن یـارو که همراه زندانی است بمن گفت بعد راجع به وان درلوپ چیزها خواهی شنید . اینرا گفتند و رفتند ومن دیگر آنهارا ندیدم .

بونگر ـ وان درلوپ ، سرت را بلندکن . این شخص را میشناسی ؟

---

(1) Leon Organistka

وان درلوپ ـ خیر .

بونگر ـ همین ؟

ارگانیستکا ـ خیر ـ یك چیز دیگری هم بخاطرم رسید وان درلوپ گفت بزودی خواهید دید که درآلمان پارلمانی وجود نخواهد داشت سپس گفت که اگر ما کمونیستها از موقعیت استفاده نکنیم آتش و گوگرد درآلمان خواهد بارید .

بونگر ـ گفتید درچه تاریخی این صحبت هارا باشما کرد ؟

ارگانیستکا ـ چند روز قبل از۱۵ اکتبر ۱۹۳۲ .

بونگر ـ ولی وان درلوپ می‌گوید که در آن تاریخ در هلند بوده است . من تعجب میکنم که این اطلاع مهم را چرا قبل از آتش سوزی پارلمان ندادید ؟

ارگانیستکا ـ آقای رئیس دادگاه من کار وبارم چندان خوب نبود پول و مولی هم نداشتم که روزنامه بخرم یك روز شنیدم که پارلمان آتش گرفته گفتم این بدجنسها آخر کار خودرا کردند .

بونگر ـ اطمینـان میدهید که برای گرفتن پـاداش این حکایت را جعل نکرده اید ؟

ارگانیستکا ـ برای پاداش ؟ ابداً . خیر . من هرگز برای پاداشی اینجـا حاضر نشدم . من برای پیشوای نازی شعبه محلی خودم نقل کردم او هم گفت بهتر است شهربانی را ازقضیه آگاه نمایی .

بونگر ـ بسیـار خوب متشکرم به شما کاری ندارم ـ اکنون ویلی هینتز[1]

(1) Willi Hintze

ازاهالی نیوکلن شهادت میدهد .

هینتز ـ صبح یکی از روز های آخر فوریه من در آبجو فروشی شلافك[1] درشهر نیوکلن بودم .کمیته مرکزی‌نهضت کارگران بیکار درآنجا تشکیل میشد . وان درلوپ باچند نفر کمونیست دیگر وارد شده باطراف نگاه‌کرد . عده ما تقریباً بیست الی بیست و پنج نفر بود . همینکه وان درلوپ چشمش بما افتاد گفت رفقا این آخرین تیر درترکش را نیزبکارخواهیم برد تاازجنبش نازیها جلوگیری شود . ازاین قبیل صحبتها زیادکرد وبقدری زبردست بود که استارکر[2] رفیق من‌که در سیاست بزرگ شده بزحمت بمقصود اصلی او پی برد . بله این وان درلوپ می‌گفت باید باداره آسایش عمومی هم حمله بریم از اینرو من آهسته خارج شده به رئیس اداره نامبرده خبر دادم زیرا وظیفه خود میدانستم که وسایل جلوگیری ازاین حمله‌را فراهم کنم .

دکتر سك (مؤدبانه) ـ آیا شما همان شخصی نیستید که در نیوکلن بنام هینتزقاچاقچی معروف است ؟

هینتز ـ خیر آقا .

دکتر سك ـ آقای منشی ، متمنی است بفرمائید به بینم آقای شاهد پیشینه بدی ندارند ؟

منشی ـ آقای شاهد دو مرتبه یکی در ۱۹۲۷ و یکی در ۱۹۳۰ بکلاه برداری محکوم شده است .

(1) Schlafike (2) Starker

دیمتروف ـ اجازه فرمایید من از نظر یکنفر متهم صحبت کنم . من میل دارم بدانم که چرا این شهود را احضار کرده اند . بسیار جای تأسف است که شهودی در دادگاه فرا خوانده شوند که بیشتر آنها دچار اختلال حواس یا مبتلا به مرفین یا جنایت کار باشند ولی . . . .

بونگر ـ دیمتروف ، رئیس دادگاه کیست ؟ تو یا من ؟ گواه دیگررا حاضر کنید .

مادام پرچ[1] ـ اسم من مادام هلن پرچ است صبح روز ۲۷ فوریه با پسرم عازم بازار بودیم و . . (با حال عصبانی نفس نفس میزند)

بونگر ـ مادام پرچ ، بصحبت خود ادامه دهید .

مادام پرچ ـ بله میرفتیم بازار خرید کنیم در خیابان باین آقـای ترکلر برخوردیم .

بونگر ـ شما ترکلر را میشناسید ؟

مادام پرچ ـ بله ولی از قیافه ایشان را میشناسم خصوصیتی با ایشان ندارم .

بونگر ـ خوب ، بفرمایید .

مادام پرچ ـ بله با او برخوردیم ـ او دو کیف سنگین از نوع کیفهایی که بچه ها با خود بمدرسه میبرند در دست داشت .

بونگر ـ آقای ترکلر ، اقرار میکنید ؟

ترکلر (باتعجب) ـ البته . من همیشه دو کیف دست میگیرم در یکی از آنها

---

(1) Frau Pretzch

روزنامه ای را که در راه میخرم می‌گذارم و برای خواندن بخانه میبرم در یکی دیگر هم ناهار خود را میگذارم نمیدانم چرا . . .

مادام پرچ ـ بله آقای ترگلر از پهلوی ما گذشت و همینکه چشمش بما افتاد چنان نگاه غضب آلودی بما کرد که من نمیتوانم فراموش کنم صبح روز بعد که خبر آتش سوزی پارلمان را شنیدم پسرم بمن گفت ماما دیدی ؟ حالافهمیدم‌چرا ترگار دو کیف دردست داشت .

بونگر ـ گفتید متهم بشما بطور غیرعادی نگاه کرد ؟

مادام پرچ ـ بله نگاه او چون سوزن تیز بود و من احساس کردم که او خوشش نیامد که مااو را باکیفهایش‌دیدیم زیرا باطرز مخصوصی بما نگاه کرد وپس از آن سرش را پایین انداخت .

بونگر ـ مادام پرچ خیلی متشکرم ـ تشریف ببرید .



در خارج آلمان مردم از این بی عدالتی روز بروز متنفرتر میشوند و قوای خود را برای حفظ آزادی و مبارزه بر ضد زور و دیکتاتوری جمع آوری میکنند در لندن یك کمیته بازجویی بین المللی برای پیدا کردن علت حقیقی آتش سوزی پارلمان آلمان تشکیل شده هزارها روزنامه و میلیونها مردم که در خارج آلمان زنجیر و زندان بآنها دسترسی ندارد در اطراف قضیه بازجویی کرده عقاید خود را اظهار می کنند . آری اسرای بیگناهیکه در آلمان زندانی شده اند تنها نیستند !

در ضمن سرلشکر گورینك نیز در دادگاه حـاضر شده شهادت خود را می دهد .

گورینگ ـ ساعت نه بعد از ظهر بود من در وزارت کشور ایالت پروس نشسته بودم که خبر آتش سوزی را شنیدم فوراً حرکت کردم همینکه به پارلمان رسیدم شنیدم که فریاد میزنند « آتش سوزی عمدی» ناگهان مثل این بود که پرده ای از جلو چشمم بالا رفت و توانستم بادیده‌روشن تری‌بقضایا بنگرم . دراین لحظه من فهمیدم که حزب کمونیست مسئول این آتش سوزی است من آرزویم ازخدا فقط این بود که کاش دیگران نیز مثل‌من این بینایی‌راپیدا میکردند . درعمارت پارلمان ناجی‌آلمان‌را دیدم که بمن‌فرمودند این آتش یك آیت آسمانی است و بمـا نشان میدهد که اگر حزب کمونیست پیش میبرد بروزآلمان چه میآمد کلماتش‌تصمیم خلل ناپذیراورا نشان میداد . باری با اجازه اوفوراً شروع‌باقدام برضد‌کمونیست‌ها نمودم .گویی بمن‌الهام شده بود‌که کمونیستها پارلمان آلمان را آتش زده‌اند . از اینرو تمام چرخهای شهربانی را بکار انداختیم و چون این نیرو کفایت نکرد گارد حمله را بکمك آنها فرستادیم .بدون‌کمك مؤثر گارد حمله نمیتوانستیم در یك شب چهار پنجهزار نفر از سران حزب کمونیست را دستگیر کنیم . برمن ثابت است که پارلمان را یکنفرآتش نزده بلکه چندین نفر در اینکار شرکت‌کرده اند و نیز مایلم خـاطر

نشان کنم که اگر چه وظیفهٔ دادگاه است که مجرمین را پیدا کند من هم وظیفه خود میدانم که محرکین حقیقی را پیدا کنم. محاکمه هر صورتی که میخواهد بگیرد من شخصاً مقصرین را یافته مجازات خواهم کرد

دیمتروف ـ آقای سرلشکر گورینگ ، در یك اعلامیه که انتشار یافت شما اظهار داشته بودید که یك کتابچه عضویت حزب کمونیست در جیب وان درلوپ یافت شده لکن اکنون گواهان شهربانی شهادت می دهند که در موقع جستجوی جیبهای وان درلوپ چنین چیزی پیدا نکرده اند.

گورینگ ـ ممکن است پایه ورانی که بمن گزارش داده اند اشتباه کرده باشند.

دیمتروف ـ آقای سرلشکر گوربنگ ، شما بکرات سعی کردید که این آتش سوزی را بگردن کمونیستها بیندازید چون شما که نخست وزیر پروس هستید در عین حال عهده دار ریاست پلیس و قوه قضایی میباشید آیا تصور نمیفرمایید که این نفوذ شما در پلیس و حوزه های قضایی نیز تأثیر کرده باشد؟

گورینگ ـ اگر نفوذ من در پلیس و دردادگاه مؤثر واقع شده باشد چه بهتر! (صدا را بلند میکند) این یك جنایت سیاسی بود و من مطمئن بودم که مقصرین از اعضای حزب شما هستند. (مردم فریاد میزنند «احسنت!»)

دیمتروف ـ البته ! احسنت ! آفرین ! براو !

بونگر ـ با این وصف اگر آقای شاهد عصبانی شوند تعجب نکنید. من بارها بشما خاطر نشان کردم که اینجا جای تبلیغ و ترویج مرام کمونیستی نیست !

دیمتروف ـ ایشان هستند که در اینجا تبلیغ و ترویج مرام ناسیونال سوسیالیسم میکنند !

گورینگ ـ من بتو اجازه نمیدهم که مثل یك دادستان از من بازجوئی کنی شماها بملکت آلمان وارد شده پارلمان را آتش زده اید و اکنون باکمال پرروئی در برابومردمان آلمان اینطوربی‌احترامی میکنید ؟ جای توسر دار است ! (حضارشروع بهمهمه میکنند)

دیمتروف ـ آقای سرلشکر گورینگ، آیا ازسئوال‌هاییکه‌بنده میکنم‌وحشت دارید ؟

بونگر ـ بیرونش کنید !

گورینگ ـ من از حقه بازی چون توهرگز هراس ندارم و بتوخاطرنشان میکنم که درخروج از این دادگاه سعی‌کنی درچنگال من نیفتی (کم‌کم همهمه حضار خاموش میشود)

☆☆☆

هشت نوامبر ۱۹۳۳ چهل ونه روزاست‌که محاکمه بطول‌انجامیده است. چهل و نه روز است که نازیها می کوشند تقصیر را بگردن این زندانیان بیچاره ثابت نمایند و دنیا را قانع‌کنندکه هیتلر تمدن را ازآتشی که ازآتش‌پارلمان هم هولناکتربود نجات داده است . دفاع دیمتروف‌هرچه

پیش میرود اوضاع تاریك را روشن تر میسازد و محیط بیرحمی و شقاوت را تغییر میدهد زیرا دیمتروف سعی میکند که خود نازیهارا مقصرین واقعی معرفی کند و محاکمه را تبدیل به بدگویی از مردم ناسیونال سوسیالیسم نماید . اکنون دکتر گوبلس در مقابل او است .

گوبلس ـ هرهیتلر در منزل من که در رایش کانزلرپلاتز[1] واقع است بشام دعوت داشتند که خبر حریق بوسیله تلفن بمن داده شد اول من خبر را به شوخی مهملی تعبیر کرده گوشی را گذاردم ولی زنك تلفن دوباره شروع بزدن کرد و همینکه مطمئن شدم که شوخی نیست به هر هیتلر خبر دادم و باتفاق ایشان بطرف محل آتش سوزی رهسپار شدیم درآنجا سرلشکر گورینگ را ملاقات کردیم . او گفت که این یك شورش کمونیستی است و هم اکنون یك نفر هلندی کمونیست هم دستگیر شده است . هرهیتلر فرمودند «حالا منشأ خطر معلوم شد و ملت آلمان میتواند مطمئن باشد که من این خطر را برطرف خواهم کرد » . برای ناسیونال سوسیالیست‌ها این بهترین دلیل است که حزب کمونیست آخرین تیر درترکش را بکاربرد و بوسیله آتش زدن پارلمان میخواست آب را گل آلود کرده ماهی بگیرد یعنی درمیان اغتشاش اختیارات بدست آورد .

دیمتروف ـ اگر اجازه فرمایید سئوالاتی ازآقای دکتر گوبلس دارم . اولا

(1) Reichskanzlerplatz

. مگر در پاییز سال ۱۹۳۲ چندین اغتشاش بوسیله بمب اندازی
درآلمان اتفاق نیفتاد ؟ مگر چند نفر از نازیها محکوم بمرگ
نشدند ؟ مگر این آدم کشیها مربوط به نازیها نبود ؟

گوبلس ـ ممکن است احزاب دیگرمأمورینیدرحزبناسیونال سوسیالیسم
گماشته و این عملیات وحشت انگیز را تحریك کرده باشند .
حزب ناسیونال سوسیالیسم ازاین تهمت ها مبراست .

دیمتروف ـ راستی ؟ پس چرا وقتیکه چند نفر از اعضای حزب نازی که
محکوم بمرك شده بودند در زندان پوتمپا محبوس بودند خود
هیتلر تلگرافی بآنها فرستاده قول داد که تاآنها را خلاص نکند
آرام نه نشیند؟

گوبلس ـ متهمین نامبرده بخیال خود برای خدمت به میهن خواسته بودند
دنیا را از وجود یك یاغی لهستانی پاك کنند و برای این اقدام
مقدس محکوم بمرك شده بودند لذا پیشوای ما نتوانست این
فدائیان را که باچنین منظوری بچنین امری مبادرت کرده بودند
بی یار ویاور بگذارد .

دیمتروف ـ و آیا قاتلین رؤسای حزب کارگر از قبیل کارل لیبکنخت[1] و
سیاسیون آلمانی همچون راتنو[2] از همدستان حزب ناسیونال
سوسیالیست نبودند ؟

گوبلس ـ آقای دیمتروف ، میخواهید حکایت‌را ازآدم وحوا شروع کنید ؟

---

(1) Karl Liebknecht (2) Rathenau

دیمتروف ـ بااین جواب مرا قانع کردید زیرا روشن ترین جواب اینست که به پرسش انسان پاسخ منستقیم داده نشود .



پس از ۵۲ روز که از محاکمه متهمین حریق پارلمان سپری شده اظهارات شهود قضیه بپایان رسیده و فقط ادعای دادستان و دفاع و کلای مدافع باقی‌است . ده نفرازتند نویسان پارلمان تاآن تاریخ شهادت شهودرا درده هزار صفحه ثبت کرده اند . هرشب خلاصه محاکمه برای ملت‌آلمان بوسیله رادیو انتشارمییابد وبرای هریك ازاین انتشارات رادیو هفت هزار صفحه گرفته میشود بیش از صد نفر گواه که ازمسکو و پاریس وپراگ وصوفیه واز نواحی مختلف کشور آلمان بخرج خزانه داری بآلمان آمده بودند شهادت خود را داده اند . اکنون دکتر ورنر[1] دادستان نطق خودرا آغاز میکند .

دکتر ورنر ـ عمارت پارلمان اسیر پنجه جنایت کارانی شد که نه فقط میخواستند بوسیله حریق بنای ظاهری آن را نابود کنند بلکه از این رهگذر میخواستند بنیان معنوی آنرا از میان ببرند . عقیده این‌جانب اینست که دشمنان آلمان خواسته اند یك حمله عمومی برضد آلمان شروع کرده یك دولت کمونیست روی کار آورند چه متهمین همگی کمونیست هستند . بااینکه این مطلب ممکن است در باره وان درلوپ قابل تردید باشد معهذا عقیده شخص من همین است که اظهار داشتم . البته وان درلوپ انکار

(1) Dr. Werner

میکند ولی چون متهمین عموماً ازاعضای حزب کمونیست میباشند باید دید که ازارتکاب این جنایت آیا میتوانستند استفاده هایی را انتظار داشته باشند ؟ جواب این پرسش مثبت است . بهترین دلیل برعلیه ترکلر آنست که نه فقط پیش‌ازوقوع آتش سوزی در عمارت پارلمان بوده بلکه بامواد محترقه دیده شده است .

مجموع قرائن‌جای‌تردید نمیگذارد که ترکلر دراین‌آتش سوزی شریك فعال‌جرم ومقصود وی این بوده که کمونیست‌هارا تشویق به‌اغتشاش نماید شاید بدانوسیله اختیاراتی بدست‌آورند . اکنون برگردیم برسر آن سه نفر بلغاری . دیمتروف مدتی است که با «گذرنامه» جعلی‌واسم عوضی‌در آلمان زندگی میکند . ولی جداً اظهار میدارد که بهیچوجه قصد دخالت درمسائل سیاسی نداشته است همچنین پاپف و تانف اظهار کرده اند که وجود آنها در کشور آلمان متضمن هیچ ضرری نیست و مدارك قطعی هم که محکومیت آنها را ثابت کند دردست نمی باشد .

ازاینرو من ازدادگاه تقاضا میکنم که وان درلوپ بواسطه خیانت نسبت بارتکاب چهار فقره آتش سوزی عمدی محکوم به اعدام گردد و نیز برای‌ترکلر که علناً در آتش زدن پارلمان آلمان شرکت داشته تقاضای حکم اعدام را دارم ولی نظربانیکه سه نفربلغاریهای متهم دیگرمجرم شناخته نشده‌اند تقاضای تبرئه آنها را مینمایم .

بونگر ـ دکتر تایخرت[1] ، ـ شما وکیل مدافع بلغاریها هستید . دکترسك ،

(1) Dr. Teichert

شما وکیل مدافع ترگلر هستید .دکترسوفرت ، شما وکیل‌مدافع وان دُرلوپ هستید . وان درلوپ ،آیا میخواهی‌ازخود دفاع‌کنی ؟

وان درلوپ ــ نه . صداهایی ازقلب خود میشنوم که میگویند «نه»

بونگر ــ دیمتروف ، شما چطور ؟

دیمتروف ــآقایان دادرس ،آقایان دادستان ووکلای مدافع ، من میدانم‌که عرائضم را بسیار خشن و تلخ تلقی خواهید کرد معهذا کلامم صریح وخالی ازهرگونه شایبه است . من ازخودم‌که بزعم شما یکنفر کمونیست هستم دفاع میکنم . من‌ازشرافت سیاسی خود دفاع میکنم . من اززندگانی داخلی خود ومعنی آن دفاع‌میکنم من از توهینهاییکه علناً مثل باران برمن باریده سخن نگفته و از آنهـا چشم پوشی میکنم ولی بگذارید اقلا از ملت خود که پانصد سال در اسارت بسر برده و زبان وملیت خود را از دست نداده است دفاع کنم . چنین ملتی را نمیتوان درنده و وحشی نامید راست است که فاشیست بلغاری درنده و وحشی است ولی کدام فاشیست درنده و وحشی نیست ؟

بونگر ــ آیا مقصود اشاره باوضاع کنونی آلمان است ؟

دیمتروف ــ آقای دادستان ، ابداً چنین قصدی ندارم ولی یك نکته است‌که آقای دادستان وآقایان وکلای مدافع هیچکدام شاید بعلت‌ترس آنرا روشن نکردند . مقصود من اوضاع سیاسی آلمان درفوریه ۱۹۳۳ میباشد . حزب سوسیالیسم ملی احتیاج مبرم بعملیـاتی داشت‌که هم بوسیله آنها روی اشکالات سیاسی خودرا بپوشاند

و هم حزب مخالف را از میان ببرد. سرّ وقایع فوریه در اینجا است. آتش سوزی پارلمـان بنفع احزاب دیگر است برای کمونیستها ابداً فایده ندارد زیرا نازیها میخواستند بوسیله‌وحشتی که ازاین حریق در میان توده ایجاد میشود اکثریت را بدست آورند.

بونگر ـ شما همیشه میگفتید که فقط علاقه به امورسیاسی بلغارستان دارید ولی بطوریکه مشاهده میشود شما از اوضاع سیاسی آلمان هم اطلاعات زیادی دارید.

دیمتروف ـ آقای دادستان این محاکمه بهترین معلم من بوده است. من ازاوضاع سیاسی امریکا هم اطلاع کافی‌دارم ولی این دلیل‌نیست که اگر یك ترن در پاراگوی[1] از خط خارج شد من در اینجا مسئول باشم.

بونگر ـ اگر مایلید از خود دفاع کنید بهتر است عجله کنید چون وقت زیادی نخواهید داشت.

دیمتروف ـ بسیار خوب گفتم که در یك نکته با اتهـام نامه موافقم و سئوالم اینست که آیا وان درلوپ به تنهایی بعمارت پارلمان آتش زده یا همدستانی داشته است. بدون شك همدستـانی داشته‌است. روزقبل‌ازحریق‌وان‌درلوپ یکنفررا درهنیگزدرف[2] ملاقات و لو را از قصد خود که عبارت از آتش زدن عمارت شهرداری و یك قلعه دیگری است آگاه میکند. آن شخص

(1) Paraguay (2) Hennigsdorf

در جواب وان درلوپ میگوید « این یك عمل بچه گانه ایست من میتوانم تورا بکاری بزرگتر وادارم » بدینطریق یك معاهده سرّی بین دیوانگی سیاسی وتحریك سیاسی بسته میشودوفکر آتش‌زدن عمارت پارلمان صورت خارجی پیدا میکند . این وان درلوپ دیوانه در آن دقیقه که برستوران مجلس شوری آتش میزد خبر نداشت که دیگران درهمان آن مشغول گذاردن همان مواد محترقه ای که زیاد از آن گفتگو شده در سالون تریبون میباشند ؛ (صدای خنده وان درلوپ دیوانه وار بلند میشود)

بله این دیوانهٔ گول خور ـ این آلت دست شیطان ـ در مقابل شما نشسته است اما خود شیطان یعنی کسی که درشب قبل ازحریق شب‌را درخوابگاه واندرلوپ باوی بسربرده بودناپدید شده است .

بونگر ـ کی میخواهید نطق خود را خاتمه دهید ؟ صحبت کردن هم حدی دارد .

دیمتروف ـ بسیار خوب ؛ آقای هیلر[1] مأمورشهربانی درموقع شهادت دادن اشعاری را که بوی کمونیستی ازآن میامد و چندین سال پیش گفته شده بود نقل کرد تا ثابت کند که کمونیست‌ها پارلمان را آتش زده‌اند . اجازه فرمایید من هم چند بیت ازبزرگترین شاعر آلمانی گوته[2] در اینجا نقل کنم :ـ

بهر تشخیص وقت دانا باش
پس چنان سر و پای برجا باش

(1) Hiller (2) Goethe

چونکه دو کفه ترازوی بخت
زیر و بالا روند بینا باش
کفهٔ سر بزیر را مگزین
در پی کفهٔ سر به بالا باش
یا چو سندان بمان و رنج بکش
یا که چکش شو و توانا باش

آری اگر نمیخواهید چون سندان برسر شما بکوبند باید چکش باشید. مردم آلمان این قضیه را در ۱۹۱۸ و ۱۹۲۳ و ژانویه ۱۹۳۳ نفهمیدند اکنون خواهند فهمید.

بونگر ـ این قضایا مربوط به محاکمه نیست. از خودتان دفاع کنید.

دیمتروف ـ من بتقاضای آقای دادستان که مرا بواسطهٔ ثابت نشدن جرم آزاد می کند اعتراض میکنم و تقاضا دارم که دادگاه عالی حکم بیگناهی ما را اعلام نماید این حکم باید شامل من و ترگلر و پوپف و تانف باشد و نیز از دادگاه تقاضا دارم که وان‌درلوپ را فقط آلتی دانسته و مقصر حقیقی را جستجو کرده بمحاکمه جلب نمایند ودرخاتمه من برای اوقات ما که تلف گردیده تقاضای جبران مینمایم (خندهٔ حضار)

دادرس (با تبسم خشك) ـ به تقاضاهای سرکار در موقعیکه دادگاه رأی خود را میدهد توجه خواهد شد.

دیمتروف ـ میخواهم این نکته را نیز یادآور شوم درقرن هفدهم گالیله پدر علم فیزیك را بمحاکمه کشیدند و میخواستند حکم اعدامش را

صادر کنند بجرم اینکه گفته بود زمین بدور خورشید میگردد
معهذا در موقع محاکمه با تصمیم و ایمـانی خلل ناپذیر گفت
« محاکمه من بجای خود ولی دراینکه زمین بدور خورشید
می‌چرخدهیچ شبهه نیست. » ما نیز در این موقع جزاین‌نمیتوانیم
بگوییم که زمین‌بدورخورشیدمی‌چرخد.خواهید دید که چرخهای
تاریخ روزی برخلاف جوروستم خواهند چرخید و .....

بونگر ـ دیمتروف، بس است به نشین !

دادرس ـ در دهانش را گل بگیرید ! بیرونش کنید !



اکنون اوضاع دگرگون شده بدین معنی که زندانی بسکوت قناعت نمیکند و آنکه اسیر تهمت گردیده بود خود تهمت زن شده و صدایش از پشت دیوارهای سنگی زندان و دادگاه بخارج میرسد وخیال می کند جمیع دستگاه جور وبیداد را به غنیمت برده است . دادرسی بپایان رسیده وحکم اعدام صادر گردیده است . درحالی که واندرلوپ ـ آن آلت دست محرکین دیوخو ـ بمحل اعدام برده میشود و ترگلر را هم دستبند زده بزندان میبرند آن سه تن بلغاریان منتظر حکم رهایی میباشند .

در این اثناء سالی که تغییرات مهمی برای آلمان دربرداشت رو به انتها میرود و سال ۱۹۳٤ فرامیرسد .

(صدای موزیك مخصوص عید میلاد مسیح)

فریتز ـ مادام پینبرگ[1] سال نو را بشما تبریك میگویم .

مادام پینبرگ ـ برشما هم مبارك باد

مرکل[2] ـ ماما نگاه کن شولتزماسك زده وخود را بصورت خوك درآورده است.

مادام پینبرگ ـ عزیزم بی احترامی مکن . نگاه کن بدرخت میلاد که چگونه با پولك و نقره تزیین شده است .

مرکل ـ نگاه کن ! پاپا نوئل آمده !

فریتز ـ بله این اولین عید میلاد حقیقی است که از زمان جنك تا کنون داشته ایم .

مادام پینبرگ ـ و تنها سال نو حقیقی آلمان بعد از جنگ است .

فریتز ـ شکی نیست ! مردم خوشحال ترند و یك اتحاد حقیقی بین توده بوجودآمده است . روزنامه ها می‌نویسند که روزگار خوشی درپس خواهیم داشت و این سال واقعاً سال سعیدی خواهد بود .

(صدای زنك ازدور بگوش میرسد)

مرکل ـ ماما ، صدای زنگ های کلیسا می آید . پنجره ها را بازکنید تا من بهتر بشنوم .

(پنجره که بازمیشود باد سردی وارد اطاق می‌گردد)

مادام پینبرگ ـ چه باد زننده ای ! تصور نمیکردم هوا باین سردی باشد !

(وزش باد ادامه دارد وصداهایی ازدورشنیده میشود)

سرعمله ـ زود باشید بیلها و کلنگها را دست بگیرید ! چه خبره دور آتش

---

(1) Frau Pinneberg (2) Morkel

جمع‌شده اید ؟ یاالله ! اینجا دارالایتام نیست ، بازداشت‌گاه است باید جان بکنید !

ونشر[1] ـ .... مگر میتوان امروز جز در بیمارستان ها و بازداشت‌گاه ها وزندان ها بدست‌آورد !

فرگر[2] ـ چه چیز را مگر میتوان بدست آورد ؟

ونشر ـ یك جفت کفش ، یك‌جای مسقف ، یك کمی فرصت استراحت ، یك سیگار ، یك پیراهن و زیر جامه برای ستر عورت ، یك پیاله قهوه ، یك کمی خواب....

کنر[3]... از ایستگاه راه آهن زیمن اشتاد[4] میگذشتم مرا در تاریکی دیده گفتند « آنها ! بگیریدش ! کمونیست ! یهودی ! او را دستگیر کنید .... »

اندرز[5] ـ .... هروقت بیکارمیشدیم چشم ما بدر کارخانه‌های بسته وتعطیل شده دوخته بود یااینکه چنباتمه زده منتظر رسیدن موقع‌خرمن میشدیم که شاید کارهایی پیدا کنیم اما حالا میگویند اوضاع طور دیگر خواهد شد . در واقع طور دیگر هم شد زیرا اکنون لباس متحدالشکل بما پوشانده و براه سازی وادارمان کرده اند منتهی درآمدمان ازسابق کمتر است .

فرگر ـ این ترتیب بهتر است . اینطور نیست ؟!

اندرز (باحالت یأس) ـ شاید .

---

(1) Wunscher (2) Frager (3) Kenner (4) Siemenstadt (5) Anders

ونشر ـ . . . و دمبدم صحبت یادداشت کردن اسم ونشانی و مذهب وجنس و درآمد و نژاد و سن است . و وای بحال بیچاره ای که یکی از اینها را اشتباها صورت دهد !

کنر ـ . . . یکی درپیش جلاد تبردار زانو زده و یکی در رودخانه خفه شده و یکی در بیمارستان خوابیده . یکی را درسیاه چال انداخته ویکیرا در حجرهٔ زندان بقدری کتك زده اندکه خرد وخمیر شده . یکی سر به بیابانها گذارده یکی دیوانه شده ویکی ناپدید گردیده . . . .

اندرز ـ سرستون روزنامه را می بینی ؟ آنها ، توی آتش ! «واندرلوپ اعدام شد ، ترگلر بحبس ابد محکوم گردید و دیمتروف و پوپوف وتانف آزاد شدند .»

فرگر ـ کجا نوشته بود ؟

اندرز ـ گذشت ! روزنامه سوخت !

کنر ـ پیش از این ما آلمانی ساده و معمولی بودیم ولی این آتش سوزی نازیها را روی کار آورد وبجان یکایك ما آتش زد . نه تنهادرزندگی سیاسیون بلکه درکار تو ومن وهرفرد آلمانی تأثیر کرد . بله ، شعلهٔ این آتش خانمان همهٔ مردم روی زمین را خواهد سوخت !

سرعمله (ازدور فریاد میزنند) ـ یاالله زود باشید ! بخواهید یانخواهید باید این راه تازه ساخته شود !

بخش چهارم – هیتلر بر فراز آلمان

دربیست‌وهفتم فوریه ۱۹۳۳ خبر آتش‌سوزی پارلمان آلمان‌دنیایی را تکان میدهد. اکنون آدلف هیتلر خودرا نجات دهنده ملت آلمان از اغتشاش خونین کمونیسم وانمود کرده و بیشتر مخالفین خودرا یا باتهدید ویابوسیله زندان زبان بند زده است. گروه بسیاری عقیده پیدا کرده اند که نازیها باید زمام امور را بدست گیرند در انتخابات ماه مارس بکمك حزب ملیون‌سابق نازیها بزحمت حائزاکثریت میگردند ولی همینکه‌سوار شدند دو اسبه میتازند. بگیر وبه بند روز بروز برشدت خود می افزاید و وحشت واضطراب مردم را فرا میگیرد. تشکیلات کارگران منحل میشود وآزادی مطبوعات بکلی ازمیان میرود.

درضمن پیش‌ازتشکیل پارلمان تازه نماز جماعت بسیار مجللی‌برسر قبر فردریك بزرك درکلیسای پوتسدام[1] گزارده میشود.

(صدای همهمه مردم)

مادام سومر (بانرمی) ـ مادام وینتر، چه روز باشکوهی است!

مادام وینتر ـ همین طوراست‌امروز برای‌مردم پوتسدام یك روزتاریخی‌است

مادام سومر ـ به سربازان نگاه کنید. پیاده روها ازجمعیت پر شده خوشا

---

(1) Potsdam

بحال آنهایی که ازبالکن های خودشان تماشا میکنند .

مادام وینتر ـ بله ، هرآلمانی میهن پرستی باید امروز ازخانه بیرون رود . هر کس را که درخانه بماند باید حبس کنند

آقای ففر[1] ـ تمام رؤسای سپاه وفرماندهان نیروی زمینی و دریایی حضور دارند . سپهبد فان ماکنسن[2] سالخورده و ولیعهد لباس رسمی پوشیده اند .

آقای سالز ـ من تصور میکنم که این پیر کفتار های گوشه نشین امروز هریك بردیگری سبقت میگیرند .

مادموازل هربست[3] ـ چه اتومبیلهای قشنگی ! ـ چه زیاد ! . چند تا !

مادموازل فروهلینگ[4] ـ این اتومبیلها متعلق برؤسای حزب نازی است .

مادموازل هربست ـ چه اتومبیلهای زیبایی ! این رؤسا باید بسیار متمول باشند نامزد من اگر صد سال عمر کند و لاینقطع کار کند ومزد بگیرد هرقدر هم پس انداز کند باز نخواهد توانست یکی از این اتومبیلها را بخرد (صدای جمعیت بلند میشود) ـ چه خبره ؟ چه خبره ؟ شما چیزی می بینید ؟

مادموازل فروهلینگ ـ ناجی آلمان میآید . به بینید آنست که دراتومبیل ایستاده است .

مادموازل هربست ـ چه مراسم باشکوهی ! بکارناوال پادشاهان بی‌شباهت نیست فقط خوب بود بطرف جمعیت گل پرتاب میکرد ، دست خشك وخالی بلند کردن چندان صحیح نیست .

---

(1) Pfeffer (2) Mackensen (3) Herbst (4) Fruhling

ففر ـ نگاه کن آخرین کسی که آمد هیندنبرگ رئیس جمهور بود.

سالز ـ بیچاره پیر مرد! دیگر دخالتی در کارها نمی کند از قراریکه شایع است هرچه جلوش بگذارند امضاء میکند. میگویند پیشکارش یك بسته خوراکی روی میزش گذاشته بود که بخورد وقتی وارد اطاق شده بود میدانی چه کار کرده بود؟

ففر ـ چه کار کرده بود؟

سالز ـ آنرا امضاء کرده بود.

ففر (باقاقاه خنده) ـ میدانی که هیندنبرگ دیروز به بازداشتگاه عمومی رفته بود؟

سالز ـ نه، برای چه رفته بود؟

ففر ـ رفته بود آنهایی را که برله او رأی داده و زندانی شده بودند ملاقات کند. (سالز قاه قاه میخندد)

مادام وینتر ـ شلوغ نکنید، ناجی آلمان صحبت میکند.

هیتلر ـ نه قیصر نه دولت و نه ملت آلمان میخواستند وارد جنگ شوند. فقط انحطاط ملت آلمان بود که مسئول این پیشامد گردید ولی دراین چند هفته ملت آلمان بطوری قیام وافتخار ملی‌را زنده کرده که درتاریخ سابقه نداشته است. ما باید از رئیس جمهور تشکر کنیم که شرافت کهن را باقوت تازه توأم کردند. آقای سپهبد هیندنبرگ، تقدیر چنین بود که شما درچنین روزی اینجا تشریف داشته باشید و ملت تازه بوجود آمدهٔ آلمان را حامی ومشوق باشید.

مردم ـ زنده باد پیروزی ! زنده باد فتح !

مادموازل فروهلینگ ـ نگاه کن دست رئیس جمهوررا دردست گرفته‌است

فقر ـ هیتلر وهیندنبرگ دست میدهند .

مادام وینتر ـ بله ، آلمان قدیم و آلمان جدید دست یکدیگر را دوستانه می فشارند چه سعادت بزرگی‌است ! چه مردمان شریفی‌هستند که اینهمه بخود زحمت فکر کردن میدهند تا بتوانند ارمغان تازه‌ای برای ملت بیاورند !

سالز ـ ارمغان تازه ؟ ! البته از این تازه‌تر هاهم خواهیم دید. معلوم نیست بسر دنیا چه خواهد آمد !



۲۳مارس۱۹۳۳ پارلمان تازه آلمان تشکیل جلسه میدهد. یگانه‌دستور جلسه آنست که اختیارات نامحدودی به هیتلر صدر اعظم‌آلمان بدهند تا بدانوسیله زحمت ریاست‌جمهور کمتر (اما درمعنی روز مرگ آلمان نزدیکتر) شود .

عکاس روزنامه ـ کارل ، آمدند ـ ولز[1] رئیس حزب سوسیالیست و رئیس حزب وسط به مجلس شورا وارد میشوند عکسشان را بر دار زیرا ممکن است این آخرین مرتبه‌ای باشد که آنها را در پارلمان می‌بینیم .

رئیس حزب ـ ولز ، اینها صحیح . شایدهم گذشتن چنین قانونی از مجلس چندان ضرری نداشته باشد ولی باید دید تکلیف ما چه خواهد بود فرضاً اگر رئیس جمهور با قانونی مخالفت کرد

(1) Wels

آیا باگذشتن این قانون هیتلر مستقلا و بدون مشورت با وی اقدام خواهد کرد ؟

ولز ـ من هم همین را میخواستم بگویم ـ فرض کنیم که هیتلر اختیار دار مطلق شد . چه بروزما سوسیالیست‌ها وچه بروز کاتولیك ها خواهد آمد ! وظیفه بنده وسرکار است که نگذاریم این قانون بگذرد .

عکاس ـ آقای سرلشکر گورینگ ، تمنا میکنم اجازه بفرمایید عکستان را بردارم خیلی ممنون میشوم

گورینگ ـ آقایان چه‌روز باشکوهی است ! همه خوشحالیم . درچنین‌روزها است که نمایندگان مجلس میتوانند بطوریکه باید رأی بدهند . چنین نیست ؟

رئیس حزب ـ چه عرض کنم ! اینطور بنظر میرسد . . . . شاید . . . .

گورینگ ـ البته‌مایل نیستیم‌پیشامدناگواری رخ دهدصدای پیراهن سیاهان را هم که درخیابان فریاد میزنند می‌شنوید! (ازدورصدا بلند است)

رئیس حزب ـ چه میگویند ؟ من درست ملتفت نمیشوم .

گورینگ ـ فریاد میزنند که یا قانون را بگذرانید و یا ازکشته شدن باك نداشته باشید . الان میتوان بخوبی شنید گوش کنید (صداشنیده میشود ـ « یا قانون را بگذرانید و یاجلو مسلسل بایستید »)

هیتلر ـ تابحال کسی بخاطر ندارد که انقلابی بدین بزرگی و بدون خونریزی در مدت چند هفته بپایان رسیده باشد اراده وعزم‌راسخ من اینست که قضایا بهمین منوال با صلح و صفا ادامه پیدا کند . برای این منظورلازم است که‌به حکومت‌ملی یك قدرت فوق‌العاده

اعطا شود تا بوسیله آن بتواند همین صلح و صفا را حفظ کند. دولت هم از این اقتدار سوء استفاده نکرده آنرا فقط برای بعمل آوردن اقدامات حیاتی بکار خواهد برد. مقام و امتیازات ریاست جمهور هم کمافی‌السابق بحال خود باقی بوده بهیچوجه تغییر نخواهد کرد. حقوق کلیسا و مذهب نیز بجای خود باقی خواهد ماند. ما بچنین قانونی زیاد متوسل نخواهیم شد ولی ناچاریم که آنرا از مجلس بگذرانیم. دولت حاضراست به نحو خوشی با احزاب بکنار بیاید. ولی چنانچه با این قانون مخالفت شود یا بعبارت دیگر مقدمه مقاومت با دولت پیش آید دولت حاضر است با تمام وسایلی که در اختیار دارد از آن پشتیبانی کند. پس آقایان باید بین صلح و جنگ یکی را اختیار کنند.

(صدای نظامیان حمله بلند است ـ «قانون‌را بگذرانید والامیزنیم»)

گورینگ ـ من خواهش میکنم که آقای اتوولز رئیس حزب سوسیالیست عقیده حزب خویش را بفرمایند.

ولز ـ حزب من بدون هیچ قید و شرطی با این لایحه مخالف است ـ حزب سوسیالیست آلمان که برضد بیزمارك و ویلهلم دوم مبارزه کرد به شرافت و عقیده باستانی خود خیانت نخواهد کرد. دولت میتواند جان ما را بگیرد ولی نمیتواند روح ما را نابود کند.

(صدای آفرین آفرین آهسته بگوش میرسد ولی مأمورین نازی باصداهای خود نمیگذارند آن صدا بلند شود)

هیتلر ـ شنیدی؟ شنیدی این مارکسیست گاو چه گفت؟

فان پاپن ـ آقای هیتلر عصبانی نشوید. چشم دنیا امروز بطرف ما دوخته شده است.

هیتلر ـ پاپن بگذار بروم. من باید جوابش را بدهم ـ (باقیافه‌ای که بدرندگان شبیه است) آقای ولز، دیررسیدید بشما وحزب شما دیگراحتیاجی نیست خورشید سعادت آلمان طلوع ولی ستاره شما افول خواهد نمود عقاید مزخرفی که زندگی مردم را تهدید بفساد میکند ازمیان خواهدرفت. من حاضرم دست خودرا بطرف هر کس که برای آلمان صمیمانه خدمت کند دراز کنم ولی من مرام کمونیستی را نمیشناسم و احتیاجی به رأی شما هم ندارم آلمان آزاد خواهد شد ولی نه بدست شما (فریاد «زنده باد»)



درمیان آشوب و هیجان شدید لایحه دولت تصویب میشود. حزب وسط یانظربه مواعید هیتلر ویا ازترس رأی موافق میدهند ولایحه تصویب میشود. بله لایحه‌را بصورت قانون درمیاورندو آزادی پارلمانی آلمان‌را کفن کرده درآرامگاه ابد میخوابانند. اکنون هیتلر فعال مایشاء است. زبان احزاب یکی بعد ازدیگری بریده میشود. هم اکنون حزب کمونیست بکلی درهم شکسته واینك نوبت به سوسیالیست ها وکاتولیك ها رسیده است.

سپس نوبت بهمان حزبیکه بوسیله آن هیتلر بمقام رسید یعنی حزب ملیون میرسد وبلوجود تمام مواعید هیتلر این حزب نیز منحل میگردد. هوگنبرگ[1] پیشوای این حزب مجبور میشود که از عضویت کابینه استعفا

(1) Hugenberg

دهد . شخص رئیس جمهور هم کم کم ازمعرکه وهم ازاذهان عمومی بیرون میرود زیرا پهلوان تازه‌ای وارد میدان مبارزه شده است . وقت آن رسیده که تغییرات فاحشی دراوضاع داده شود .

آدلف هیتلر آلمان تازه را بدنیا اعلام میکند !

هیتلر ـ اکنون باید دنیا آلمان را بشناسد ما باخون سردی تلافی مافات خواهیم نمود یعنی برای هرچشم ازمیان رفته چشمی کور وبعوض هردندان شکسته دندانی خرد خواهیم کرد .



سرلشکر گورینگ نخست وزیرپروس قوانین جدیدرا اعلام میکند .

گورینگ ـ چون مغازه های متعلق به یهود جبراً بسته شده بعضیها عصبانی شده اند . دیگران گفته اند که پلیس باید از این عمل جلوگیری کند . البته من هرموقع که بدانم منافع ملت آلمان درخطر است بدون هیچ ملاحظه از نیروی شهربانی استفاده خواهم کرد ولی این نکته را نیز تذکر میدهم که اداره شهربانی برای حفـاظت تجارتخانه های یهود تأسیس نشده است . باید از این مردمـان بی شرم که همه چیز دارند و باز هم به پلیس مراجعه میکنند جلوگیری کرد . پلیس برای آن نیست که مردمان حقه باز و کلاه برداروجیب برومحتکروخائن و ـ یهودی را محافظت کند .



یولیوس استرایخر [1] لیدر بخش فرانکونیا [2] قوانین اخلاقی جدید را اعلام میکند !

استرایخر ـ ای زنهای آلمان سوگند یاد کنید که دیگر لبهای خود را قرمز نکنید و استعمال پودر و سرخاب و سایر لوازم آرایش را که از عادات یهود است متروك دارید قسم یاد کنید که دیگر در سالون هایی که سیاهان میرقصند و یهودی ها جاز میزنند قدم نگذارید . . .



در یك روز آلمان بزندگانی جدید که عبارت از آرزوهای بالابلند آمیخته باترس است داخل میشود . نیل بکمال مطلوب اعلام ولی مورد تردید واقع میشود منتهی مردم جرئت تردید ندارند جنگ در میـان عقل سلیم و تبلیغات شروع میشود و کسی را یارای آن نیست که بگوید کدام غالب خواهد شد .

روزنامه فروش (جار زنان) ـ فلکیشر بئوباختر [3] ـ راجع به دستگیری صد نفر کشیش شهوت ران ـ راجع به دولت یهودی انگلستـان .
فلکیشر بئوباختر ! فلکیشر بئوباختر ! .

مهمانخانه دار (با نهایت ادب رو به مشتری) ـ مهمانخانه ما دارای سیصد اطاق زیبای مبله و سیصد حمام و سالون رقص و استخر شنا و

---

(1) Julius Streicher (2) Franconia (3) Völkischer Beobachter

تمام وسایل آسایش وتفریح میباشد ـ (باتغییر صدا) اما یهودی ها حق دخول ندارند .

سرباز حمله ـ خانم ، داخل این مغازه نشوید صاحب مغازه یهودی است از یهودیها خرید نکنید . داخل مغازه یهودیها نشوید .

کارگر ـ ما باید از پیشوای آلمان متشکر باشیم که امروز کار پیدا کردیم . زنده باد هیتلر !

(صدای بچه‌ها که مشغول بازی هستند بلند است)

اولی ـ بزن وسط .

دومی ـ کلاوس ، شوت کن[1]

اولی ـ گل ! گل[2] !

دومی ـ بیخود نگو ! گل نشد ـ خورد بچوب دروازه .

اولی ـ نه ، بچوب نخورد .

دومی ـ چرا ، بچوب‌خورد چرا دروغ میگویی؟خودت دیدی بچوب خورد ـ (چشمش به یکنفر تازه وارد میافتدومیگوید)هلو کارل !

کارل (بااحترام) ـ هیل هیتلر !

(صدای بچه‌ها بغتة خاموش میشود)

دومی ـ چه گفتی ؟

کارل (باتشدد) ـ گفتم هیل هیتلر .

اولی ـ مگر «هلو» چه عیبی داشت ؟

کارل(مردد) ـ مگر نمیدانی که اکنون باید بجای سلام گفت «هیل هیتلر» ؛

---

(1) Shoot (اصطلاح فوتبال) (2)Goal (هال یا دروازه)

اولی ـ صبر کن به بینم ـ هیل .... هیتلر . درست گفتم ؟

کارل ـ درست است « هیل هیتلر » .

دومی ـ کارل ، عجب حقه بازی هستی ، دیگر بگو .

کارل (کمی عصبانی) ـ من نمیتوانم صبر کنم مدرسه ام دیر میشود .

دومی (باتمسخر) ـ خوب ، پس هیل هیتلر !

کارل ـ هیل هیتلر !

اولی (باهرهر خنده) ـ هیل هیتلر !

دومی ـ هیل هیتلر !

اولی (دیوانه وار و هرهر کنان) ـ هیل هیتلر ! هیل هیتلر ! هیل هیتلر! هیل هیتلر !

(کم کم صدای خنده بچه ها فرو می‌نشیند و صدای آموزگار شنیده میشود)

آموزگار ـ هیل هیتلر ! بچه ها امید وارم همانطور که هفته پیش بشما دستور دادم پدران وخویشاوندان خودرا وادار کرده اید که از حکایات جنگ آنچه را که بخاطر دارند برایتان نقل کنند .

(صدای خط کش که روی میز کشیده میشودبگوش معلم میرسد)

کارل اشمیت ، بازی نکن . من دیروز گفتم که هر اسباب بازی که مربوط بجنگ باشد اگر درخانه داریدهمراه بیاورید . خوب دراین زنگ اسباب بازیها ییکه بمدرسه آورده شده اند مورد مطالعه قرار میگیرند . آنها عبارت است از تکه های خمپاره ، گلوله ، قسمت هایی از نارنجك وغیره که درجواهر کار گذاشته اند . مواظب فیوزها باشیدما اکنون راجع بموارد استعمالهریك

بطوریکه درجنگ بزرگ بکاررفته است صحبت خواهیم کرد .
پس ازآن مناظرجنگ‌را شرح خواهیم داد مثلا گذراندن یك روز در خندق یایك حمله هوایی یا ترکیدن بمب یا بخاك سپردن یك نفر سربازی که دوش بدوش ما می جنگید . صفحه سیزده کتاب سرود خودرا باز کنید سرودی را که شروع‌میشود از « مرا دوستی بود ..... » خواهیم سرایید و نیز در اطراف اینکه چطور یکنفر تیر خورده درحال نزع آخرین نامهٔ خودرا مینویسد مذاکره خواهیم کرد . خوب ، هیمی گرونبرگ[1] راجع به یك روز مرخصی سرباز در پشت سنگر در جوار چند نفر یهودی وچند نفر صلح طلب صحبت کنید .

کودك اول (زیرلب) ـ کارل ؟
کارل (زیر لب) ـ بگو .
کودك ـ تو امشب به انجمن جوانان هیتلری میروی ؟
کارل ـ البته ، امشب راجع‌به‌یك نوع طپانچه موسوم‌به ۰۸ مذاکره میشود
کودك ـ جواب‌ها را حاضر کرده‌ای ؟
کارل ـ من همه را حفظ کردم ـ توچطور ؟
کودك ـ نمیدانم چه بکنم ـ من نمیخواهم بزحمت دچارشوم از من بپرس
کارل ـ خیلی خوب ، ساختمان لوله طپانچه را تعریف کن .
کودك ـ لوله عبارت است از یك قطعه کوتاه سوراخ شده که منتهی بخزانه میگردد در قسمت کوتاه آن .... (کم کم‌صدایش‌محو میشود)

---

(1) Heimi Grunberg



ماشین تازهٔ تعلیم و تربیت آلمان نه تنها برای کودکان بلکه برای تربیت توده بکار افتاده است. برنامه ها اجباری است برفراز آموزشگاه‌ها پرچم صلیب شکسته باهتزازدرآمده است. درتحت فشارتبلیغات نیرومندانه دکتر گوبلس توده کم‌کم آزادی قدیمی خود را فراموش می‌کند. آزادی قلم، آزادی گفتار، آزادی کردار، آزادی جشن گرفتن درایام سوگواری ملی یا گریه‌کردن در جشن های ملی و حتی آزادی تعارف وسلام کردن کم‌کم از میان میرود. در این آلمان تازه آنچه که ملت سالهای متمادی ازآن لذت برده بود فانی و نابود میگردد.

(صدای شکستن شیشه پنجره بلند میشود)

آقای ففر ـ چه خبراست؟ چه شده؟

آقای سالز ـ گمان میکنم دعواست، نگاه کن به بین چه خبر است!

یکنفر ـ دعوا نیست گارد حمله مشغول غارت کردن کتابخانه‌ای هستند. به بین کتابها را در کامیون روی هم انبوه می کنند.

نظامی‌گارد حمله(باتنفر) ـ تالیفات انشتین[1]! پیف! کتابهایش را بحلقومش فرو کنید. تالیفات هنریخ هین[2]!

جمعیت ـ مرده باد یهود!

آقای سالز ـ من از سوزاندن کتابهای سودمند خوشم نمیاید کتابهای هین را ما در مدرسه میخواندیم چه تالیفات خوبی دارد!

---

(1) Einstein (2) Heinrich Heine

آقای ففر ـ منهم همین عقیده را دارم ـ اطمینان داشته باش که اگر ادلف هیتلر اینجا بود از این وحشیها جلوگیری میکرد.

***

دیگر کسی نیست که بتواند برحکومت هیتلر خرده گیری کرده آرزوی تغییر رژیم کند وفقط عده معدودی هستند که ازظلم وتعدی های بازداشتگاههای عمومی نظامیان حمله اطلاع دارند یا میتوانند آنها را باور کنند. عدهٔ آنهاییکه آرزوی برگشتن احزاب سابق را دارند بسیار کم است ولی روز بروز قضایایی رخ میدهد که از ایمان مردم کاسته میشود.

مادر ـ وقتیکه اورا روی زمین خواباندند حرکت نکرد.

فریتز ـ نترسید، عیبی ندارد، خواب برایش خوب است.

مادر ـ چطور رنگش پریده بود! چه بچه خوبی است! ابداً گریه نکرد!

فریتز ـ کسی که مادری چون شما دارد چرا باید گریه کند؟

مادر ـ دکتر کجا است؟ گفتند الان بیرون میآید.

فریتز ـ وحشت نکنید، الان دکتر عملش خواهد کرد.

مادر ـ فریتز، من خیلی میترسم.

فریتز ـ برای چه؟ دکتر هارون یکی از بهترین جراحان برلین است.

مادر ـ میدانم عزیزم، ولی کاش ازنژاد آرین بود.

فریتز ـ پس چون یهودی است باو اطمینان ندارید؟

مادر ـ مقصودم این نیست..... نمیدانم. ازبس راجع به یهودیها چیزهای خوفناك مینویسند....... نمیتوانم فکر کنم چه خواهد شد.

بچه ـ مادام اشمیت ، این یك حادثه بود . در کلاس جوانان هیتلری درس طپانچه ۸۰ می گرفتیم معلم فن نشانه روی در تاریکی را بما یاد میداد . ما مشعل دست میگرفتیم ومعلم سعی میکرد که روشنایی‌را با گلوله خاموش کند . معلم ما تیر انداز قابلی هم هست ولی هوا خیلی تاریك بود فقط شعله‌ای پیدا بود که فوراً با گلوله خاموش میشد . پنج شعله را باپنج گلوله خاموش کرد . سپس نوبت به کارل رسید که مشعل را دردست گیرد . ما به شعله آن نگاه میکردیم . یك دفعه صدای « غژ » شنیده شد ولی شعله خاموش نشد در عوض صدای خوردن گلوله بچیز دیگری شنیده شد . مشعل روی علفها افتاد و کارل هم روی مشعل . دیگر ما نتوانستیم ازجریان خون جلو گیری کنیم .

فریتز ـ بس است فرانز ، تو بهتر است زود بخانه بر گردی .

بچه ـ چشم آقای اشمیت . هیل هیتلر !

مادر ـ هیل هیتلر !

فریتز (آه میکشد) ـ هیل هیتلر .

پرستار ـ آقای دکتر هارون ، مریض شما اینجاست .

دکتر هارون ـ متشکرم . خوب ، به به ! چه بچه خوبی ! بارك الله ! سرت را بالا نگهدار جونم ، آفرین ! حالا نفس بکش ، من این ماسك را روی صورتت میگذارم نفس بکش ! چیزی نیست ، زودعادت میکنی . چه پسر شجاعی ! بسیار خوب ، نفس بکش ! نفس بکش ! به به !

کارل (معصومانه و درحال بیهوشی میخواند) ـ

« خنجر خود تیز کن هان ای پسر
آن کشیش پست را اشکم بدر
چون فرا آید زمان انتقام
خود کمر بندیم بهرقتل عام »

دکتر هارون ـ پنبه کجا است ؟ تنطور ! متشکرم . حوله ! چاقوی جراحی
کارل (ناگهان) ـ مرده باد یهود ! یهودی ها را بکشید !
دکترهارون ـ بازهم پنبه ! متشکرم . خواهشمندم آن پنس[1] را بدهید .
کارل (باصدای بلند و آهنك موزون) یهودیها ! یهودیها ! باید از شر آنها خلاص شد !
دکترهارون (با خون سردی) ـ سفت بگیرید ! درست نگهدارید خانم ، خوب ، خوب ! تمام شد ، دیگر خطری ندارد
کارل (باکلمات جویده) ـ یهودی ها را بکشید ! یهودی‌ها را . . .
دکتر هارون ـ راستی چه اثری دارد این داروی بیهوشی ! کسانی که تحت تأثیر آن واقع میشوند چه چیزهای عجیب و غریبی میگویند !



ضمناً کارنازیها هم چندان تعریفی ندارد . درچهاردهم اکتبر ۱۹۳۳ خبر خروج آلمان از مجمع اتفاق ملل همهٔ جهانیان را مبهوت میسازد . ازطرفی هم خبرهای بگیرو ببند وشقاوت و بیرحمی عقیده خارجیان را نسبت بحکومت نازی آلمان تغییر میدهد . همان محاکمهٔ مربوط به آتش سوزی پارلمان در

(۱) انبر جراحی

واقع منجر به متهم ساختن ناسیونال سوسیالیسم و محکوم کردن کردارهای نازی گردیده است . همینکه سپاه زمستان بر آلمان حمله می کند نتیجه محاکمه آتش سوزی شکست معنوی نازیها را آشکار و ودکتر گوبلس را عصبانی مینماید او نیز حمله تبلیغاتی خود را بوسیله رادیو شروع می کند .

گوبلس (در برابر رادیو) ـ محاکمه وابسته بآتش سوزی پارلمان خاتمه یافت . ترگلر کمونیست و آن سه نفر بلغاری آتش افروز یعنی پاپف و تانف و دیمتروف تبرئه شدند . این حکم بحس عدالت پروری ملت آلمان توهین وارد آورد . هرگاه محاکمه طبق **اصول دادگستری ما** یعنی آن دادگستری که باید در آلمان تازه برقرار شود جریان پیدا میکرد نه تنها حکم دادگاه بلکه خود محاکمه نیز صورت دیکری بخود میگرفت . ناسیونال سوسیالیسم بعد از این میداند چگونه حکم دادگاه لیپزیك را تعبیر نماید و از این آزادی طلبی زیان آور که منظور آن خنثی کردن انقلاب ناسیونال سوسیالیسم میباشد جلوگیری نماید (فریادهای شادی)



در تمام این مدت بیانیه های پرشور و شعارهای حزبی و انتشارات دیگری که برای تسکین و تسلی اهالی تهیه شده چون برگ خزانی برسر مردم میریزد ولی این سخن پردازیها تا مادامی که تو خالی است کفایت نمیکند و این جولان ها تا وقتی که پهلوانان آن نمیتوانند معمای جاودانی آلمانها را که عبارت است از « کی غذا فراوان میشود » حل کنند نتیجه‌ای

ندارد . عده بیکاران کم میشود ولی مزد ها و حقوق ها هم بهمان نسبت پایین میآید . قیمت ها بالا میرود . وعده های رنگارنگ پوچ در میآید و سرخوردگی وتشویش ونارضایتی مردم همچنان برجا میماند .

فریتز ـ انسان وقتی که راجع بمحاکمه آتش سوزی پارلمان میخواند و خوب دقت میکند می بیند که این محاکمه در حقیقت بطور نامطلوبی خاتمه یافته است مثلا همین دیمتروف ! فکر کنید واقعاً نمی توانستند جلو دهانش را به بندند !

زن ـ مرا چوب میزنند وقتی می بینم تو این روزنامه ها را میخوانی . .

فریتز ـ چرا عزیزم ؟

زن ـ هیدم از دیگران میزنی که چنین وچنان کردند مگر تو خود راجزو مردم آلمان نمیدانی ؟ واینطوری هم که توصحبت‌میکنی نشان میدهد که یك کلمه از مندرجات روزنامه‌ها را خودت باور نداری !

فریتز ـ خوب ، عزیزم ، واقعاً نگاه کن بکلمات درشت سرمقاله روزنامه ـ « یهودی ها قتل های مذهبی مرتکب میشوند » ـ « دزدیدن کودك بدست کشیش درهانور » ـ « لندن طرفدار بلشویسم است » و در تمام روزنامه ها اینگونه سرمقاله‌ها دیده میشود ودررادیوهم‌انتشار میابد . از کسی که عقلش بجا باشد نمیتوان انتظار داشت که این اراجیف را باور کند . پیشتر اینطور نبود . . . . .

زن ـ پیشتر ! توهمیشه راجع بگذشته صحبت میکنی !

فریتز ـ آخر عزیزم ، ما در گذشته اطلاع واقعی از جریان اوضاع دنیا داشتیم .

زن ـ چه فایده ای برای ما داشت ؟ چرا همیشه ناله میکنی ؟ تو باید بپیشوای آلمان و نسبت بافکار عالی او سپاس گزار باشی

فریتز ـ عزیزم ، یقیناً تو مقصودت این نیست که ....

زن (بالحن تهدید آمیز) ـ فریتز !

فریتز ـ خیلی خوب ، پیشوای آلمان عقاید و افکار خوبی دارد ولی ما چه سودی از آن میبریم ؟

زن (باقیافه وحشتناك) ـ فریتز !

فریتز ـ من مقصودی ندارم . البته میدانم که پیشوا زحمت می کشد نسل آلمان را پاك کند لکن ... روی همرفته اگر نصف آن چیزهایی که میگویند حقیقت داشته باشد خود پیراهن سیاهان نیز همچو پاكِ پاك نیستند ازهمه بدتر آن کلمات شرم آوری است که برسردر عمارت شبانه روزی جوانان هیتلری نوشته شده که « مسیحیان و یهودیان اجازه ورود ندارند » . من که ....

کارل ـ پاپا !

فریتز (یکه خورده) ـ کارل !

کارل ـ ممکن است مقرری ده فنیگ مرا بدهید ؟

فریتز ـ برای انجمن جوانان هیتلری میخواهی ؟

کارل ـ البته . اگر هرهفته ده فنیك را نبرم درتابستان نخواهند گذاشت

به ییلاق بروم . رئیس دسته ما میگوید هیتلر مایل است که مردمان شهر ودهات همدیگر را بشناسند وشهر نشینان وروستائیان باید بهم نزدیك شوند . پس خواهش دارم ده فنیك را بدهید

فریتز ـ چشم ! چشم ! البته !

کارل (پول را گرفته) ـ سپاس گزارم . هیل هیتلر !

زن وشوهر ـ هیل هیتلر (در بسته میشود)

زن (بااوقات تلخی) ـ آه ! فریتز ! تصور میکنی چقدر ازصحبت‌های مارا شنیده باشد ؟

فریتز ـ چه شنیده باشد ؟

زن ـ این مزخرفاتی که تو گفتی ـ راجع بروزنامه ها که سراسر دروغ مینویسند وپیراهن سیاهان که جملگی مانند خوك نجس اند و . . . .

فریتز ـ من هرگز چنین چیزهایی نگفتم .

زن ـ فریتز ، مغلطه نکن‌تونباید چنین چیزهایی گفته باشی ! کاش میدانستم چقدر ازصحبت های ما بگوشش رسیده است !

فریتز ـ اما عزیزم ، ازبچه خودمان هم باید هراس داشته باشیم ؟ تو خیال میکنی ازما باولیای امور سخن چینی خواهد کرد ؟

زن (بارنك پریده) ـ البته نه ! هرگز کارلِ ما راضی نخواهد شد . . . .

فریتز ـ باهمه اینها کارل عوض شده است حس کرده ای ؟ دیدی که پس‌از تیر خوردنش از من رنجیده بود که چرا مدتی اورا از رفتن در دسته جوانان هیتلری باز داشتم .

زن ـ آه ! فریتز ! پسر عزیز خودمان . . . . . اما خیر ! او این کار را نخواهد کرد . . .

فریتز ـ درچه موقعی بدنیا آمده ایم ! ازفرزندان خودمان هم باید بیم داشته باشیم ! راستی هر کسی ازدیگری میترسد . هر کس میتواند دیگری را بزندان بیندازد . دراین صورت کمتر کسی است که حس استفاده ازقدرت اورا اغوا نکند

زن ـ تصور میکنی شنیده باشد ؟

فریتز ـ چه عرض کنم

زن ـ تصور میکنی خبر بدهد ؟

فریتز ـ چه عرض کنم



ضمناً درمیان خود نازی ها هم سربازان قدیمی وسپاهیان حمله سر خورده ومأیوس شده اند . بآنها وعده داده شده بود که دالان لهستان به آلمان مسترد خواهد شد برعکس می بینند که پیمان عدم تعرض بالهستان بسته میشود . بآنها وعده داده شده بود که ناسیونال سوسیالیسم روی کار خواهد بود ولی می بینند که سرمایه داران و صاحبان صنایع میخ خودرا محکم تر ازهروقت کوبیده اند . بآنها وعده داده شده بود که همان افتخار سپاهیان دوره شورش نصیب آنها خواهد شد لکن اکنون آنها را باخراج ازخدمت تهدید می کنند .

از اینرو هینز رئیس شهربانی برسلو[1] و کارل ارنست رئیس دسته

(1) Breslau

پیراهن سیاهان برلین از سروان رهم فرمانده کل سپاهیـان حمله وقت ملاقات می خواهند .

رهم ـ خوب ، رفقا ، این دفعه چه می خواهید ؟

ارنست ـ ما چون همیشه بفکر شما هستیم آمده ایم بشما گوشزد کنیم

رهم ـ درچه خصوص ؟ کارل !

ارنست ـ درخصوص ارتش . بلومبرگ[1] و آنهایی که هوادار او هستند خیال میکنند که شما وهیتلر بکمك آنها بمقام رسیدید ودراینصورت باید مطیع آنها باشید

رهم ـ نگاه کنید ! در برابر ارتش رسمی آلمان من یك ارتش بزرگتری بنام سپاهیان حمله تشکیل داده ام که عده آنها به سه میلیون نفر میرسد این سربازان‌را من‌ازمیان توده گرفته وبرای آنها لیدرهایی ازمیان حمال ها ونجارها برگزیده ام سربازان پیراهن سیاه من قرار است تشکیل ارتشی دهند حال بلومبرگ چاپلوس و حتی خود آدلف هرچه میخواهند بگویند مرا پروایی نیست !

هینز ـ خوب ، مقصود ؟

رهم ـ مقصود اینست که بزودی آلمان تسلیحات جدید و علنی را اعلام خواهد کرد وچندین‌صد هزار تن زیر پرچم فرا خوانده خواهند شد . پس ازآن بایك حرکت پیراهن سیاهان قسمت اعظم ارتش‌را تشکیل خواهند داد . سپاهیان حمله تشکیل گروهان میدهندوهمان

(1) Blomberg

حمالها ونجارها سرهنگ وسرتیپ خواهند شد . خیلی ساده‌است .

ارنست ـ ازاینقرارارتش‌شما ارتش‌رسمی را محوخواهدکرد ! شما میدانید که‌آدلف باین امرتن درنخواهد داد و رویه‌ای را که امپراطور های رم پیش‌می گرفتند یعنی‌ارتش را درولایات و گاردمخصوص خودرا دررم نگاه میداشتند ترجیح خواهد داد تا بتواند بوسیله رقابت این دو ارتش مقام خودرا حفظ کند .

رهم (باملایمت) ـ صحیح است اما اگر یکی از این دو ارتش بردیگری غلبه میکرد وامپراطور ازمیان میرفت چه میشد ؟

ارنست ـ ولی اگر امپراطور بویی میبرد و فرمانده یکی از دو ارتش راازمیان برمیداشت‌چطور ؟

رهم ـ این صحبت ها خطرناك است !

ارنست ـ چه عرض کنم ولی گله نکنی که چرا ازپیش بتو اطلاع ندادیم !

٭٭٭

هیولای سنگین و بی شکل انقلاب ملی مانندگاوآهن زمین‌آلمان‌را شخم زده پیش میرود . تشکیلات شورشی توأم بافقر فکری ، عربده و سکر بی مسکر وپیشروی بدون مقصد مردم این سرزمین را احاطه کرده است .

سیل مهاجرین سوی مرزهای‌کشور جاری است . اینها کی‌هستند ؟ سوسیالیست‌هاو کمونیستهای‌جان‌در کف‌نهاده‌ـ نویسندگان‌نامورـهنرپیشگان و دانشمندان ـ خانواده های اصیل‌که سامان وزندگانی راگذاشته وقانعند که جانی بسلامت بدربرند . محرومیت های مادی مردم را نسبت به اختناق

آزادی حساس تر میکند وهمینکه هیتلر با این بیزاری مردم روبرو میشود یك مبارزه مرتب برضد اشخاصیکه مدتها است برای آنها خط و نشان کشیده شروع می کند واین اشخاص را بجرم آشوب طلبی و انتقادهای بیجا از دولت متهم و گرفتار میسازد .

مساحت بازداشت گاه های عمومی که درنقاط بائر کشور تهیه شده روز بروز زیادتر میگردد و سیم های خاردار که درپیرامون آنها گذاشته شده عقب‌تر میرود . از کشورهای دیگر روحانیون عالی مقام و سیاسیون و اقتصادیون که همه ایشان هم باجنبش ناسیونال سوسیالیست مخالف نیستند مصرانه به هیتلر گوشزد می کنند که لازم است اوضاع داخلی را منظم و حزب خود را تهذیب نماید تا عملیات خود را با مقررات قانونی وفق‌دهند . ضمناً روزبروز آلمان خرج و دخل کردن بودجه کشور را مشکلتر میبیند و دکتر شاخت[1] رئین بانك کوشش میکند که قرضه ای را برای آلمان از کشورهای بیگانه فراهم کند .

شاخت ـ . . . . آقای پارادی[2]، پیشنهاد ما این بود .

پارادی ـ آقای دکترشاخت ، پیشنهاد شما خیلی هم جالب توجه است ولی بدبختانه بجهاتی آلمان را نمیتوان مملکت مناسبی برای سرمایه گذاری و دادن قرضه دانست .

شاخت ـ برای چه ؟

پارادی ـ شاخت عزیزم ، من که مقصودم فریب دادن شمانیست . اول آنکه

(1) Dr. Shacht (2) Mr. Paradise

عقیده و افکار عامه را باید در نظر گرفت . بعضی ازهمین تدابیر که میتوان آنها را تدابیر بدوی نامید متاسفانه نتایج سیاسی خوبی نداده اند . دوم انکه ما میدانیم و شماهم میدانید که سپاهیان حمله عموماً نـاراضی هستند و حتی شنیده میشود که ممکن است یك شورش دوم باره ای پدید آید .

شاخت ـ آقای پارادی ، بطور خیلی محرمانه بشمـا بگویم که خود ژنرال بلومبرگ و آقای تایسن هم چندان از اوضاع سپـاهیان حمله رضایت ندارند و در نتیجه طولی نخواهد کشید که اقدامـات اساسی برای تقلیل سپاهیان حمله بعمل خواهند آورد .

پارادی (باخون سردی) ـ اقدامات اساسی ؟ خوب ، متشکرم آقای دکتر شاخت من پیشنهاد شما را با خود میبرم که مورد مطـالعه قرار گیرد و تصمیمی راجع بامکان دادن وام دیگری بآلمان گرفته شود .

دکتر شاخت ـ سپاسگزارم . روز بخیر

پارادی ـ مرحمت سرکار زیاد (درفکر فرو رفته) ـ اقدامات اسـاسی ، مقصودش چیست ؟



شایعات و اختلاف عقیده زیـاد است . مردم عموماً حس می کنند که اوضاع به بحران رسیده است . درقصرها درمهمانخانه های بزرك و در باشگاه ها اخباری نشر میشود که هوارا مسموم میکند .

آقای ویزگی[1] ـ شنیده ام که سرلشکر شلایخر[2] دوباره روی کار آمده و
میگویند دیداری از ارنست رهم خواهد کرد. گویا میخواهد
اتفاقی بیفتد ولی البته نشنیده بگیر.

آقای نیز[3] ـ البته!

آقای آین[4] ـ رفیق، بین خودمان باشد. میگویند شلایخر ورهم باهم ساخته اند
این آنرا معاون صدراعظم وآن اینرا وزیر دفاع خواهد کرد.
خوب درست کرده اند ولی البته نشنیده بگیر.

آقای نیز ـ پرواضح است!

آقای آوس[5] ـ رفیق، صدایت درنیاید میگویند پاپن و گورینگ با هم راه
افتاده اند. شلایخر که میزند برای مقام ریاست و رهم هم که
تا حلقوم در پست وزارت دفاع فرو رفته عجب طوفانی خواهد
شد! اما البته نشنیده بگیر

(صدای رفت وآمد اتوموبیلها)

آقای نیز ـ آقای پاسبان، خواهشمندم یك اتوموبیل کرایه ای برای من
پیدا کنید. ممکن است عجله کنید؟

پاسبان ـ بچشم آقا! (سوت میزند) حاضر است بفرمایید

دختر آشنا ـ عزیزم احتیاج به اتوموبیل نداری، نزدیك است

آقای نیز ـ کجا نزدیك است؟

دختر ـ اداره آگاهی. مگردرخیابان ویلهلم نیست؟

---

(1) Weisgei (2) Schleicher (3) Nase (4) Ein (5) Aus

آقای نیز ـ چطور فهمیدی که من میخواستم باداره آگاهی بروم ؟

دختر ـ از قلب و خون خودم احساس کردم. بله از خون پاك آریایی که در شرایین من روان است فهمیدم .



کم کم جنبشی در اوضاع پیدا میشود . ارتش طرفدار خدایان آلمان یعنی صاحبان صنایع و بانك دارها و ملاکین است . گوبلس باکمك همان سپاهیان حمله ناراضی برعلیه آنها اقدام میکند لکن هیتلر بآن دسته ازاعیان واشراف که با اودوستی وآشنایی‌دارند وفادار میماند . اگر بخواهد بارهم وسپاهیان حمله مخالفت کند ممکن‌است کارخطرناك شود ولی‌مخالفت باطبقه متنفذ وملاك وپولدار خطرناکتراست

دراین‌اثناء فرانزفان‌پاپن‌نماینده طبقه اشراف و ملاك‌ها و بازرگانان محافظه کار بیکار ننشسته است.

در ژوئن ۱۹۳٤ پاپن هیندنبرك رئیس جمهور را درنیودك[1] ملاقات و بعضی‌مطالب را بوی‌گوشزد مینماید .

پاپن ـ قوانین‌ناقصند، مردم فشار اقتصادی را احساس میکنند، زور و بی عدالتی درهمه جا حکم فرما است و دیگر پرده پوشی و ظاهرسازی مردم را قانع نمیکند .

هیندنبرك ـ راستی می‌گویی فرانز ؟ آنچه گفتی حواس مرا بکلی پریشان کرد . من نمیدانستم . خوب، چه باید کرد ؟

(1) Neudeck

پاپن ـ به ترکیب هیتلر که دست نمیتوان زد ولی باید از وحشیانی چون رهم و گوبلس جلوگیری کرد . وجود اینها برای همه خطرناك‌است

هیندنبرك ـ فرانز ، راستی من نمیدانستم . . . .

پاپن ـ جلو آزادی گفتار و آزادی انتقادات را اینطور گرفتن اسم آلمان را درخارجه لکه‌دار کرده است . البته مقصود از تجدید حیات ملی‌هم بطوری که ما تصور میکردیم این نبوده است .

هیندنبرك ـ تجدید حیات ملی ؟ اسم آلمان در خارج لکه دار شده است ؟ نه نه ! فرانز ، بخدا راست میگوبی . چه باید کرد ؟

پاپن ـ من درنظر دارم که درآینده نزدیکی نطق مهمی ایرادکنم این نطق ممکن است انعکاس بسیار سختی داشته باشد و در اینصورت آقای رئیس جمهورازشما خواهش‌دارم که مرا حمایت ومساعدت فرمایید .

هیندنبرك ـ نطق مهم . . . . بله ، البته . حمایت ؟ البته . من حمایت خواهم کرد . . .



یکشنبه ۱۷ ژوئن ۱۹۳٤ فرانز فان پاپن در دانشگاه ماربورگ[1] در حضور جمعیت مشتاقی نطق تاریخی خود را ایراد می کند و نطق وی مورد قبول صاحبان صنایع بزرگ و ارتش وهیندنبرگ سالخورده واقع می شود .

پاپن ـ من شخصاً باندازه ای بشخص ادلف هیتلر و عملیات وی مدیونم که

(1) Marburg

ازنظر یك نفرمرد سیاسی گناه بزرگ میدانم که دراین موقع باریك انقلاب آلمان از آنچه گفتنی است فروگذار نمایم . همه میدانیم که در گوشه و کنار شایعاتی هست ولی این شایعات هنگامی که آشکار گرددمانند قطرات رطوبت که روشنایی آفتاب بر آنهابدرخشد بخاروار نابود میشوند. لازم است که قلم آزاد باشد تا مطبوعات بتوانند سرچشمه معایب کارهارا بدولت گوشزد کنند و از وقوع اشتباهات بزرك‌وجریحه‌دارشدن روح انقلاب آلمان جلوگیری‌شود.

اگرارگان[1] های رسمی افکار عمومی این پرده تاریك ومرموزی را که اکنون روح ملت آلمان درپشت آن پنهان مانده از روی‌کار برندارند وظیفه یك سیاست مدار است‌که دامن همت بکمر زده پا میان گذارد وحقایق عریان را ابرازنماید (کف‌زدن‌حضار) - تبلیغ هرقدر قوی باشد به تنهایی نمیتواند اطمینان مردم را جلب کند برای تأمین این منظور و هم برای اینکه مردم برضا و رغبت حاضر خدمت گردند باید اسرار دولت با مردم در میان گذاشته شود نه اینکه با تهدیدو زور نسبت به بیچارگان حس بیزاری آنها بیدار گردد (کف زدن حضار)

یکی از حضار - چشم‌گوبلس کور !

پاپن - بزرگی و مقام از راه تبلیغات بدست نمی آید ومن تکرارمیکنم‌که هرکس دم از ناسیونال سیوسیالیسم میزنند نباید برای پول و مدال و ارتقاء بمقام‌کارکند بلکه باید با فروتنی وبدون عرض اندام‌وظیفه خود را انجام دهد (کف‌زدن‌مردم)

---

(1) Organ (آلت ، وسیله)

یکیٔ از حضار ـ چشم گورینگ کور !
اولی ـ اما چه نطقی ! من تصور نمیکردم پاپن چنین مایه ای داشته‌باشد !
دومی ـ چنین مایه ای هم ندارد ، ادگاریونگ[1] برایش انشاء کرده است
اولی ـ دکتر یونگ منشی اورا می گویی ؟
دومی ـ بله همان دکتر یونگ منشی او .
پاپن ـ مردم میدانند که دولت از آنها توقع فداکاری های سنگین دارد و قول میدهم که برای اینگونه فداکاریها حاضر خواهند بود وبا ایمان وبردباری پیشوای‌خود را پیروی‌خواهند کرد بشرط اینکه درشوری وعمل شریك و صاحب رأی باشند وبمجردی که کسی انتقادی کرد سخن اورا حمل برنیت‌سوء ننمایند ومیهن پرستانی که یأس‌ونومیدی آنها را وادار باظهاراتی میکند دشمنان کشور شمرده نشوند . . .



اکنون درمیان ارتش نازی آشوب و هراس و درمیان رؤسا یك حالت عصبانی و بیقراری فوق العاده حکمفرما است . سرکرده های‌احزاب و صاحبان صنایع و فرماندهان سپاه حمله و گروه اشراف همه ازیکدیگر بدگمان و بیمناك هستند . محافظه کاران میترسند که هیتلر تحت نفوذ رادیکال های سپاه حمله درآید و رادیکال ها بیم آن دارند که هیتلر با سرمایه داران و ملاکین ساخته و سازمان حزب نازی را لو داده باشد . رهم را در اینخصوص می بینند ولی معلوم میشود وی هنوزبه پیشوای خود اطمینان دارد . تسانسور و تبلیغ سبب شایعات بیشماری شده که چون ابر غلیظی آسمان آلمان را پوشانیده است .

(1) Edgar Jung

درپشت پرده گورینگ وهیملر[1] بابیقراری مشغول کشیدن نقشه های خود هستند وهیچگاه هیتلررا آسوده نمی گذارند زیرا میخواهند او دراین نقشه ها شرکت و در اجرای آنها ایشانرا پشتیبانی نماید. باز خبرهایی هست و اتفاقاتی ممکن است روی دهد ولی هیچکس نمیداند که چه اتفاقاتی است وکی یا چگونه خواهد بود

دختر تلفن چی ـ وصل کردم.

گورینگ (آهسته) ـ هلو! اداره آگاهی؟ سرلشکر گورینگ صحبت می کند. زود وصل کنید باطاق آقای هیملر. هلو هیملر[1] گوش کن! پیشوای آلمان هنوز نتوانسته است تصمیمی بگیرد میفهمی؟ ـ (آهسته تر) من تصور میکنم این خطری راکه موجود است ما میتوانیم بپیشوا حالی و جنبه فوری و تهدید آمیز آنرا وانمود کنیم. می فهمی چه میگویم؟ اگر از طرف اداره آگاهی باو اطلاع داده شود که رهم درصدد راه انداختن کودتایی است قیامت خواهد شد. بالاخره ما هم وظیفه ای داریم که باید بدان عمل کنیم وشاید هم حقیقت داشته باشد.... گفتی چه خواهد شد؟ نه‌نه.... گریه انداختن ادلف که همیشه برای ما میسر است. ما میخواهیم ایندفعه اورا بکاری بالاتر از گریه وادار کنیم و حتماً هم انجام خواهد داد. موافقی؟ بسیار خوب. من الان آنجا می آیم و فوراً صورت

(1) Himmler

اشخاصی‌را که میخواهیم باتفاق حاضرخواهیم کرد . بسیارخوب هیل هیتلر ؟



ناگهان ضربت زده میشود . بامداد روز سی‌ام ژوئن ۱۹۳۳ است . از کوچه هـای دهاتی که مردم آنها هنوز درخوابند یك قطار اتوموبیل بطرف‌جنوب‌حرکت‌می کند . دراتوموبیل اول هیتلروگوبلس پهلوی‌یکدیگر نشسته اند . در اتومبیل دوم سرگرد بوخ[1] رئیس دادگاه حزب نازی‌نشسته است و در اتوموبیلهای دیگر عده ای از معتمدین سپاهیان حمله که گارد ویژهٔ هیتلر هستند سوار شده و نشان مرگ را برجامه خود دوخته اند . هیتلر خاموش نشسته است . در نزدیکی آسایشگاه هانزل‌باور[2] در دامنه آن قسمت از جبال‌آلپ که در باویر واقع اند اتوموبیلها می ایستند

(صدای کوفن‌در)

صدا از بیرون ـ ارنست رهم ! در را باز کن !

رهم (باچشمان خواب آلود) ـ چه‌ساعتی‌است ! (بساعت‌نگاه کرده)شش ونیم است .

(صدای کوفتن‌در برای دومین‌بار)

صدا از بیرون ـ زودباش ! در را بازکن !

رهم ـ کیست !

هیتلر ـ ادلف هیتلر است . بازکن ! (درباز‌میشود)

رهم (درحال‌خمیازه) ـ ادلف ، تویی ؟ من باین زودی منتظر تو نبودم !

---

(1) Major Buch (2) Hanselbauer Sanatorium

هیتلر ـ ای سگ نجس ، تو میخواستی مرا از میان ببری؟ الان خودت را بزندان خواهم فرستاد !

رهم ـ ولی . . . . . .

هیتلر ـ ای خائن پست فطرت !

رهم ـ ولی . . . . . .

هیتلر ـ سرگرد ، هینز[1] را پیدا کردند؟

بوخ ـ بله ناجی من ، اورا در اطاق روبرو یافتیم والان دراتومبیل است

هیتلر ـ این شخص را ببرید پایین !

بوخ ـ یا اله ! زودباش ! ـ آقای دیتریخ[2] خواهشمندم بمرکز ستاد پیراهن سیاهان تلفن کنید که فوراً مقدمات کار را فراهم کنند . تلفن همین جا پهلوی تخت خواب است ـ یا اله زود باشید ! تا عصر نمیتوانیم منتظر باشیم .



ردیف اتومویبلها دوباره دراین صبح زود بطرف شمال حرکت میکند و گرفتاران را بدون سروصدا دربیرون شهر مونیخ برده سوی قتل گاه می کشانند .

پاسدار اول ـ در شرقی است . سروان رهم وارد میشود

پاسدار دوم ـ حیاط زندان است . سروان رهم وارد میشود

پاسدار سوم ـ طبقه اول زندان ـ سروان رهم بالا می آید

پاسدار چهارم ـ طبقه دوم . آقای سروان رهم هستند ؟ اطاق شماره هفتاد و سه .

---

(1) Heines (2) Dietrich

سرباز گارد حمله ـ بفرمایید ، داخل شوبد . روی لبه تختخواب یك هدیهٔ کوچکی برای سرکار گذاشته شده است .

رهم ـ این هدیه چیست !

سرباز ـ یك هفت‌تیر . مواظب باشید چون سرداست دندانهایتان بهم‌نخورد

رهم ـ اگر ادلف میخواهد من کشته شوم خودش باید بدست خودش مرا بزند ـ (باخود) شاید اگر با ادلف حرف بزنم . . . . . . ولی خیر ! نخواهد آمد ! به بینم شاید گوبلس که خودش داشت مقدمـات یك انقلاب دیگری را فراهم میکرد بیاید . ولی گمان میکنم او هم رفیق نیمه راه است و اینجا نخواهد آمد . گورینگ رفیق هوانورد من هم گوشش باین حرفها بدهکار نیست. آن دوست مشفق ـ دستگاه بلندگو ـ هم خاموش شده وادلف یار نازنینم هم مرا فراموش کرده است .

سرباز ـ منتظر چه هستید ؟

رهم (آهسته) .. من هیچ چیز جز جنگ کردن نمیدانم . مملکت من‌جبهه وزندگانی من سراسرجنك بوده وصلح تغییری درمن نداده‌است من همیشه پابست زندگانی نظامی ومیهن پرستی نظامی‌ورفاقت نظامی بوده ام . در ۱۹۱٤ برای میهن خود بادنیا جنگیدم در ۱۹۱۹ بفرمان ژنرال وان‌اپ برضد شورشیان نوامبر جنگیدم و در۱۹۲۳ برای‌خاطر ادلف هیتلر با کمونیستها ویهودیها وحکومت خیانت‌کار برلین جنگیدم . کوچه ها سنگروخانه های مردم

سربازخانه های من بودند . آری رفاقت نظامی ، تندی نظـامی ،
عدم توجه بخوب وبد با روح نظامی! من برای ادلف هیتلر ارتشی
تشکیل دادم و رفاقت خود را بوی تقدیم کردم . اوهم درعوض
بمن هفت تیر میدهد تاخودکشی کنم .

سرباز ـ منتظر چه هستید ؟

رهم ـ بیرون چه خبر است ؟ صداهایی میشنوم . مثل اینست که فرمان‌هایی
داده میشود ! آه این چه صدایی بود ؟ آیا دارند هینز وشنیدهوبر[1] و
دیگران را تیرباران می‌کنند؟ مرا که یکنفر وزیر کشور آلمان
هستم مسلماً نمیتوانند اعدام کنند ! (پس از تأمل) شاید هم میتوانند ! ؟

سرباز ـ منتظر چه هستی ؟ بسیار خوب حالا که ابا میکنی بیاتوی حیـاط
تا آنچه که خودت انجام نمیدهی ما برایت انجام دهیم .

سرگرد بوخ ـ دست و پایش را ببندید و تکیه اش را بدیوار بدهید !

رهم ـ آقای سرگرد ، نوبت شماهم خواهد رسید

بوخ ـ آتش بالختیار ؟

رهم ـ احمق بزن ! چرا معطلی ؟

بوخ ـ امر پیشوا است . آتش ! هیل هیتلر !

(صدای تیراندازی دسته جمعی وپس ازآن سکوت)
(صدای صحبت وخنده درپشت صحنه)

نازی اول ـ چه پسر خوبی است ! بچه جان ، سه آب جو دیگرزود بیار

نازی دوم ـ آی ! جلوش را بگیر !

---

(1) Schneidhuber

نازی اول ـ بپا ، احمق ، آبجوم را ریختی !

نازی دوم ـ نگاه کن ! جورابش سوراخ است ، نگذار برود !

نازی اول ـ الان اورا میگیرم . . . . خیرنه‌بینی ، مثل گربه چنگال میزنند دستم را خراشید ! (خنده)

سرباز گارد حمله (درمستی) ـ اعدامش کنید ! امر پیشوا است هیل هیتلر ! غژ !

نازی اول (درهوشیاری) ـ چه گفتی ؟

سرباز مست ـ گفتم امر پیشوای آلمان است . آتش ! غژ !

نازی اول ـ مقصودت چیست ؟

سرباز مست ـ امروز تمام کارم همین بود . همه را درپشت زندان اشتادلهایم[1] تیرباران کردم . دیگر انگشتم از بسکه روی ماشه تفنگ فشار داده حرکت نمی کند . نگاه کن !

نازی اول ـ چه میگویی ؟ احمق مست ! کی ها را تیرباران میکردی ؟

سرباز مست ـ رؤسای پیراهن سیاهان را ! امر پیشوای آلمان است . هیل هیتلر ؟ آتش ! غژ ! ساعت های متوالی . هدف تکیه بدیوار . نشانه روی بسر یا بسینه . امر پیشوا است . آتش ! غژ !

نازی دوم ـ فریتز ، ولش کن ، احمق را ! ازبس خورده پاتیل است .

نازی اول ـ صبر کن ، من اینجور سرم نمی شود . چه اشخاصی را تیرباران کردی ؟ بگو ، کی ها بودند ؟

سرباز مست ـ ده ها نفر ، دسته دسته ! پیشوای آلمان خودش با چکمه و

---

(1) Stadelheim

کمر وشلاق کامل عیار حاضر بود . اگوست شنید هوبر[1] یکی از رؤسای ارشد حزب نازی . غژ ! هنس فان هایدبرك[2] یکی دیگر ازرؤسای‌حزب که یك‌دست هم نداشت . غژ ! اشمیت[3] یکی دیگر از همان رؤسا. غژ ! لاش[4] یکی دیگر . غژ ! ارنست رهم . غژ !

نازی دوم ـ ارنست رهم ؟ صمیمیترین دوست پیشوا ؟

سرباز مست ـ البته برای‌تو خنده‌آور است ارنست‌رهم فرمانده کل‌سپاهیان حمله ! می گفتند درلیخترفلد[5] هم امروز روز قصابی بوده است . ساندرز[6] رئیس حزب غژ ؟ هافمن[7] رئیس دیگر حزب . غژ ! کارل ارنست رئیس دسته پیراهن سیاهان برلین . غژ ! این یکی خیلی خوشمزه بود . پیش‌ازآتش فریاد زد « هیل هیتلر » ولی فایده‌ای نبخشید ! امر پیشوای آلمان است . هیل هیتلر ! آتش !

نازی دوم ـ میترسم ، فریتز !

نازی اول ـ میترسی بخت بانو یاری نکند ؟

نازی دوم ـ میترسم نوبت من هم برسد !

نازی اول ـ شما را بخدابیایید از اینجا فرار کنیم .

سرباز مست (باقاه قاه خنده) ـ ما آنها را بدیوار تکیه داده مثل گنجشك میزدیم . صدها نفر ! رفقای خود پیشوا ! امر پیشوای‌آلمان است هیل هیتلر ! آتش ! غژ !

---

(1) August Schneidhuber (2) Heydebreck (3) Schmidt
(4) Lasch (5) Lichterfelde (6) Sanders (7) Hoffman



هیتلر توسن اعدام را سر داده و دیگر جلو آنرا نمیتواند بگیرد. کشتارهایی میکند ازروی حساب چون اعدام کورت فان شلیخر[1]. کشتار هایی میکند از روی ترس چون اعدام گرگور اشتراسر[2] ستوان قدیمی هیتلر. کشتار هایی میکند برای انتقام چون اعدام ادگار یونگ[3] انشاء کنندهٔ نطق معروف فان پاپن درماربورگ. خلاصه مقصر و بی گناه صد تا صد تا اعدام میشوند و برسر قبر آنها که هنوز خشك نشده هیتلر چنین فریاد میزند: —

هیتلر —فرونشاندن طغیان وشورش همیشه بوسیله مجازات واعدام‌اشخاص میسر گردیده است. من‌الزامی‌ندارم‌رسیدگی کرده به بینم کدام یك از این آشوب طلبان و مخربین اوضاع و مسموم کنندگان اذهان عمومی در این مجازات بیشتر مصیبت دیدند.

گورینگ — پیشوا از همه نیرومند تراست از این سبب مردم اورا دوست دارند. ازطرفی مشت های وی آهنین است واز اینرو ملت باو اطمینان‌دارد وهمین‌اطمینان است که‌آلمان‌را متحد نگاه‌میدارد. ناجی آلمان بادلی چون کوه و اراده‌ای آهنین وطبعی تند و با حرارت‌وقلبی بارأفت کارهای‌شگرف‌انجام میدهد. توکل‌باو یگانه تکیه‌گاه‌زندگی ما است. هرکس‌جرأت‌کندکه درایمان مانسبت بوی رخنه‌ای ایجاد نماید باید نابود گردد. چنین شخص را دیگر

(1)Kurt von Schleicher (2)Gregor Strasser (3)Edgar Jung

آلمانی نباید دانست. ازقوی تاضعیف، ازسرباز تاوزیر همه مخلوق ارادهٔ پیشوای آلمان هستیم تنها چیزی که اهمیت دارد اینست که پیشوا بما اطمینان داشته باشد. اطمینان او بما مارا نیرومند ترین مردم روی زمین خواهد ساخت. اما اگر این اطمینان سلب شود ماهیچ خواهیم بود وچنان درگرداب بدبختی وظلمت فرو خواهیم رفت که نام ونشانی ازما درخاطرهٔ عالم انسانی باقی نخواهد ماند **زیرا آلمان یعنی الف هیتلر** .

بخش پنجم ـ سایه گسترده میشود



بهار ۱۹۳۳ . حزب نازی در آلمان زمام امور را در دست گرفته و احزاب مخالف را درهم شکسته وازمیان برده است . اتحادیه‌های کارگران و اصناف را جبراً منحل کرده و اصول پارلمانی آلمان را در آرامگاه ابدی قرار داده اند . اختیارات مطلق در دست ادلف هیتلر دیکتاتور آلمان سوم میباشد .

در مدت کمی آلمانها بزندگی تازه و غریب خویش عادت میکنند . این زندگی عبارت است ازامیدهای بلند که با ترس آمیخته شده ومرامهای عالی که در بوق زده میشود ولی انعکاسی جز تردید و نجوا در مردم تولید نمیکند .

مرد ـ اما عزیزم در حقیقت هیچ جای تردید نیست که پیشوای ما تمامی ملت آلمان را با هم متحد کرده است !

زن ـ ظاهراً همینطور است . چیزی که هست افراد آلمانی با هم سازش ندارند .

مرد ـ مقصودت چیست ؟

زن ـ پیش از این ما با مردم معاشرت داشتیم و ازدیدار دوستان و آشنایان بهره مند میشدیم ولی امروز جرأت نمیکنیم با آنها مراوده نماییم مبادا چیزی رخ دهد که مورد پسند پیشوا نباشد .

مرد ـ هس ! عزیزم ! برای خاطر خدا از این صحبتها نکن !

دختر (برفیقش) ـ نه ، خیلی متاسفم که با تو نمی توانم بیرون بیایم زیرا من یهودی هستم .

پسر ـ چرا بی پرده بمن نگفتی ؟

دختر ـ تو چرا از خون خودت نپرسیدی ؟ مگر بنا نیست که خون آلمانی پاك یهودی را از غیر یهودی تشخیص دهد ؟

پسر ـ دختر جان ، هس ! تورا بخدا سکوت کن !



ضمناً در خارج آلمان اتفاقات تازه‌ای رخ میدهد . نازی های اطریش بر اثر تبلیغات آلمانی و با مساعدت پولهای آلمانی برضد دلفوس[1] صدراعظم اطریش قیام و اقدام میکنند .

هر روز در یك نقطه بمبی میترکد یا جایگاههای تلفن عمومی را آتش میزنند ویا پلها و خطوط راه‌آهن را خراب میکنند . حکومت دلفوس هم با کمك و حمایت موسولینی هرروز قدمهای جدی تری برضد نازیها برمیدارد ازطرفی هم آلمان هنوز تسلیحاتش برای اقدام بیك جنك اروپایی کافی نیست وازهرطرف دشمنانی دارد . لذا ملاقاتی بین دو دیکتاتور مقرر

(1) Dollfus

میگردد و شهر زیبای ونیس را برای این دیدار معین میکنند. هیتلر از موسولینی قول مساعدت و پشتیبانی میخواهد بگیرد و موسولینی از هیتلر تقاضا دارد که چشم از اطریش بپوشد.

ایتالیایی ـ جی نتا[1]، جی‌نتا! روزنامه را دیدی؟ باین تصویر نگاه کن. پیشوای ایتالیا در لباس سیاه نظامی و هیتلر با پالتو بارانی. نگاه کن زیر تصویر نوشته شده «هیتلر به پیشوای آلمان قول‌میدهد که از هرگونه دعوی نسبت به اطریش دست خواهد کشید». چه فتح شایانی نصیب پیشوای ما شد!

آلمانی ـ گرت‌خن[2] گرت‌خن! روزنامه را دیدی؟ باین تصویر نگاه کن. لبخند پیروزی نشانی بر لبهای پیشوای ما نقش بسته در حالی که موسولینی میکوشد با تهدید این تبسم را بی اثر نماید. نگاه کن زیر تصویر نوشته شده «فتح شایانی نصیب پیشوای آلمان شده است».

بچه ـ بابا جان، این فتح شایان چیست؟

پدر ـ آه! فتح شایان! توضیح مفصل لازم دارد نمی بینی من‌حالا مشغولم؟ چرا نمیروی با سربازهای چوبیت بازی کنی؟

بچه ـ بابا جان، چگونه پیشوا این فتح را کرده است؟

پدر (باخود) ـ چه گیری کرده ایم! (به بچه) همانطور که در روزنامه مینویسد بوسیله شخصیت خود فاتح شده است.

---

(1) Ginetta (2) Gretchen

بچه ـ شخصیت پیشوا چه معنی دارد ؟

پدر ـ شخصیت . . . . چه کار داری اینهمه روده درازی میکنی ؟

بچه (پس از اندك تامل) ـ ها ! خودم میدانم . « شخصیت پیشوا همه چیز را فراهم میسازد و هر کس فقط به چشمان او نگاه کند این شخصیت را درك خواهد کرد» این مطلب را درمدرسه بما گفته‌اند .

پدر ـ چرا باقی آنرا در مدرسه یاد نگرفتی ؟

بچه ـ باقی آنرا هم یادگرفته ایم . پیشوا هرچه را که بگوید خواهد کرد میکند .

پدر (بی‌حوصله شده) ـ خیلی‌خوب ، خیلی‌خوب ، پیشوا هرچه وعده کرد انجام خواهد داد (صدای عبور و مرور)

کارگر اول ـ نزدیك بود واگن ما با واگن دیگر تصادف کند خدا را شکر بخیر گذشت . بد میشد همان روز اول دیر سرکار حاضر شوم

کارگر دوم ـ مگر امروز روز اول است سرکار میروی ؟

کارگر اول ـ بله من حالا کار تازه‌ای دارم . درکارخانه گاز فلوریدزدرف[1] کار میکنم .

کارگر دوم ـ از پول مول چه خبر !

کارگر اول ـ بد ـ من اول در استیریا[2] با کوهستانی های آلپ کار میکردم

کارگر دوم ـ کوهستانی های آلپ ؟

کارگر اول ـ بله در شعبه فولاد سازی آلمان در اطریش کار میکردم . کار و بارم هم خوب بود ولی طولی نکشید که امر صادر شد همه

(1) Floridsdorf (2) Styria

کارگرانی را که جزو نازی های اطریش نیستند از کار منفصل کنند . این بود که من کارت انفصال خود را گرفته به وین آمدم بنظر من بوی خوبی از اوضاع نمی آید .

کارگر دوم ـ از کجا فهمیدی ؟

کارگر اول ـ این کارخانه ای را که من در آن کار میکنم تبدیل بیك زرادخانه جهت نازی ها کرده اند وهمه تابع دستورهای اتحـ فولادسازی آلمان هستند . میدانی من چه فکر میکنم ؟

کارگر دوم ـ نه ! چه فکر میکنی ؟

کارگر اول ـ من تصور میکنم ادلف کارهایی خواهد کرد

کارگر دوم ـ راستی اینطور فکر میکنی ؟

کارگر اول ـ بله اینطور فکر میکنم .

کارگر سوم ـ ولی هیتلر همین چندی پیش قول داد که طمعی به اطریش نخواهد داشت !

کارگر اول ـ هیچوقت شنیده ای که هیتلر بقول خود وفا کرده باشد ؟ این قول را برای این داد که دست و پایش بازتر شود .

کارگر سوم ـ از یك مملکت ورشکسته ای چون مملکت ما چه میخواهد ؟

کارگر اول ـ اولا الحاق اطریش به آلمان بدون خونریزی تأثیر زیادی در اوضاع خواهد داشت ثانیاً فراموش نکنید که آلمان دارای زغال سنك و اطریش دارای کانهای آهن است . چه از این بهتر ! ثالثاً کارخانه های ما بسیار مورد احتیاج آلمان است .

کارگر سوم ـ پس از الحاق اطریش چه خواهد کرد ؟

کارگر اول ـ جواب این پرسش اگر به نقشه نگاه کنید ساده است. گرفتن اطریش اورا بدروازه عقبی چکوسلواکی خواهد رسانید. میدانی من چه فکر میکنم ؟

کارگر سوم ـ چه فکر میکنی ؟

کارگر اول ـ تصور میکنم هیتلر دست بکار خواهد شد !

کارگر سوم ـ راستی اینطور تصور میکنی ؟

کارگر اول ـ بله هیتلر اقداماتی خواهد کرد !

بلیط فروش ـ ایستگاه فلوریدزدرف !

کارگر اول ـ بساعت تو چه وقت است ؟ من باید عجله کنم

کارگر دوم ـ زودباش !

کارگر سوم (ازدور) ـ زودباش !

دختر تلفن چی اول (بههمکارش) ـ زود باش عمارت صدراعظم را بده

دختر تلفن چی دوم ـ حاضر است .

تلفن چی اول ـ آقای دکتر سیدل[1] اتصال دادم صحبت کنید .

دکتر سیدل ـ هلو ! اینجا شهربانی است . دکتر سیدل رئیس شهربانی صحبت می کند . میخواهم با آقای دکتر دلفوس صحبت کنم . زود وصل کنید ! هلو ! آقای صدراعظم ! گوش کنید ! نازیها قیام کردهاند ! کامیون ها پر از شورشیان است که توی خیابانها یورش میکنند ماتمام نقاط عمده شهررا تحت نظر گرفتهایم . . . . فرمودیدبخود

(1) Dr. Seydl

عمارت صدارت عظمی هم عده بفرستیم ؟ ... چه عرض کنم . اگر ما بتوانیم عده پاسبانان را درمیدان میکائلر[1] نزدیك عمارت شما تمرکز دهیم .... بسیار خوب ، به‌آنجا هم‌عده خواهیم فرستاد ولی گمان نمیکنم خطری متوجه آنجا باشد ...

(صدای تلفن می خوابد وصدای در زدن بلند میشود)

کاروینسکی[2] ـ آقای دکتر دلفوس ؛ آقای دکتر دلفوس ؟

دلفوس ـ چه میخواهی ؟

کاروینسکی ـ حضرت اشرف ! چند نفر بزور وارد عمارت شده و ازپله‌ها بالا می آیند !

دلفوس ـ کجا هستند ؟

کاروینسکی ـ تا فرصت باقی است زود باشید باطاق بایگانی فرار کنید !

پلانتا[3] ـ رفقا از اینطرف بیایید ، دلفوس اینجا است !

دلفوس ـ افسوس ! کار از کار گذشت !

کاروینسکی ـ عجله کنید !

پلانتا ـ احمق خفه شو !

دلفوس ـ اسلحه را بزمین بگذارید ! (صدای تیر شنیده میشود)

کاروینسکی ـ آقای دکتر دلفوس ، زخمی شدید ؟ تلفن کنم دکتر بیاید !

پلانتا ـ از جایت تکان نخور !

دلفوس ـ ولی من تیر خورده ام بگذارید دکتر خبر کند !

پلانتا ـ بچه ها بلندش کنید و روی نیمکت بخوابانیدش !

---

(1) Michaelerplatz (2) Karwinsky (3) Planetta

دلفوس ـ اگر دکتر را از من مضایقه می کنید اقلا بگذارید کشیشی به بالینم بیاید

پلانتا ـ هیچکس الان اجازه دخول باینجا ندارد .

دلفوس ـ خون از من جاری است . بگردنم نگاه کنید !

پلانتا ـ گفتم کسی حق ندارد اینجا بیاید . اکنون کاربدست ما نازیها است !

دلفوس ـ آه ! به بینید چگونه خون از من جاری است !



با این همه شورش نازی‌ها در شهر وین منجربعدم موفقیت میگردد صدها نازی باجورابهای سفید که‌علامت مشخصه‌آنها است بیکاردر کوچه ها ایستاده و رؤسای ایشان هم در عمارت صدارت عظمی محاصره شده اند .

موسولینی فوراً عده زیادی سرباز در برنر[1] تمرکز میدهدوبه هیتلر اخطار می کند که بمحض تجـاوز آلمانها از مرز او نیز ارتش خود را از کوه های آلپ به آلمان سرازیر خواهد نمود . هیتلر که خود را بـا زور روبرو می‌بیند خود را جمع می کند و نازیها عقب می نشینند . قتل دلفوس مورد انکار و بوسیله پیام تسلیت‌آمیزی بدولت اطریش ماست مالی میشود

در داخل آلمان مقام هیتلر متزلزل میشود و در خـارج کشور هم هیچگونه پشتیبانی برای وی باقی نمیماند . ولی روز دوم اوت ۱۹۳٤ یعنی دو روز پس از بدار آویختن اتو پلانتا قاتل دلفوس رئیس جمهور آلمان پل‌فان هیندنبرگ[2] دارفانی را بدرود میگوید و ادلف هیتلرصدراعظم‌آلمان

---

(1) Brenner (2) Paul von Hindenberg

اختیارات کامل و مطلق بدست میآورد .

یك صدا ـ پست صدارت عظمی از این پس با مقام ریاست جمهور توأم و بالنتیجه کلیه اختیارات رئیس جمهور به پیشوا وصدر اعظم آلمان ادلف هیتلر فرمانده کل نیروی مسلح آلمان واگذار میشود !

صدای دیگر ـ شما ای مرد آلمانی ، آیا با این قانون موافقید ؟ آری یا نه ؟

گوبلس ـ تنها خائنین و پست فطرتها جرأت خواهند کرد بگویند نه !

صدای اول ـ کسی که بگوید نه جرأت و حق زیست نخواهد داشت .

صدای دوم ـ فراموش نکنید که ملت آلمان متحد شده اند . به بینید چه اعلامیه‌های حمایت‌آمیزی از مردم رسیده است ! ازقصاب ونانوا و شمع ساز و . . .

صدای اول ـ . . . . دندان ساز و پزشك و آموزگار ووکیل دادگستری . .

صدای دوم ـ . . . پروتستان‌ها وکاتولیك‌ها و کهنه سربازان و شعراء . . . .

گوبلس ـ در ساعت یك بعد از ظهر پیشوا نطق خواهد کرد . در این ساعت آمد و شد و همه وسائط نقلیه متوقف خواهد شد و چرخها از حرکت باز خواهند ماند . در این ساعت یك دقیقه سکوت حکمفرما خواهد بود . عابرین خیابانها کلاه در دست خواهند ایستاد و دستها را بلند کرده پیشوای آلمان ر اسلام خواهند داد .

صدای اول ـ گرفتن آراء عمومی مخفی خواهد بود .

صدای دوم ـ زور و فشاری بررأی دهندگان نخواهد بود .

گوبلس ـ ولی فقط خائنین و پست فطرت ها جرأت خواهند کرد رأی مخالف بدهند .

صدای اول ـ البته نمیخواهید از کار بیکار شوید . چنین نیست ؟

صدای دوم ـ البته نمیخواهیدآزادی خود را ازدست بدهید . چنین نیست ؟

صدای اول ـ البته میخواهید زنده بمانید . چنین نیست ؟



باری انتخابات بعمل می‌آید و معلوم میشود که اکثریت تمام بنفع هیتلر رأی داده و فقط چهار میلیون آلمانی جرأت کرده‌اند که رأی مخالف بدهند . بنابراین‌چون نود در صدکلیه حوزه های انتخابی یا از روی ایمان یا از ترس یا از یأس هنوز حاضرند از هیتلر پشتیبانی نمایند او را دیگر جای بیم و نگرانی باقی نمیماند .

هیتلر ـ چه سعادت شگفت انگیزی است که شخص به بیند ملتش او را بامحبت وصمیمیت پشتیبانی‌می کنند ! با این محبت و صمیمیت عامه است که پیشوایی‌میتواند ملت‌خود را ساعت ها وروزها درتاریکی وسختی رهبری نماید . اکنون سدهٔ نوزدهم باوقایع شوم خود بپایان رسید وآلمان تا هزارسال دیگر رنگ شورش وانقلاب را نخواهد دید . اگربیگانگان تصور کنندکه این چهارمیلیون رأی‌مخالف‌تأثیر مخالفت آمیز و خطرناکی خواهد داشت ما فقط بروی آنها خنده

خواهیم کرد . بعداً خواهند دید که حمله دوم ما این مخالفت را درهم خواهد شکست .



دومین زمستان دیکتاتوری نازی فرامیرسد . کم کم بگوش همه آلمانها فرو می کنند که آلمانی باید جنگجو و سلحشور و سرباز میهن باشد . بطوریکه رؤسای آلمان سوم تفسیر می کنند برای منحرف ساختن فکر توده از فقر و پریشانی یگانه چاره اینست که روح نظامی در ایشان دمیده شود و آن طبقاتی که نازیها همواره منافع آنها را حفظ نموده اند تنها با همین روح نظامی راضی نگاهداشته خواهند شد . برای اصل زاده ها و اشراف آلمانی جنگ افتخارات نظامی دربر دارد و برای حزب نازی کارهای زیادتری میتراشد ، لباسهای بیشتری بآنها می پوشاند و زورگویی و برپشت مردم سوار شدن را بهتر برای ایشان فراهم میسازد . برای صاحبان کارخانه ها و صنایع هم جنگ سفارش توپ و هواپیما و تانك را تأمین میکند ، مواد خام را بیشتر مورد استفاده قرارمیدهد ، بازارهای تازه‌ای برای کالابوجود می آورد و بطور مختصر سرمایه ایشانرا در رشته های تازه و سودمند بکار می‌اندازد .

گورینگ ـ ما خواهان صلحیم لکن دنیا باید بداند که ما برای اینکه صلح را از برای خودمان نگاه داریم نیروی کافی را دارا میباشیم .
ما حاضریم که همّ خود را برای حفظ صلح اروپا مصروف داریم لکن مشروط براینکه ما خودمان در خشکی و دریا و هوا محفوظ باشیم .



ناحیه سار[1] با منافع زرخیز طبیعی و کارخانه های بزرك فولادسازی که دارد در نتیجه اخذ آراء عمومی به آلمان ملحق میشود . دوماه بعددر روز ۱۶ مارس ۱۹۳۵ در تمام پایتخت ها کارهای سیاسی تعطیل میشود و هریك از وزیران و سیاست مداران بعمارت ییلاقی خویش میروند . ناگهان اوقات خوش و بی سروصدای ایشانرا پیشوای آلمان بـا غوغای تازه یعنی الغای ماده خلع سلاح عهدنامه ورسای مشوش میسازد ونظام وظیفه عمومی را اعلام میکند . بدون آنکه از جامعه ملل باکی داشته باشد (زیرا آلمان را از عضویت آن خارج کرده است) و درحالی که کشورهای دیگررا خیال واهی صلح گرفتار خواب غفلت و دچار بی ارادگی و عدم اتحاد نموده است پیشوای آلمان علناً اظهار میدارد که آلمان قصد دارد بنحو اکمل مسلح شود !

حالا دیگر هیولای بزرگ ماشین جنگی آلمان بخوبی در حرکت است . صنایع فولادآلمان بیدادمیکند . ستون سردفترهای شرکت تایسن[2] اقلام شگرفی را نشان میدهد . تانك وتوپ وبمب افکن و رزم ناووتفنگ و مسلسل و مواد منفجره مانند سیل از کارخانه های آلمان بیرون میآید بحدی که جلو آنرا نمیتوان گرفت .

کارگر اول (باسوت تعجب) ـ ای داد ! خدایا !

کارگر دوم ـ مگر چه شده است ؟

(1) Saar (2) Thyssen

کارگر اول ـ نگاه کن به این ورقه جدید ساعات کار !

کارگر دوم ـ تو در چه رشته کار میکنی ؟

کارگر اول ـ من در کارخانه جوشگری بوسیله اکسیژن کار میکنم. دوباره از دست مزد من کاسته اند مگر من میلیونر هستم ؟ !

کارگر دوم ـ غصه نخور ، بزرگ میشوی فراموش خواهی کرد .

کارگر اول ـ حالا مسخرگی کن نوبت تو هم خواهد رسید

کارگر دوم ـ مگر نشنیدی که پیشوای ما در رادیو گفت که باید سوی افتخار و پیروزی پیش رفت . اکنون ما داریم در همان راه قدم میزنیم اینطور نیست ؟

کارگر اول ـ من کهسردرنمیاورم . بله ، پرچمهای جنگی فراوان‌دراهتزاز است وسربازهای وظیفه با بدن‌های سیخ شده و پاهای یکپارچه مشغول قدم رفتن هستند . هواپیماهای جنگی در بالای سر ما پرواز و غرّش می کنند و ارابه های زره پوش زمین خیابان ها را بلرزه درمیآورنداما هرچه ما ادوات جنگی‌بیشتر بیرون میدهیم دستمزد ماکمترمیشود وهرچه بیشترجان میکنیم نمی‌توانیم‌لباس برای مادر بچه‌ها فراهم‌کنیم .

کارگر دوم ـ پس چه خواهی کرد ؟

کارگر اول ـ چه میتوانم بکنم ؟

کارگر دوم ـ اگر پشتت نمیخارد دم دهنت را بگذار و مشغول کارت شو

مباشر کارخانه ـ بله ؟ بله ؟ شما دونفر چه می گفتید؟

کارگر دوم ـ کی ؟ ما ؟ چیزی نمی گفتیم ـ (روبکارگراول) هینر ، ما چیزی گفتیم ؟

(کم کم صدای موزیك رسنوران وصحبت اشخاص شنیده میشود)

جوان ـ . . . . یك بطری هم شراب هایدسیك[1] ازشرابهای انحصاری ۱۹۳٦ بیار . عجالةً کفایت میکند .

دختر ـ عزیزم ، مگر میخواهی جشن بگیری ؟

جوان ـ البته !

دختر ـ چه جشنی ؟

جوان ـ جشن توپ !

دختر ـ توپ ؟

جوان ـ بله توپ .

دختر ـ بسیار خوب . پس این یکی هم بسلامتی توپها ! خداوند بر غرش آنها بیفزاید !

جوان ـ خداوند برتعداد آنها هم بیفزاید !

دختر (آهسته) ـ عزیزم ، یك موضوع هست که من همیشه در خصوص آن تعجب میکنم . پدر تو یکی ازاشخاص بزرگ آلمان است . بگو به بینم عملیات پیشوای آلمان برای او تفاوت و تأثیر زیادی دارد ؟

جوان ـ چه حرفها میزنی ! البته که دارد !

---

(1) Heidsieck

دختر ـ خیلی خوشی !

جوان ـ چرا نباشم ؟ گزارش سالیانه کارخانه های اسلحه سازی کروپ[1] را دیده ای؟ نگاه کن !

دختر (میخواند) ـ « پس از مدتها بیکاری کارخانه ما افتخار دارد که دوباره سفارشها و مقاطعه هایی برای اسلحه سازی ازدولت بگیرد . . . »

جوان ـ نه نه ! اینجا را که من انگشت گذاشته ام بخوان . می بینی ؟ سود سالیانه : در ۱۹۳٤ ٦٧٠٠٠٠٠ مارك ، در ۱۹۳٥ ۹۷۰۰۰۰۰ مارك . چه بنظرت میرسد ؟

دختر ـ من اینهمه صفر را نمیتوانم بذهن خود بسپارم .

جوان ـ بخودت زحمت نده . خلاصه اینکه باباجان فعلا مواد زیادی بدولت می‌فروشد . پس بیا بسلامتی او بنوشیم !

دختر ـ بسیار خوب بنوشیم بسلامتی او و منافعش !

(صدای‌موزیك رسوران محووصدای ازدحام مردم که برای خرید پشت سرهم ایستاده اند شنیده میشود)

پاسبان ـ پشت سرهم بایستید . نوبت را رعایت کنید .

زن اول ـ تا نوبت بما برسد خواربار تمام خواهد شد .

پاسبان ـ پشت سرهم ! نوبت را حفظ کنید .

زن اول ـ مگر نمی فهمی میگویم خواربار تمام خواهد شد ؟

پاسبان ـ خواهش دارم نوبت را رعایت کنید و پشت سرهم بایستید

---

(1) Krupp

بقال ـ همین بود ! دیگر کره نیست ! خانمها ، خیلی متأسفم . تقصیر من نیست ! اما در کشتی بازهم هست . خواهند آورد

زن اول ـ بازهم بدبیاری !

زن دوم ـ آخ پایم ! سرما پایم را زده است !

زن اول ـ کره بتو دادند ؟

زن دوم ـ کره کجا بود ؟ من تا نزدیك دردکان رسیدم ولی تمام شده‌بود و آن پیرزنی که جلو من ایستاده بود ـ مادام مولر ـ همینکه خواست برگردد چنـان پاشنه کفشش را روی پنجه پای من گذاشت که دلم بدرد آمد و هرچه از دهانم درآمد باو گفتم

زن اول ـ هیچ غرابتی ندارد . هر روز همین بساط است زنبیل را میاوریم بازار و پس از مدتی انتظار خـالی برمی‌گردانیم ! چه زندگانی تلخی !

زن دوم ـ بدبختی من بیشتر است ! فرضاً هم اگر بقال خواربار را تمام نکرده بود من که با این حقوق های شوهرم نمیتوانستم بخرم !

زن سوم ـ باید از پیشوا ممنون باشیم که شوهرهای ما اقلا بیکار نیستند .

زن اول ـ من یك فکر تازه ای بنظرم رسید . خانمها گوش کنید . بیایید همه با هم زنبیلهای خالی را بدست گرفته یك اعلان بزرگی‌باین مضمون «باید از پیشوا ممنون باشیم» روی آنها بچسبانیم ودنبال هم توی خیابانها راه بیفتیم .

زن سوم ـ گفتی چه بچسبانیم ؟

زن اول ـ « ما باید از پیشوا ممنون باشیم »

زن سوم ـ روی زنبیل ها ؟

زن اول ـ بله روی زنبیل ها .

زن سوم ـ ولی ما که در زنبیل ها چیزی نداریم !

زن اول ـ مطلب درهمین جا است . حالا فهمیدی ! ما باید از پیشوای خود ممنون باشیم و حال آنکه در زنبیل های خود چیزی نداریم !

گوبلس ـ ما صفحات تازه در تاریخ باز می کنیم با کره کاری نداریم . بدون کره میتوان گذران کرد ولی زندگی بدون توپ و تفنگ محال است . آیا روزی که بسرزمین ما حمله شود با کره میتوانیم از خود دفاع کنیم ؟ گروهی را عقیده اینست که جامعه ملل حامی وجدانی جهان است ولی من ترجیح میدهم که برلوله توپ تکیه کنیم .



قدم بسوی افتخار !

هیتلر در کتاب نبرد من مینویسد « سیاست داخلی یکنفر پیشوا ساختن شمشیر نیرومند و سیاست خارجی وی حفظ آن شمشیراست » .

دشمنان هیتلر درنتیجه کوته نظری وترسویی و نداشتن عزم راسخ قافیه را میبازند . فرانسه در عرصه این شطرنج مات است وانگلیس هم مانند کسی که کیش خودرا میخواهد تغییر دهد تا حدی متمایل به همکاری

با نازیها میگردد . لهستان با آلمان دم از دوستی میزند و ایتالیا هم دارد خیال تسخیر حبشه را درسر می پرورد . تنها یك پیشامد بین المللی است که نگرانی واقعی را در برلین موجب میگردد و آن پیمان اتحاد تازه ایست که در میان فرانسه و جماهیر شوروی بسته شده است . با این همه هیتلر غفلة در هفتم مارس ۱۹۳٦ بدون آنکه بعهدنامه های ورسای و لکارنو وقعی بگذارد تجدید تسلیحات و تشکیلات نظامی را درناحیه راین[1] اعلان می کند . (همهمه گروهی شنیده میشود)

میهن پرست اول ـ هانس[2] نگاه کن ! بیست و پنجهزار نفر سرباز با ساز و برگ کامل از روی پلهای راین عبور میکنند !

میهن پرست دوم ـ کیست که بگوید اقتدار و افتخار را نباید فوق نان و کره دانست ؟

میهن پرست اول ـ این اقدام فرانسوی ها و روسها را سر جای خود خواهد نشانید .

میهن پرست دوم ـ این اقدام به بلشویکها و احزاب آزادی خواه ارزش آن عهدنامهٔ لعنتی را نشان خواهد داد .

میهن پرست اول ـ بآنها نشان خواهد داد که دیگر حریف ما نخواهند شد زیرا ما در اینجا یك خط دفاعی خواهیم داشت که تا هزار سال پایداری خواهد کرد .

---

(1) Rhinelana (2) Hans

میهن پرست دوم ـ امروز ما تمامی صفحه اروپا را بامشتی سرباز در هم شکافته ایم .

(صدای هیتلردرمیان کف زدن‌های ممتد شنیده میشود)

هیتلر ـ وظیفه و افتخار ، آزادی و نان ، صلح و مساوات ! در این ساعت تاریخی که سپاهیان ما درولایات غربی آلمان پادگانهای زمان صلح خود را اشغال می کنند همگی ما راجع بدو موضوع مقدس‌هم آهنك و هم قسم میشویم که اولا در مقـابل هیچ قدرت و دولتی عقب نشینی نکنیم تا شرافت ملی ما دوباره پایدارگردد و ثانیاً بیش از هروقت مصمم شویم که توافق و صلح را در میان ملل اروپـا استوار نماییم . بعد از سه سال امروز میتوانم بگویم که تقلای ما برای بدست آوردن برابری با سایرملل بپایان رسیده است . آری اکنون میتوانم صریحاً بگویم که مـا دیگر هیچ طمع و تقاضـای ارضی در اروپا نداریم ! (کف‌زدن‌وهلهله مردم)



همینطور که آلمان روز بروز قویتر میشود و در این اثنا که ایتالیا بدون سر خر جنگ خود را در حبشه ادامه میدهد خط فاصلی که یکسر آن رم و سر دیگر آن برلن است همه اروپا را بدوقسمت منقسم میسازد . درکشورهایی که در باختر این خط واقع شده اند فلسفه های سیاسی دگرگون میشود بقسمی که احزاب محافظه کار و کمونیست ها در یك جبهه مشترك قرار میگیرند تا از هرجا تجاوز و تعرض شروع شود برضد

آن قیام کنند ومیهن پرست وسوسیالیست هردو صلح طلب میشوند بقسمی که بقول لئون بلوم[1] حاضرند برای خاطرابقای صلح هردست خون آلودی را صمیمانه فشار دهند . اما در خاور این خط ایتالیا درمقابل اقتدار هیتلر سراعتراف فرود میآورد و بارضایت ضمنیِ موسولینی نقشه الحاق‌اطریش بتوسط ادلف هیتلر و وزیر مختار وی در وین یعنی فرانز فان پاپن تهیه میشود .

هیتلر ـ خیرخیر پاپن ! اینطورنمیشود ! بگذار درست قضیه را روشن کنیم . شوشنیگ[2] میرود به رم . صحیح است ؟

پاپن ـ صحیح است .

هیتلر ـ تصور میکنی تا چه اندازه موسولینی با او صحبت کرده باشد ؟

پاپن ـ حدس آن مشکل است .

هیتلر ـ آیا تصورمیکنی که شوشنیگ الان میداندکه‌کار بمرحله بن بستی رسیده است ؟

پاپن ـ تصور میکنم بداند .

هیتلر ـ و خیال میکنی که موقع آن رسیده باشد که برای الحاق اطریش به آلمان به آراء عمومی مراجعه شود ؟

پاپن ـ شوشنیگ هرگز بدین امر تن درنخواهد داد .

هیتلر ـ اهمیت ندارد . بدون مراجعه بآراء عمومی هم ما میتوانیم این‌نقشه را عملی کنیم .

(1) Leon Blum (2) Schuschnigg

پاپن ـ نمیدانم پیشوای من چه درسر دارد؟

هیتلر ـ عقد یك قرار داد. یك پیمان کوچك بدین مضمون. بگیر بخوان.

پاپن (میخواند) ـ «اول آنکه برطبق اظهار پیشوای آلمان در روز ۲۱ مه ۱۹۳۵ دولت آلمان استقلال کامل دولت اطریش‌را محترم‌خواهد شمرد. دوم آنکه هریك از طرفین سیاست داخلی کشور دیگر را صرفاً امرخصوصی‌آن کشورخواهد دانست. سوم آنکه‌دولت اطریش متعهد میشود که در سیاست عمومی خود مثل یك ایالت آلمانی عمل نماید».

هیتلر ـ تصور میکنی شوشنیگ چنین قراردادی را امضاء خواهد کرد؟

پاپن ـ البته امضا خواهد کرد چون بالاخره تضمین استقلال اطریش را در بردارد.

هیتلر ـ میدانی که چنین قراردادی برطبق نطق ۲۱ مه من‌دارای‌اعتبار‌میباشد. آن نطق را بخاطر داری؟

پاپن ـ البته بخاطر دارم. شما علناً اظهار داشتید که بهیچوجه مایل نیستید که در امور اطریش مداخله نمایید وهیچگونه خیالی هم‌برای‌الحاق اطریش به آلمان ندارید.

هیتلر ـ عجب حافظه خوبی داری، پاپن. ولی یادت هست‌بعد از آن‌چه گفتم؟ گفتم که هیچ رژیمی دوام نخواهد داشت مگر آنکه موافق میل ملت باشد وملت از آن پشتیبانی نماید.

پاپن ـ بخاطر دارم.

هیتلر- بسیار خوب. حالا میل دارم که بیدرنگ به وین برگردی و قرارداد را باخود برده هرچه زودتر بامضای آقای شوشنیگ برسانی دیگر با تو کاری ندارم.



قرارداد امضا میشود. در واقع صدر اعظم اطریش حکم قتل کشور خود را امضاء کرده است. اکنون تمامی اروپای مرکزی درجوش وخروش است. سیاسیون پیوسته از این پایتخت بآن پایتخت در حرکت و مشغول تحقیقات هستند و مذاکرات سیاسی شب و روز جریان دارد.

یك صدا - کلنل بك[1] بلندن میرود!

صدای دوم - کنت‌چیانو[2] بمجارستان میرود!

صدای اول - نورات[3] به بوداپست میرود!

صدای دوم - وزیر خارجه اطریش به برلین رفته است!

صدای اول - شوشنیگ به ونیس میرود!

صدای دوم - گورینگ برم میرود!

صدای سوم - در وین چه فکر می کنند؟

صدای دوم - درپراگ[4] چه فکرمی کنند؟

صدای اول - در ورشو چه فکر می کنند؟

زن - عزیزم، خبر تازه چه داری؟ آیا آلمانها وارد اطریش خواهندشدیانه؟

---

(1) Colonel Beck (2) Count Ciano (3) Neurath
(4) Prague

مرد ـ چنین بنظر میرسد که دیر یا زود خواهند آمد . این آلمانها چنان لجوج و کله شق هستند که وقتی چیزی بمغزشان فرو رفت هیهات دارد تا بیرون رود . افسوس که دیگر حالا نمیشود جلو آنهارا گرفت .

زن ـ اما چه نکبتی است برای اطریشی ها ! مثل اینست که آدم به ایستد و تماشا کند که قبرش را می کنند .

(ناگهان صدای قاه قاه خنده دیوانه‌وار وصدای چند تیر شنیده میشود . صدای موزیك نیز با این صداها آمیخته و کم کم صحنه مبدل بیك تماشاخانه یا گاردن پارتی میشود)

جارچی اول ـ ورّاج مسخره اینجا است بفرمایید آقایان ! جز درشهر وین نظیر آنرا نخواهید یافت .

جارچی دوم ـ اینجا تماشاگاه استخوان بندی ایست که با داس درو میکند !

جارچی اول ـ ۵۰ فنیگ ! بفرمایید ! کاخ احضار ارواح اینجا است !

جارچی دوم ـ محل رقص بیست دختر زیبا اینجا است !

زن ـ بفرمایید ای جوانان محل تیراندازی اینجا است . تفنگ هاهمه امتحان شده است . ده تیر به سه غروش . چرا نمی‌فرمایید ؟ چرانمیخواهید تیر اندازی کنید ؟

نازی اول ـ پیتر ، پیتر !

نازی دوم ـ آمدم . هیل هیتلر !

نازی اول ـ هیل هیتلر ! کجا بودی ؟

نازی دوم ـ رفته بودم یك گیلاس آبجو بخورم . رادیو خبر میداد . من آخر خبر رسیدم ! بخدا قسم کارها خوب روبراه است .

نازی اول ـ بگو به بینم خبر چه بود ؟

نازی دوم ـ از قراری که من شنیدم انگلیس پرسیده است که آیا پیشوای آلمان واقعاً اصرار دارد که نسبت به اروپای مرکزی آزادی در عمل داشته باشد ؟

نازی اول ـ خوب ، جواب چه داده است ؟

نازی دوم ـ پیشوا جواب داده است که ما آزادی در عمل را در اروپای مرکزی از کسی خواستار نشده ایم . ما خود هم اکنون این آزادی عمل را دارا هستیم . و نیز گفته است مسئلهٔ اطریش مربوط به آلمان است دخلی به انگلستان ندارد . اینرا هم گفته است که آلمان مستعمرات خود را میخواهد ولی برای اینکه مردم انگلیس بـا فکر استرداد مستعمرات خو گیرند چندسالی بآنها وقت خواهدداد !

نازی اول ـ اما خوب از جلوشان در آمده است !

نازی دوم ـ بله ! طولی نخواهد کشید که اتفاقات تازه و مهم در وین رخ خواهد داد .

نازی اول ـ طولی نخواهد کشید ؟

نازی دوم ـ دویست سیصد سرباز از سپاهیان حمله بما بدهند دریك لحظه کارشوشنیگ و دار و دسته‌اش ساخته خواهد شد .

نازی اول ـ بله باید صبر کرد تا تکلیف این یهودی ها معین شود .

نازی دوم ـ تنها یهودی ها نیستند که ملتفت اشتباه خود و مجبور بتحمل نتایج آن خواهند شد.

نازی اول ـ پیشوا حسابشان را تصفیه خواهد کرد .
نازی دوم ـ و طولی هم نخواهد کشید !
زن ـ بفرمایید آقایان ! نشانه روی کنید . تفنگ‌ها همه امتحان شده است .
جارچی دوم ـ اینجا است که اسکلت مرده با داس درو می کند !
جارچی اول ـ جز در وین نظیر آنرا نخواهید یافت .
(صدای خنده وموزیك کم کم محو میشود)



در آلمان تدارکات ناسیونال سوسیالیستها دستخوش اغتشاش فوق‌العاده میگردد ولی اشکال بیشتر ازبابت ارتش است ازاینرو هیتلر مانند برزیگری که داس دردست گرفته باشد مخالفین نظامی را از میان‌برمیدارد سپهبد بلومبرگ[1] و سرلشکر فان فریش[2] و تقریباً هشتاد افسر عالی رتبه دیگر مجبور بکناره گیری میگردند و هیتلر خود زمام فرماندهی عالی کل قوا را در دست میگیرد وسرلشکر گورینگ را بارتقاء بمقام سپهبدی راضی نگاه میدارد . پست وزارت خارجه به یواخیم فان ریبن تروپ[3] واگذار میگردد . دراین موقع است که هیتلر آقای فان‌شوشنیگ صدراعظم‌اطریش را دعوت میکند که اورا در برچسگادن[4] ملاقات نماید .

هیتلر (درحال‌دیکته کردن) ـ . . . اطریش ازجامعه ملل خارج شود (نقطه)
اطریش به پیمان ضدکمینترن[5] به پیوندد (نقطه) اطریش اتحاد نظامی با آلمان داشته باشد وارتش‌آن جزو ارتش آلمان درآید

(1) Blumberg (2) von Fritsch (3) Joachim von Ribbentrop
(4) Berchtesgaden (5) Anti - Comintern

(نقطه) مقدمات انتخابات جدید بیدرنگ فراهم گردد (نقطه). این تقاضاهارا همینکه ماشین‌شد بیاورید پیش من. عجالة برای امروز صبح کافی است مادموازل؛ وقتی که از اطاق خارج شدید به بروکنر[1] بگویید شوشنیگ را نزد من راهنمایی کند.

منشی ـ سپاس گزارم. هیل هیتلر!

بروکنر ـ آقای فان شوشنیگ حاضر است.

هیتلر ـ خوب، آقای شوشنیگ!

شوشنیگ ـ بله آقای صدر اعظم آلمان!

هیتلر ـ این چه اطریشی است ساخته ای؛ چگونه جرأت کرده ای که در اینهمه سال‌ملت‌آلمانی مرا دراطریش موردستم وشکنجه قراردهی!

شوشنیگ ـ ولی حضرت اشرف ....

هیتلر ـ اکنون حسابت تصفیه میشود. شوشنیگ، خدا مرا پیشوا و رئیس همهٔ مردان و زنان‌آلمانی در هر نقطه روی زمین قرار داده است. من هرکس را که بخواهد با من درافتد در هم خواهم شکست. تورا نیز با این قد کوتاهت خرد خواهم کرد. من از تو اطاعت محض‌میخواهم واگر ضرورت پیدا کند بانیروی ارتش خوداینگونه اطاعت را عملی خواهم کرد. تو دیگر آخرین ورق خود را بازی کرده ای و پیش از آنکه از این خانه بیرون روی باید شرایطی را که من تهیه کرده‌ام قبول و امضا نمایی وگرنه فوراً ارتش آلمان را

(1) Bruckner

حکم ورود به اطریش خواهم داد .

آه ! ای ملت بیچاره من ! ای فرزندان ستمدیده من که دراطریش بسر میبرید !

شوشنیگ ـ ولی حضرت اشرف . . . . .

هیتلر ـ گوش کن ! ای قاتل پلانتا ! گوش کن ! من بزرگترین آلمانهایی هستم که تا کنون پا بعرصه وجود گذاشته اند . میشنوی ؟ ملت من در اطریش از گرسنگی نابود میشوند . ارتش من باید وارد خـاك اطریش شود . بله دست هم میهنان من بطرف من دراز است و از من کمك می طلبند . هیچ کشوری نیست که بکمك تو قد مردانگی علم کند . هم اکنون سه لشکر برای ورود بخاك اطریش منتظر فرمان من و دوبست هواپیما آماده پرواز هستند !

شوشنیگ ـ حضرت اشرف ، خواهش دارم . . . .

هیتلر ـ آن سیگار را خاموش کن ! من بکسی اجازه نمیدهم که درحضور من سیگار بکشد ! رایشنو[1] بیاتو !

رایشنو ـ ناجی من ، مرا خواندید ؟

هیتلر ـ بله ـ آقای شوشنیگ ! میخواهم شما را بسرلشکر فان رایشنو که فرماندهی نیروی اشغالی من در اطریش با او خواهد بود معرفی کنم . (روبه‌رایشنو) پیش‌ازآنکه این شخص یادداشت اتمام حجت مرا مطالعه کند او را باطاق مجاور میبری و باو نشان میدهی که

(1) Reichenau

در صورت امتناع از قبول شرایط من چه انتظاری باید داشته باشد



در مراجعت شوشنیگ صدر اعظم اطریش به وین هیجان مردم بحدکمال میرسد و هزاران شایعات هولناك در میان توده انتشار دارد .

يك صدا ـ هیتلرسه روز به شوشنیگ مهلت داده است که هرچه میخواهد بکند.

صدای دوم ـ سه روز !؟

صدای سوم ـ آری ، سه روز فرصت زندگی کردن بوی داده است !

(تلفن زنگ میزند)

نوکر ـ بله ، بله ، اینجا منزل آقای موسولینی است . کی ؟ دکترشوشنیگ صحبت می‌کنند ؟ متأسفم آقای دکتر شوشنیگ ، آقای موسولینی تشریف ندارند .

صدای اول ـ مردم از اطریش مهاجرت میکنند .

صدای دوم ـ دیگر اطریش باب سیاحان نیست .

صدای سوم ـ مقصودت اینست که مرگ اطریش فرارسیده است .

صدای اول ـ من مایلم بدانم ایتالیا این قضایا را چه قسم تلقی خواهد کرد

(تلفن زنگ میزند)

نوکر ـ بله ، بله ، اینجا عمارت‌آقای موسولینی است . کی ؟ دکترشوشنیگ صحبت میکنند ؟ متأسفم آقای دکتر شوشنیگ ، آقای موسولینی تشریف برده اند برای اسکی[1] .

(1) ski

گوینده ـ ما کارگران اطریشی خواهان صلحیم اما نه صلحی که بما تحمیل و تا این اندازه برای ما گران تمام شود. آیا ما از زد و خورد باك داریم ؟

جمعیت ـ خیر، خیر!

گوینده ـ آیا ماهی از آب میترسد؟ ما کارگریم و در زحمت متولد شده‌ایم ودررنج وزحمت هم خواهیم مرد. ما هیتلررا نمیخواهیم و از جنگ با او هم ترسی نداریم ....

پیرمرد ـ آیا این آدم کشی ها و اعدام های این چند ساله بس نیست که حالا باید جنك داخلی هم بدان اضافه شود؟ دیدید که عمارات زیبای شهرداری ما، ایستگاه های گوئتف[1] و شلینگرهف[2] و کارل مارکسهوف[3] وکودکستان ها و گرمابه های کارگران و سایر بنگاههای فرهنگی که مانند آنها در هیچ کشوری نبود و علائم مشخصه سوسیالیسم ما را تشکیل میداد چه شد! مگر نه اینکه عاقبت دلفوس درسال ۱۹۳٤ با توپ های خود آنها را ویران نمود؟ حالا دیگر چه چیز مانده است که ما میخواهیم دفاع کنیم؟

گوینده ـ راست است که خمپاره اندازه ها و چوبه های دار ۱۹۳٤ تا امروز هم ما را از شوشنیگ و رفقایش دور نگاهداشته و ما نمیتوانیم تحت لوای آنها جنگ کنیم لکن اگر پیشوایان ما بما اسلحه و قول مساعدت دهندما حاضرخواهیم بود که دوش بدوش شوشنیگ

---

(1) Goethehof (2) Schlingerhof (3) Karl Marxhof

هم بجنگیم تا خطر مشترکی که متوجه ما است دفع شود .

جمعیت ـ آزادی ! آزادی !



هنوز شوشنیگ فرصت آنرا نداشته است که وعده های خود را نسبت به هیتلر انجام دهد که تقاضای تازه‌ای باو تحمیل میشود . پیشوای شصت و شش میلیون آلمانی پرده را از کار برداشته و چندین لشکر را در مرز اطریش تمرکز داده است . موقع آن رسیده که شوشنیگ آخرین مرحله مبارزه خودرا نشان دهد سالهابود که نازی‌ها پیشنهاد مراجعه بآراء عمومی را داشتند اکنون شوشنیگ درنظردارد که بدینکاردست‌اندازد اما میخواهد طوری باسرعت آنرا انجام دهد که آلمانها فرصت اعمال نفوذ وترور کردن مردم را نداشته باشند .

شوشنیگ (دربرابررادیو) ـ مردم اطریش چه میخواهند ؛ ما طرفدار یك اطریش آلمـانی و آزاد هستیم ما یك اطریش مستقل وسوسیالیست میخواهیم ، طالب‌امنیت ولقمه نانی دراین‌سرزمین هستیم و مایلیم همه آنانی که بکشور باستانی خود دلبستگی دارند دارای حقوق مساوی باشند ناسیونال سوسیالیست راهم ما بدون هیچ قید و شرطی در صفوف خود می پذیریم ولی بشرط آنکه بهیچ اقدام غیرقانونی‌مبادرت ننماید . اماآنچه که ماتحمل نخواهیم کرد اینست که اعضای حزب سوسیال دموکرات علامت

حزب ما را بجامه خود بزنند و خود را با ما دوست و همکار بدانند. ما نمی توانیم تبلیغات بلشویکی را تحمل نماییم.

روزی که برای اثبات ایمان کشور ما بوحدت ملی و صلح معین شده یکشنبه آینده یعنی روز ۱۳ مارس است. پس من تقاضا میکنم که همه برای ایجاد یك اطریش آزاد آلمانی، یك اطریش مستقل و سوسیال، یك اطریش مسیحی و متحد رای موافق بدهند. شما ای مردان و زنان اطریش و تیرولی برای تیرول[1] و اطریش رأی موافق بدهید!



اعلام مراجعه بآراء عمومی درمیان گروه میهن پرستان مایۀ بسی شادمانی گردیده و بخود دلخوشی میدهند که سرانجام ساعت نجات ما فرا رسید. اینها تصور می کنند همینکه این یکشنبه خطرناك بگذرد کبوتر صلح و صفا بار دیگر ولو در مدت کوتاهی هم باشد در آسمان آنها پرواز خواهد کرد.

ولی طرفداران هیتلر از برلین کسب دستور و تقاضای کمك میکنند و دستور فوری از برلین میرسد که بهروسیله یا اسلحه که بدان دسترسی دارند دست بخرابکاری زده جریان مراجعه بآراء عمومی را عمداً مختل سازند و در میان مردم نزاع و هیجانی برپا کنند تا دولت آلمان را برای مداخله بهانه ای بدست آید. درنتیجه در وین و گراز[2] ولینز[3] و اینسبروك[4]

(1) Tyrol (ایالت باختری در اطریش) (2) Graz (3) Linz
(4) Innsbruck

آشوب و نزاع برپا گردیده روز بروز روبشدت می گذارد .

صداهای نزدیك شونده ـ يك دولت يك ملت ،

يك دولت يك ملت، يك دولت يك ملت

(این صدا درمدت‌جریان گفتگوی زیرین نیز ادامه دارد)

نازی اول ـ بچه ها يك اتوموبیل می‌آید!

نازی دوم ـ يكنفر يهودی سوار آنست !

نازی سوم ـ او را بگیریم !

نازی اول ـ صبر کنید !

نازی دوم ـ حالا !

نازی سوم ـ بایست !

نازی اول ـ از اتوموبیل زود بیا بیرون !

نازی دوم ـ این یهودی را بگیرید !

نازی سوم ـ اتوموبیل را واژگون کنید ! یا الله ! کمك کنید ! یا الله !

(صداهای دسته جمعی دراین موقع موقوف میشود)

يك‌زن ـ اما بعضی‌ازاین یهودیها مردمان تحصیل کرده وشرافتمندی هستند .

دیروز دلفوس روی‌کاربود امروز هیتلراست . من متحیرم چرا این

اشخاص هوش و نیروی خود را صرف کارهای بهتری نمیکنند !

در واقع این حرکات از اطریشیها قبیح است !

بدبین ـ خبر را گوش کردی ؟ در لینزوسالزبورگ[1] و اینسبروك نازی ها

هم اکنون با لباس متحد الشکل در حرکت اند و در کلاگن‌فرت[2]

(1) Salzburg (2) Klagenfurt

عمارات ادارات را اشغال کرده اند .

خوش بین ـ اهمیت ندارد . نیروی نظامی اطریش است که تجهیز و گسیل میشوند تانظم وترتیب را برقرار نمایند . کامیون های آنها امروز ساعت دو و نیم از وین حرکت کردند .

بدبین ـ دیرشد . دیگر کار از کار گذشته . بهتراست بخانه های خود برگشته سلاح را بزمین گذارند و در مقابل آیینه طریقه سلام دادن هیتلری را تمرین کنند .

خوش بین ـ تو تصور میکنی انگلستان ساکت خواهد نشست ؟

بدبین ـ انگلستان عجالةً مشغول کشمکش با ریبن تروپ میباشد !

خوش بین ـ فرانسه را چه میگویی ؟

بدبین ـ فرانسه هم سرش گرم تغییر کابینه است .

خوش بین ـ موسولینی چطور ؟

بدبین ـ او هم فعلا مشغول استحمام آفتابی در کوه های آلپ میباشد . نه خیر ! ایندفعه دیگر ما بکلی بی یار و یاور ماندیم .

زن دیگر ـ نترسید . روز یکشنبه بآنها نشان خواهیم داد . بله موقع رأی دادن معلوم خواهد شد . ما اطریشی‌ها طرفدار قانون وانتظامات هستیم . پس‌ازمراجعه به‌آراء عمومی نازیها جرأت‌نخواهند داشت سر بلند کنند .

رادیو ـ مردم گوش کنید . پس ازچند دقیقه اخبار مهمی انتشار خواهدیافت

(علامت استاسیون رادیو)

شوشنیک (در برابر رادیو) ـ روی سخن من با شما مردان و زنان اطریش است
امروز ما در یك وضع غم‌فزائی گرفتار شده‌ایم . دولت آلمان برای
میکلاس[1] رئیس جمهور اولتیماتوم فرستاده و بوی دستور داده است
که شخص دیگری را که آلمانها برخواهند گزید بسمت صدر اعظمی
اطریش بمردم معرفی نماید و الا ارتش آلمان اطریش را مورد
تاخت و تاز قرار خواهد داد .

اینك رئیس جمهور از من تقاضا مینماید که ملت اطریش را
اطلاع دهم که ما در مقابل زور سر تسلیم فرود آورده ایم و از
آنجایی که با این موقعیت حاضر نبودیم خون عده بیگناهی ریخته
شود تصمیم گرفتیم که ارتش اطریش مقاومت جدی (در اینجا جمله
خود را اصلاح میکند) هیچگونه مقاومتی ابراز ننماید!

از اینرو من از ملت اطریش اجازه مرخصی از خدمت گرفته
از اعماق قلب خود شما را با این کلمات بدرود میگویم : « خدا
نگهدار اطریش » !

(سرود ملی اطریش با ادوات سیمی نواخته و کم کم محو میشود)



ساعت شش بعد از ظهر روز یازدهم مارس مراجعه به آراء عمومی
موقوف میشود . در ساعت هفت و نیم دکتر شوشنیك کناره گیری میکند
و در ساعت ۸ بامر حکومت سوسیالیست ملی که تازه روی کار آمده
دستگیر و زندانی میشود . صبح روز بعد بیش از دویست هزار نفر سرباز

(1) Miklas

و قریب یکصد هزار پاسبان و سپاهیان حمله و عده های دیگر وارد خاك اطریش می‌گردند و آسمان اطریش را هواپیماهای بیشمار از بمب افگن و شکاری وغیره تاریك میسازند.

(صداهای‌دسته جمعی‌شنیده میشود که میگویند «زنده‌باد
پیروزی ! یك دولت یك ملت و یك پیشوا »)

با این ترتیب هیتلر صدراعظم آلمان فیروزمندانه وارد مولد وزمین بومی خودمیگردد وسایه صلیب‌شکسته برفراز کشور اطریش گسترده‌میشود

هیتلر ـ حضور من در اینجا بواسطه اینست که دلخوشی دارم باینکه من لایقتر از شوشنیگ هستم . من در زندگی خود ثابت کرده ام که از این کوتوله ها که کشور اطریش را سوی فنـا کشیدند بهتر میتوانم کار کنم . من نمیدانم آیا صد سال دیگر کسی نام‌زمامداران پیش از مرا در اطریش بخاطر خواهد داشت یا نه لکن اینرا میدانم که نام من هرگز فراموش نخواهد شد وهمیشه مردم مرا بهترین و بزرگترین فرزند این سرزمین خواهند دانست . در این ساعت من بسمت پیشوا و صدر اعظم در حضور ملت آلمان ایستاده تاریخ آلمان را مژده میدهم که زاد و بوم من بکشور آلمان ملحق گردید . آلمان نو ! حزب ناسیونال‌سوسیالیست ! ارتش ما ! زنده بادپیروزی !

جمعیت ـ زنده باد پیروزی ! زنده‌باد پیروزی !
یك دولت یك ملت یك‌پیشوا !
زنده باد پیشوا ! سپاس پیشوا را !
زنده باد پیروزی ! زنده باد پیروزی !

نازی اول(باقاه قاه خنده) ـ امروز از شوتن رینگ[1] عبور کردی ؟ یهودی ها را وادار کرده بودند که زانو بزمین زده سنك‌فرش هارا بشویند .

نازی دوم ـ عاقبت کار برای یهودی ها پیدا شد ؟! از پیشوا باید ممنون بود که برای یهودی‌ها کار پیدا کرده است .

نازی سوم ـ . . . . وقتی که اورا ازکافه بیرون کردیم پالتوخز در برداشت ناخن هایش هم قشنك ومانیکور کرده بود . پس ازیك ساعت که بااین وضع پیاده رورا شستشوداد اورا بلندکرده واداشتم ناخن های خودرابجمعیت نشان دهد. چه منظره‌ای بود !

دختر ـ پالتو خزش چه شد ؟

نازی سوم ـ ما اورا باپالتو خزش وادار به تنظیف کردیم و باهمین پالتوستل‌های‌آب قلیایی‌آورده‌روی‌سنگ‌فرش‌میریخت‌اماآخرین ستل راکه ریخت دیگر پالتوش را هیچ کس درمحلهٔ یهودی ها به ده شیلینگ هم نمیخرید .

مادر ـ ماریا، پنجره را ببند صدامرا ناراحت میکند .

(پنجره بسته وصدای بیرون قطع میشود)

ـ کجا رفته بودی ؟

ماریا ـ در باغ ملی بودم

مادر ـ هوای باغ خوب بود ؟

ماریا ـ هوا آفتابی و لطیف بود اما حالا ابر کمی در آسمان پیدا شد .

مادر ـ خیلی اشخاص آنجا بودند؟

---

(1) Schottenring

ماریا ـ همان پیرمرد های هرروزی باالباس های مندرس ، همان کلفت های پرستار و همان عدهٔ بیکار درآنجا بودند. نازی ها یهودی ها را وامیداشتند که دور مجسمه های یوهان‌اشتراوس[1] وشوبرت[2] بدوند وآن بیچاره ها آنقدر میدویدند که ضعف کرده بزمین می‌افتادند دراینموقع باز نازیهای بیرحم آنها را بضرب لگد بلند کرده دوباره مجبور بدویدن ودور زدن می‌کردند .

مادر ـ چنین نخواهد ماند اوضاع عوض خواهد شد .

ماریا ـ ولی ما عوض نخواهیم شد ولو اینکه ما را مجبور کنند که علامت صلیب شکسته را بر جامه های خود بدوزیم . اگر نازیها بما کار بدهند ممکن است ما برای امرار معاش قبول کنیم لکن هردفعه که از دست کثیف آنها دستمزد خودرا بگیریم از آنها بیشتر متنفر خواهیم شد .

مادر ـ ماریا ، زیاد جوش نزن . پاشو ویولونت را بیار و قدری ازآهنگهای قدیمی بنواز تا آرام بگیری وآنچه را که دیده ای فراموش کنی .

ماریا ـ من که حالا دیگر ویولون ندارم .

مادر ـ چرا ؟ ویولونت را چه کردی ؟

ماریا ـ از راه اضطرارآنرا گرو گذاشته‌ام .

---

(1) Johann Strauss (2) Schubert

بخش ششم ـ بطرف جنگ



در آلمان از سال ۱۹۳۳ هر اقدام بزرگی که میشود برای آماده ساختن مقدمات جنگ است. در ۱۹۳۵ ناحیه سار به آلمـان ملحق شده کانهای زغال سنگ و آهن خودرا تقدیم هستهٔ مرکزی کرد. در همین سال نظام وظیفه عمومی برخلاف عهدنامه ورسای شروع شد ودرسال ۱۹۳۶ در رنانی[1] برخلاف عهدنامه نامبرده تجهیزات و تشکیلات نظامی دایر گردید. سال ۱۹۳۸ هم که اطریش !...

ساده‌دل ـ آقای بازرگان، عقیده شما چیست ؟

بازرگان ـ ما طبقه اقتصادی وبازرگان باید فتح کنیم.

ساده‌دل ـ آخر چرا ؟

بازرگان ـ مردم شهرخودم تهیدست هستند و کالای مرا نمیتوانند بخرندولی من میتوانم توپ و تفنگ بفروشم.

ساده‌دل ـ چرا ؟

بازرگان ـ برای تأمین بلزارهای تازه.

---

(1) Rhineland

ساده‌دل ـ اما تجارت اسلحه منجر بجنگ میشود .

بازرگان ـ منجر بجنگ میشود ؟ خوب بشود ! من باید منافع خود را تأمین کنم . چنین نیست ؟

ساده‌دل ـ خانم میتل استاند[1] عقیده شما چیست ؟

میتل استاند ـ ما مردمان طبقه متوسط باید فاتح شویم .

ساده‌دل ـ برای چه !

میتل استاند ـ در سال ۱۹۱۸ دشمنان ما ما را فالج کردند وحقیر شمردند لکن پیشوا اکنون ما را نیرومند ساخته است .

ساده‌دل ـ نیرومندی برای چه ؟

میتل استاند ـ برای خرد کردن یهودی ها و دموکرات هایی که ما را تهدید می کنند .

ساده‌دل ـ در اینصورت جنگ خواهد شد .

میتل استاند ـ جنگ خواهد شد ؟ بشود ! ما بدنیاآمده ایم که در راه‌میهن خود آلمان بمیریم . چنین نیست ؟

ساده‌دل ـ شما ای آقای کارگر چه عقیده دارید ؟

کارگر ـ من مزد نمی‌گیرم که فکر یا اظهار عقیده کنم . آنچه من‌میدانم اینست که یك سال و نیم پیش من ساعتی ۸۰فنیگ مزد میگرفتم ولی امروز ساعتی ٦۰ فنیگ بمن میدهند . آنروز من هفته ای

---

(1) Mittlestand (طبقه متوسط)

۴۰ مارك درآمد داشتم امروز هفته ای ۳۰ مارك دارم که شش مارك آنهم برای اعانه های اجباری کم میشود . پیش از روی کار آمدن ادلف من هفته ای ۴۸ مارك بخانه میبردم ولی امروز ۲۴ مارك میبرم . آنوقت هم با سرعت هرچه تمامتر درکارخانه تانك و نارنجك دستی و گلوله های توپ پانزده سانتیمتری میسازم . نمیدانم کجای دستگاه خراب است ، سردرنمیبرم .

۱۲ مارس ۱۹۳۸ :

حرص و آرزوهای صاحبان صنایع و هوس های طبقه متوسط و عقیده نازی ها بجمع آوری افراد همخون آلمانی منجر بهجوم دراطریش واشغال نظامی آن میگردد . هنگهای متعدد آلمانی در خیابان ها مارش میکنند و ضمناً آقای هیملر[1] وکارکنان اداره آگاهی نیزوارد میشوند . هزاران نفر از اهالی وین سلام هیتلری داده فریاد « زنده باد فیروزی » برمیآورند و هیتلر سلام آنها را گرفته اظهار قدردانی میکند ولی در پشت این مناظر هزاران اشخاص دیگر یا درحال فرار هستند و یا خود را پنهان ساخته در یأس و نومیدی بسرمیبرند .

البته وقتی که تمام این قضایا درسی میلی مرز اطریش روی میدهد آلمانهای کشورچکوسلواکی راتحت تأثیر فوق العاده قرارمیدهد . حزب هنلین[2] که طرفدار هیتلر هستند جنبش وحرارت تازه در

(1) Himmler (2) Henlein

خود احساس میکنند ولی احزاب دیگر آلمانی را تشویش و دلتنگی فرا میگیرد. روزی که ارتش آلمان وارد خاك اطریش میشود گورینگ وزیر مختـار چکوسلواکی را در برلین نسبت باوضاع بشرح زیر مطمئن میسازد.

گورینگ ـ من‌ازطرف پیشوای آلمان بشما اطمینان میدهم که دولت‌آلمان اشتیاق دارد و کوشش مینماید که روابط حسنه ای را که‌درمیان آلمان و چکوسلواکی موجود میباشد بهبود دهد.



خوب نغمه ای سرودی آقای گورینگ! «بهبود روابط آلمان وچکوسلواکی»!

تبلیغات برلین بـاندازه ای در ذهن افراد حزب هنلین در سرزمین سودت[1] جایگیر میشود که هریك از آنها اطمینان کامل دارد که تا یکماه دیگر هیتلر وارد پراگ خواهد شد.

یك صدا (نجوا کنان) ـ شکی نیست! ادلف در راه است!

صدای دوم (نجوا کنان) ـ طولی نخواهد کشید! ادلف در راه است!

صدای سوم (نجوا کنان) ـ بهرطرف که غلبه میکند بگرایید وتاکار از کار نگذشته است بحزب هنلین به پیوندید.

(1) Sudetenland

صدای اول ــ (نجوا کنان) ــ میدانی که دکاندار ها هم بما پیوسته‌اند !

صدای دوم (نجوا کنان) ــ میدانی که کاتولیك ها هم بما پیوسته اند !

صدای سوم (نجوا کنان) ــ یکشنبهٔ آینده روز معهود است !

صدای اول ــ پنج دقیقه مانده بدوازده !

صدای دوم ــ گوش کنید ! هنلین صحبت میکند .

هنلین ــ آلام و مصائبی که میهن وهم میهنان ما متحمل شده اند ماآلمانهای سودت را از حیث خون و سرنوشت و اراده متحد ساخته است .

ما با ریختن‌خون‌خود و تحمل رنج واندوه فراوان ادعای جاودانی و غیر قابل انتقال وتغییر ناپذیر خود را نسبت باین سرزمین آلمانی خودمان ازسر گرفتیم . کاش من می‌فهمیدم چکها تاکی خیال دارند این عقیده غلط وخطرناکی را که بمرور زمان درذهن‌آنها جایگیر شده یعنی « وظیفه دار بودن ملت چك برای پناه دادن نژاد اسلاو ازخطر آلمان ها » تقویت نمایند و تاکی میخواهند خودرا بدشمنان ملت آلمان به‌پیوندند . (کف زدن شنوندگان‌روبافزایش‌می‌گذاردو هنلین‌صدای خود را بلندتر کرده میگوید) ماآزادی‌کامل میخواهیم که خودرا درهیئت‌آلمانی جلوه دهیم . ما حکومت مستقل‌آلمانی میخواهیم !

ما میخواهیم بیعدالتی هایی که از سال ۱۹۱۸ باین طرف نسبت به آلمانهای سودت بعمل آمده موقوف شود !

یك صدا ــ گوش‌کنید! دیگر هیچ چیزنیست که بتواند جلو مارا بگیرد !

بدبین ـ اینها همه‌حرف است ؛ ماباید درهر صورت‌مالیات خودرا بپردازیم .

صدای دوم ـ چه مالیاتی بپردازی ؟ پول خود را تلف نکن ! روز نجات نزدیك است .

صدای سوم ـ درست است . روز نجات میرسد . میگویند روز ۲٤ ژوئیه خواهد بود .

صدای اول ـ من از رادیو شنیدم . . . .

صدای دوم ـ من از تعطیل خود صرف نظر کردم . . .

صدای سوم ـ من اندوخته خود را از بانك کشیدم .

شایعه (بطورمحرمانه) ـ البته راجع بگازخواب آورشنیده اید . من ازیکی از کارگران کارخانه های رنگرزی آلمان شنیدم . میگوید از قرار معلوم وقتی که او (هیتلر) میاید این گـاز بر روی مردم چکوسلواکی‌پاشیده‌خواهدشد وهمه را خواب‌سنگین‌فرامیگیرد وبیدار نخواهندشد مگر وقتی که دستبند بدست‌آنها زده باشند . ولی بما ماسك ضد گاز خواهند داد تا مارا از خواب رفتن جلوگیری کند .



شایعات در میان دهات پرآرامش و قصبه های سودت منتشر شده ترس و نفرت در مردم ایجاد مینماید . تبلیغـات درگوشی مردم را دچار وحشت میسازد

• اهالی سودت را که مردمانی ساده و تابع قانون هستند بوسیله کشتار بحدی میترسانند که هیچیك از آنها جرأت آنرا ندارد که جز اعضای حزب هنلین دوستان دیگری را بشناسد یا از مغازه های دیگری سوای آنها که متعلق بافراد حزب نامبرده میباشند خرید نماید.

(صدای زنگ دکان بقالی)

بقال ـ آقا چه میل داشتید ؟

عضو حزب هنلین ـ چیزی نمیخواستم . یك نگاهی میکنم . چه سیب های خوبی داری !

بقال ـ بله آقا ! این سیب ها در همین جا عمل میآید . من آنها را از اشمیت که ساکن کنار رود الب[1] است میخرم . خوب سیبهایی دارد .

عضو حزب ـ مقصودت این نیست که . . . .(پس از اندکی تأمل) کار وبارت چطور است !

بقال ـ بدنیست بنظرم تابستان امسال بد نباشد .

عضو حزب ـ البته میل داری هرچه بیشتر کارت رونق پیدا کند.

بقال (باحیرت) ـ البته ، واضح است .

عضو حزب ـ وگمان هم نمیکنم دلت بخواهد ورشکست شوی .

بقال ـ ورشکست ؟ مقصودت چیست ؟

عضو حزب (باخنده) ـ عصبانی نشو ! مقصودی ندارم . اما اگر من جای تو بودم دیگر از این اشمیت سیب نمیخریدم زیرا این شخص یك

(1) Elbe

کمونیست یهودی است که باطن خود را آشکار نمیکند.

بقال ـ ولی . . . کارل اشمیت از قدیمی‌ترین دوستان من است ! این شخص سوسیال دموکرات است . من و او . . . .

عضو حزب ـ من اگر جای تو بودم به سوسیال دموکرات بودن افتخار نمیکردم . آنچه من میدانم این شخص از مارکسیست ها است میدانی مرام آنها چیست ؟ مرام آنها اینست که یك حکومت دیکتاتوری سرخ روی کار آورده اندوخته های شما را بربایند و زناشویی را موقوف کنند و هزار جور بدبختی برای شما فراهم سازند .

بقال ـ ولی من تصور نمیکنم . . .

عضو حزب ـ ما همینطور تصور میکنیم ! شما باید سیبهای آلمانی از دست فروشندگان آلمانی بخرید . البته مایل نیستی در و پنجره‌ات را خرد کنند !

بقال ـ البته خیر .

عضو حزب ـ و البته مایل هم نیستی که دکانت را تخته کنند !

بقال ـ ابداً مایل نیستم .

عضو حزب ـ پس آنچه را که گفتم فراموش نکن . هیل هنلین !

بقال (باحالت غم‌زدگی) ـ هیل هنلین !

(صدای ماشین تحریر شنیده میشود)

ماشین نویس اول ـ بقیه : پنج میلیون و هشتصد و هفتاد و دوهزار کرن[1]
چکوسلواکی . . .

. ماشین‌نویس‌دوم ـ پنج ، هشت ، هفت ، دو ، صفر ، صفر ، صفر کرن‌چکوسلواکی

وندر[2] ـ مادموازل پك ، خواهش میکنم در را به بندید . این ماشین‌ها‌خیلی
صدامی کنند منهم‌خیلی حساسم (در بسته‌وصدای‌ماشین‌خاموش‌میشود)
خیلی متشکرم . واقعاً این ماشین ها مثل مسلسل صدا میکنند . . .
خوب ، اسم شما چیست ؟

رینلت ـ ادوارد رینلت[3]

وندر ـ بله ، یادم آمد . خوب ، چه شده است ؟

رینلت ـ راجع بحکم انفصالی که برای من صادر کرده اند خدمت رسیدم .
من که کاری نکرده ام !

وندر ـ مگر آقای سیدل[4] باشما صحبت نکرد ؟

رینلت ـ چرا ، صحبت کردند ولی من هنوز نمی فهمم چه کاری کرده ام
که شایستهٔ انفصال باشم ! من ده سال است در این کارخانه کار
میکنم . یك روز دیر نیامده و اسباب زحمت کسی هم نشده ام .

وندر ـ صحبت دیر آمدن یا اسباب زحمات کسی شدن نیست . موضوع
اینست که آقای سیدل از طرز رفتار عمومی و نظریات شما رضایت
ندارد .

---

(1) Crown (2) Wunder (3) Eduard Reinelt
(4) Herr Seidel

رینلت ـ ولی من همیشه سخت کار میکنم و میکوشم که رضایت ایشـان فراهم شود .

وندر ـ موضوع سخت کار کردن نیست . آنچه من اطلاع دارم اینست که شما در انتخاب رفقای خود دقت نمی کنید . می فهمید ؟

رینلت ـ من که نمی فهمم .

وندر ـ شما عضو اتحادیه فلز کاران شده اید و این عضویت بضرر شما تمام شده‌است . آنوقت هم‌شماجداً خودداری‌می کنید ازاینکه باما آلمانها که نیمخواهیم یهودی ها و مارکسیست های چکوسلواکی بر ما حکم فرمایی کنند همکاری نمایید . پوست کنده بگویم . در کارخانه های وندر جا برای شما و امثال شما نداریم .

رینلت ـ پس همینقدر برای اینکه من عضو حزبِ هناین نشدم . . . .

وندر ـ اینطور تصور کن .

رینلت ـ مرا قطعاً بیرون می کنید ؟

وندر ـ بله ، رینلت . شما قطعاً اخراج میشوید . خدا حافظ !

(همینکه رینلت دررا باز میکند صدای ماشین های تحریرشنیده میشود)

وندر ـ نمیتوانی در را پشت سرت به‌بندی ! اه ! این صدا مرا کر کرد !

(صدای ماشین تحریر محو ِ صدای مسلسل می گردد)

سرباز اول ـ آتش بس ! سردسته می آید .

سردسته (ازدور) ـ آن مسلسل که در دست راست نصب شده بدیوار تیراندازی میکند .

سرباز اول ـ چند بار گفتم تیر جمع بیندازید وهدف را در نظربگیرید شما شخصی ها هیچ چیز نمی فهمید .

سرباز دوم ـ تو هم خودت شخصی هستی . توخیال میکنی همینقدر که در آلمان مشق کرده ای همه چیز را میدانی .گذشته از این مطابق دستور ویلی[1] . . .

سربازاول ـ برای تیراندازی از پنجره حق با ویلی است ولی ممکن است لازم شود درروز معهود اسلحه خود را در خیابان ها بکارببرید

سربازدوم ـ روز معهود ! درسرتاسرسودت زیرزمین‌های پنهانی وجود دارد که تا سقف آنها اسلحه چیده شده است . ما جوانان هنلین در تمامی سرزمین سودت‌برای‌تیراندازی ونشانه روی درست تربیت شده ایم . خوب ، الان معطل چه هستیم ؟

سردسته (ازدور) ـ تفنگ ها را عوض کرده مشغول تیراندازی شوید .

(مسلسل‌ها دوباره صدا میکنند وازمیان آنها صدای هیتلر بلند میشود)

هیتلر ـ ما درآلمان ناسیونال سوسیالیست با توهینی روبرو شده ایم که سالها پیش باید دانسته و علاج آنرا کرده باشیم . برای ما بسیار ناگوار است که با چشم خویش مشاهده کنیم که قسمت زیادی از هم میهنان ما زیر دست دموکراتهای‌ظالم بسر برند و هرروز مورد تهدید این گروه قرار گیرند . اشاره من بکشور چکوسلواکی‌است

---

(1) Willi

(صدای هلهله و کف زدن) . دیگر کاسه صبر من لبریز شده و بهیچوجه حاضر نیستم ادامه ستمدیدگی برادران آلمانی خودرا در چکوسلواکی به بینم ! (کم کم صدای هلهله جمعیت خاموش میشود)

مادر ـ توپ و مسلسل ! آه ! من اولاد نزاییدم که برای خاطر هنلین و سپاهیان حمله تفنگ بدست گرفته مردم را بکشند . آیا این همه وحشت وخشونت وصحبت های در گوشی چندسال اخیر بس نیست که حالا باید جنگ داخلی هم بدانها اضافه شود ؟

سرباز ـ چه بخواهی چه نخواهی جنگ داخلی هم اکنون در پیش ما است . ادلف با ما است و قول داده است که ما را آزاد کند .

مادر ـ باور نمیکنم .

سرباز ـ اگر باور نمیکنی رادیو را روشن کن . پیشوای آلمان از نورمبرگ[1] صحبت می کند . گوش کن .

هیتلر (دربرابر رادیو) ـ بدبختی آلمان های سودت را پایانی نیست . چکها بر آنند که هم میهنان ما را نابود سازند و با این مقصود از هر گونه بیدادگری و فجایع تحمل ناپذیر نسبت بآنها فروگذار نمینمایند من امروز اعلام میکنم که اگر این بیچارگان نتوانند خودشان حقوق حقه خود را بدست آورند بدستیاری ما موفق بتحصیل آن حقوق خواهند گردید . آری آلمانهای چکوسلواکی تنها و

(1) Nuremberg

متروك نیستند وتقاضای جدی من اینست که بدین وضعیت خاتمه داده شود . . . .

مادر ـ من که دیگر گوش نخواهم داد . اینها سراسر دروغ است . هرگز ما درفشار نبوده‌ایم مقصود این شخص تولید اغتشاش است وبس .

سرباز ـ ولی مادرجان ، مگر شما آلمانی نیستید ؟ نمی بینید که مقصود پیشوای آلمان همراهی با ما است ؟ شما نمیخواهید بسرزمین اصلی خود برگردید ؟

مادر ـ البته من آلمانی هستم ولی . . . . . برگشتن بسرزمین اصلی یعنی چه ؟ ما هیچوقت جزو دولت پروس نبوده ایم . صدها سال است که در بوهم[1] متوطن هستیم .

سرباز ـ مادرجان ، شما ملتفت نیستید . امروز روزشادی ما است ! اگرچه ، فایده ندارد با شما ازاین مقوله صحبت کردن ـ (دستورداده) بچه‌ها زود باشید تفنگ ها را بردارید ! البته هرکس بوظیفه خود آشنا است . ارنست ، تو با دسته خود مأمور ایستگاه راه آهن هستی . کارل ، تومسلسل‌را درسرپل‌نصب میکنی . من‌هم بدسته‌مخصوصی که برای حمله باداره شهربانی گزین شده خواهم پیوست . زود باشید حرکت کنید ! فردا ما جزو امپراطوری آلمان خواهیم شد

هیتلر ـ . . . . امپراطوری‌آلمان چیز تازه ای نیست بلکه پانصد سال پیش از کشف دنیای جدید این امپراطوری وجود داشته است . من برای

(1) Bohemia

اینکه این مطلب را بجهانیان یاد آور شوم نشان ها و پرچم های امپراطوری قدیم را به نورمبرگ آورده ام. سلسله های سلاطین عوض میشوند و حکومت ها دست بدست میگردند ولی مردم یك سرزمین عوض شدنی‌نیستند. ای‌رفقا وای ناسیونال سوسیالیست‌ها، وظیفه همه ما اینست که نگذاریم‌آلمان بیش ازاین سرِ تسلیم در برابر ارادهٔ بیگانگان فرود آورد! این توفیق را از خداوند مسئلت میکنیم!



هنوز فریادهای شادی هزارها نازی در نورمبرگ خاموش نشده که صدای تیراندازی در دهات و شهرهای سودت شنیده میشود. کودتای هنلین آغاز گردیده! اتوموبیلهای سواری وبارکش در خیابانهای دهات غرش راه انداخته وآنانی‌که در این اتوموبیلها نشسته‌اند درحین حرکت سوی مردم تیراندازی می‌کنند. بدادگاه ها و ادارات گمرك و شهربانی وراه‌آهن حمله میشودو اغتشاش و بی نظمی سه شبانه روز ادامه پیدا میکند.

با اینهمه کودتای هنلین با عدم موفقیت مواجه میگرددچه درهمان روز سوم عملیات کسانی‌که با پول و اسلحه ودستور نازی ها کوشش کرده بودند جنگ داخلی را در چکوسلواکی برپاکنند متوقف میشود. روز ۱۵ سپتامبر هنلین و معاونش فرانك به آلمان می‌گریزند و همه جا لشکریان و پاسبانان چك جلو هرج و مرج را خوب می‌گیرند وحزب طرفدارآلمان در سودت منحل‌می‌گردد. ازهمه نقاط سودت نامه ها واعلامیه هایی میرسد

که دلالت بر وفاداری نسبت بجمهوری چکوسلواک مینمایند وهمینکه تابستان فرامیرسد باردیگر صلح و امنیت در سراسر ایالت سودت برقرار میگردد .

گوینده اول (در رادیو) ـ روز پانزدهم سپتامبر . طبق خبری که از آش[1] میرسد هوا ملایم و خوب است !

گوینده دوم (دررادیو) ـ روز پانزدهم سپتامبر . طبق اطلاعی که ازاگر[2] میرسد هوا ملایم و مطبوع است .

گوینده اول (دررادیو) ـ روز پانزدهم سپتامبر . ازآسیگ[3] آگاهی میدهند که هوا معتدل و خوبست .

گوینده دوم (دررادیو) ـ گزارشِ رسیده از رایشن برگ[4] حاکی است که هوا ملایم و خوب است .

زن ـ آقای باور[5] ، چه روز خوبی است !

مرد ـ بله مادام وینتر نیتز[6] روز بسیار خوبی است .

زن ـ انسان پس از اینهمه هرج و مرج وقتی که چشمش باین کوه ها و مزارع دلفریب میافتد روحش تازه میشود .

مرد ـ راستی همینطور است که می‌فرمایید !

زن ـ هیتلر میخواست آتش روشن کند ولی دید که ما چکها و مخالفین حزب نازی خوب ایستادگی میکنیم . خدا را شکر که بخیر گذشت .

---

(1) Asch (2) Eger (3) Aussig (4) Reichenberg
(5) Bauer (6) Winternitz

مرد ـ خیال میکنید گذشت ؟ مگر روزنامه را امروزصبح نخواندید ؛ هیتلر جداً مشغول اقدام است وچمبرلین[1] نخست وزیرانگلستان باهواپیما به برچسگادن[2] آمده که او را ملاقات نماید. میگویند اولین مرتبه ایست که سوار هواپیما شده است.

زن ـ اوبرای ملاقات‌هیتلر آمده‌است ؛ یك‌چنین‌آقای‌محترم‌وسالخورده‌ای ؟! واقعاً چیز عجیبی است !

مرد ـ وهنلین هم‌ازنهانگاه خود درآلمان بیرون آمده وآشکارا گفته است «ماآلمانهای سودتی در میهن خود آزادی و کار میخواهیم و مایلیم که به‌آلمان ملحق شویم »

زن ـ با این ترتیب بوی خوشی از اوضاع نمی آید. (پس ازاندك تأمل) ولی انگلیس دوست ما است و هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. بله ، آقای باور ، دریك چنین هوای خوبی یقین داشته باشید هیچ‌حادثهٔ بدی بما روی نخواهد داد.

مرد ـ این خورشید فروزان زمین را سفت کرده برای عبور تانك هاآماده خواهد ساخت و این ماه تابان هرگوشه و کنار را برای دشمن روشن خواهد کرد. طولی نخواهد کشید که باید دعا کنیم خداوند باران بفرستد و هوا تیره و تاریك شود.



روزدوشنبه۱۹سپتامبریادداشت‌انگلیس‌وفرانسه‌بدولت‌چکوسلواکی

(1) Mr. Chamberlain (2) Berchtesgaden

داده میشود. طرحی که بموجب این یادداشت افکنده شده بسیار ساده است. میگوید نواحی ای که بیشتر جمعیت آنها آلمان های سودتی هستند باید مستقیماً بدولت آلمان واگذار شود مقصود آن نواحی است که بیش از ۵۰ درصدِ جمعیت آن از آلمانها تشکیل شده است. و نیز میگوید مرزهای تازه چکوسلواکی را باید از طریق بین المللی در مقابل تعرض و تجاوز بیجهت محافظت نمود.

یکنفر (بدیگری درخیابان) ـ طرح تازه را دیده ای؟

دومی ـ البته که دیده ام؛ ولی ما هرگز آنرا قبول نخواهیم کرد.

سومی ـ قبول کردن آن از دست دادن یك سوم کشور است.

اولی ـ پذیرفتن آن از دست رفتن ده ها هزار چکوسلواکی است.

دومی ـ تن در دادنِ بآن ازدست دادن مرزی است که تقریباً ازهزار سال پیش مرز کشور ما بوده وواضح ترین مرزطبیعی است که درنقشهٔ اروپا نمودار است.

سومی ـ اگر این طرح را قبول کنیم استحکامات ما از دست خواهدرفت.

اولی ـ .... وکانهای زغال سنگ ما

دومی ـ .... و صنایع شیمیایی ما

صدایی از غیب ـ سراسر همه از دست خواهد رفت مگر آنکه مواظب خود باشیم.

سر دبیر روز نامه ـ مادموازل کرنك[1] ، این سر مقاله را یاد داشت کنید و همینکه‌ماشین‌شد فوراً بدهیدحروف چین‌ها بچینند . «مانمیتوانیم با این طرح موافقت نماییم (نقطه) ما نمیتوانیم آنچه را که در بیست سال‌گذشته کرده ایم اکنون خنثی نماییم (نقطه) بهترین راه حل برای‌ما جنگ است(نقطه)البته ما تنها نمیتوانیم بجنگیم ولی روسیه قول مساعدت بما داده است (نقطه) اگر فرانسه و انگلیس هم حاضر بکمك کردن باشند ما از جنگیدن با آلمان هیچ باك نخواهیم داشت »

ماشین نویس ـ اگر تنها روسیه با ما متفق باشدآیا بازهم خواهیم جنگید ؟

سردبیر ـ خیر مادموازل ، زیرا اگرجنگ کنیم مردم خواهند گفت که این یك جنگی است که آلمان برضد بلشویسم میکند

ماشین نویس ـ ولی ما که نمی توانیم پیشنهاد را قبول کنیم !

سردبیر ـ بدیهی است نمی توانیم .

ماشین نویس ـ چه صدائی است ؟ گوش کنید !

سردبیر ـ صدای بلندگو است که درخیابان نصب شده .

رادیو ـ ملت ما در ادوار تاریخی خود با مصائب بیشماری روبرو گردیده و طوفانهای سخت سرزمین ما را مورد هجوم قرار داده زمین‌ما را ویران و ساکنین آنرا دچار قحط و گرسنگی کرده است . تاریخ ما باخون نوشته‌شده وحوادث‌آن‌دلها را افگارودیده ها را اشکبار

(1) Miss Krenek

میسازد و با این همه ملت ما هربار برپای خود خاسته و اگر یك روز ناگزیر از انقیاد بوده روز دیگر زمان غلبه و رشد برای آن فرارسیده است . امروز از آن روزهایی است که خطر ملت ما را تهدید می کند و دولت یك بار دیگر . . . .

ماشین نویس ـ شما را بخدا ما را لو ندهید و اسرار ما را فاش نکنید !

سردبیر ـ ما پیشنهاد را نمیتوانیم بپذیریم !

رادیو ـ بخدا هیچ شخص درستی در دنیا نخواهد گفت که ما مردمان ترسویی بودیم واز اینرو سرتسلیم فرودآوردیم بلکه همه خواهند دانست که اگر ما بوزیر خارجه خود دستور دادیم که بنمایندگان انگلیس و فرانسه بگوید چکها حاضر بفدا کردن مصالح خود شدند برای این بوده است که ماخواسته‌ایم صلح‌را حفظ نماییم وجهانیان رااز نایرهٔ جنگ برهانیم . ای‌برادران وخواهران گرامی . ای پدرها و مادر های ارجمند و ای فرزندان عزیز ما ! آنانیرا که هنگام سختی ما را تنها گذاردند سرزنش نمی کنیم ، تاریخ برما و براین روزگار قضاوت خواهد کرد .

صدای اول (دررادیو) ـ گزارشِ رسیده راجع بهوای آش[1]

صدای دوم (« «) ـ حاکی است که هوا ملایم و مطبوع است .

صدای اول (« «) ـ گزارشِ رسیده راجع بهوای اگر[2]

صدای دوم (« «) ـ حاکی است که هوا خوب و معتدل است .

---

(1) Asch (2) Eger

صدای‌اول (دررادیو) ـ گزارش رسیده راجع بهوای رایشن برگ[1]

صدای دوم (« «) ـ حکایت دارد که هوا خوش و با صفا است .

سردبیر (بااندوه) ـ آنوقت همهٔ این اتفاقات دریك چنین هوایی باین‌لطیفی و کشوری باین عزیزی باید رخ دهد ؟



بامداد روزبعد خیابانهای بزرگ‌ازجمعیت‌سیاه‌است . ناسیونالیست‌ها و سوسیالیست ها و کمونیست ها منظماً در زیر پرچم سفید وآبی وقرمز جمهوری چکوسلواکی در حرکت میباشند . از هرسو فریاد لزوم اعتصاب و مبارزه با کاپیتولاسیون[۲] و تشکیل دولت مقتدرتر و بسیج عمومی بلند است . در این صبح با صفا و معتدل مردم پراگ همه درخیابانها اجماع کرده اند .

(غریو و هیاهو از دور شنیده میشود)

مادام دوراکووا ـ من هرگز تحمل نخواهم کرد .

مادام هوراکووا ـ چطور ؟ نصف کشور را باید از اول اکتبر تحویل هیتلر داد ؟

مادام نواکووا ـ مادام سوسکیند کجا است ؟ (اوراصدامیزند)

مادام‌سوسکیند ـ من‌اینجاهستم . میخواهم بروم سر کار . مگرشما نمیآیید؟

مادام دوراکووا ـ نه

مادام سوسکیند ـ پس در خانه خواهید نشست ؟

---

(1) Reichenberg

(۲) حق محاکمه کنسول ها ، حق ویژه بیگانگان

مادام دوراکووا ـ نه

مادام سوسکیند ـ پس چه میخواهید بکنید ؟

مادام دوراکووا ـ بشما بگویم . من میروم در خیابانها برای شرکت کردن در دسته . شما ها هم باید همین کار را بکنید .

مادام سوسکیند ـ برای دخول در دسته ای که دیگران راه انداخته اند ؟ ما که نمیتوانیم در این کار شرکت کنیم .

مادام دوراکووا ـ کاری ندارد ، فقط باید بالا و پایین خیابان را گز کرد .

مادام سوسکیند ـ پرچم هم باید همراه داشت ؟

مادام دوراکووا ـ همه چیز ! پرچم ! فریاد ! گوش کن مردم چه فریادمیزنند میگویند « ما اطریش نیستیم ، از جنگیدن بیم نداریم » خانمها بیایید ماهم شرکت کنیم مگرما مجسمهٔ گچی هستیم ؟ فقطچند قرص برای نرم کردن سینه همراه داشته باشید ودنبال من بیایید ! (فریادمیزنند) ما اطریش نیستیم ما از جنگیدن هراس نداریم !



صبح روز بعد در ساعت ده براثر فشار توده کابینه هودزا[1] استعفا میدهد و ژنرال سیروی[2] کابینه جدیدی تشکیل داده اعلامیه ای بشرح زیر صادر میکند :

سیروی ـ ای هم وطنان ! من از همه تقاضا دارم که هر کس درسر کارخود بماند : سرباز بـا تفنگ در محل مأموریت خود ، زارع درپشت

(1) Hodza (2) Syrovy

گاو آهن ، کارگر در کارخانه و کارمند اداری در پشت میزخود. تنها بدین وسیله میتوانیم برای دفاع کشور آماده باشیم. من قول میدهم که ارتش مرزهای ما را نگهداری و آزادی ما را حفظ خواهد نمود. شاید من بزودی همه شما را دعوت کنم که در دفاع از کشور که آرزوی همه است شرکت نمایید.



جمعیت متفرق میشود و ملت پی کارخود میرود. هرچندطرفداران هنلین در سودت بار دیگر قیام و شورش میکنند ولی این شورش نیزدرهم شکسته میشود. در حالی که چمبرلین در گدزبرگ[1] با هیتلر مشغول مذاکره است در لندن سنگربندی و خندق کنی آغاز میگردد و درپاریس ماسك های ضد گازدر میان مردم بخش مینمایند. درساعت ده وچهل‌دقیقه بعد ازظهر آدینه ۲۳ سپتامبر ازتمام‌مراکزرادیوی‌چکوسلواکی حکم بسیج عمومی‌به‌پنج زبان که دراین کشورمتداول است منتشرمیگردد. دراین‌موقع است که ابرهای‌جنگ درآسمان اوضاع غلیظ‌تروبزمین نزدیك‌تر میشوند.

در میدان موسوم به اسپرت پالاست هیتلر روی سکویی که ازپرچم آلمان پوشیده شده ایستاده دربرابر میکرو فون فریادمیزند.

هیتلر ــ مسئله اطریش برای تأمین سعادت تمامی ملت بزرگ آلمان بخوشی خاتمه یافت واینك ما خود را باآخرین مسئله مواجه‌می بینیم! این مسئله هم باید حل شود و حل خواهد شد. این آخرین ادعای

(1) Godesberg

ارضی من در اروپا میباشد و بهیچوجه از این ادعا چشم نخواهم پوشید . وجود کشوری بنام چکوسلواکی برپایهٔ دروغ گذارده‌شده و جعل کننده این دروغ هم بنش[1] میباشد . (صدای‌همهمه‌جمعیت) ـ بنش چون این کشور را با دروغ های خویش بوجود آورد بنای تروریسم[2] و آدم کشی‌راگذارد و تصمیم گرفت‌آلمانها را از میان بردارد و تا اندازه ای هم در این تصمیم خود کامیاب گردید . از آن پس صدها هزار آلمانی را از چکوسلواکی‌بیرون کردندوده ها هزار تن را بزندان افکندند و هزاران تن را نابود ساختند و دموکرات های خوش جنس انگشتی منباب اعتراض بلند نکردند . بنش هیچگاه در عمرخود بوعده های خود عمل ننموده ولی‌امروز ما بحکم اجبار او را بایفای عهد خود وادار خواهیم کرد . من به بنش یك پیشنهادی کرده ام و این پیشنهاد هیچ نیست جز عملی ساختن آنچه که خودش قول داده است . برقرار شدن صلح یا درگرفتن جنگ بدست اوست و هرکدام را مایل باشد میتواند اختیار نماید . (صدای‌غرش‌جمعیت)

مادام هوراکووا ـ بسیار خوب ، دست پاچه نشو !

مادام دوراکووا ـ از خط خارج نشو ، صبرکن تا نوبت بتو برسد . ما هم مثل تو ماسك ضد گاز میخواهیم .

مادام هوراکووا ـ عجب بازی ایست ! ما بایدکاغذ سیاه باگیره دست گرفته

---

(1) Benes (2) Terrorism

بهرسو بدویم و پنجره های خود را برای تاریك کردن در شب بپوشانیم و مردهای ما هم باید خندق برای پناهنده شدن هنگام بمباران هوایی بکنند در حالی که نازیها و لهستانیها و مجارها و غیره مشغول تهیهٔ مقدماتی هستند که تیکه ای از خاك ما را به یغما ببرند !

مادام دوراکووا ـ بازی حسابی هم هست ! من شنیده ام که اسکیموها هم امروز صبح بدولت ما یادداشتی داده و اتمام حجت کرده‌اند که دریاچه مصنوعی پراگ که برای اسکی بکار میرود باید بآنها داده شود . (خنده حضار)

مادام سوسکیند ـ خنده میکنید ؟ مگر نطق هیتلر را نشنیدید که فقط چهار روز مهلت زندگی بما داده است ؟

مادام‌دوراکووا (با لحن استهزاء) ـ چهار روز مهلت زندگی بما داده‌است ؟ تمام اینها توپ است !

مادام سوسکیند ـ توپ است ؟

مادام دوراکووا ـ البته که توپ است . اگر محکم سر جای خود بایستیم و متفقین ما هم محکم بایستند خیال‌می‌کنید ادلف دیگر جرأت حرف زدن‌خواهد داشت ؟ آنوقت دیگر باید برود جهنم !

ماداد سوسکیند ـ اما شایع است که انگلیس آماده نیست .

مادام دوراکووا ـ چه اهمیت‌دارد ؟ انگلیس که تنهانیست . فرانسه‌هم‌هست، روسیه هم با ماست . تازه ما خودمان هم درجنگیدن ازدیگران

چندان عقب نیستیم . یك حسن کار هم اینست که ارتش آلمان هم آنقدرها مایل نیست برضد ما بجنگد .

مادام‌هوراکووا ـ گمان میکنم امروز نوبت بما برسد . بیایید برویم .

(صدای همهمه مردم بلند است)

مادام نواکووا ـ بس کنید ! بس است دیگر !

مادام هوراکووا ـ چرا ؟ چه خبر است ؟

مادام نواکووا ـ دیگر ماسك ضد گاز لازم نخواهید داشت . برگردید بخانه های خود ! کار تمام است !

مادام هوراکووا ـ گفتی کار تمام است ؟

مادام دوراکووا ـ کار از کار گذشته است ؟

مادام نواکووا ـ الان رادیو خبرداد که‌هیتلرآنچه میخواست بدست‌آورد .

مادام دوراکووا ـ من که باور نمیکنم .

مادام نواکووا ـ اگر باور نمیکنی الان اتومبیل حامل دستگاه پخش رادیو خواهد رسید بگوش خودت بشنو .

صدای سیروی ـ چهار دولت بزرگ در مونیخ جمع شده تصمیم گرفتند که از ما درخواست کنند که بقبول مرزهای تازه ای تن دردهیم بدین معنی که‌آن نواحی که مردم آن آلمانی زبان هستند از کشور ما منتزع گردد . ما ازاختیار یکی از دوشق‌چاره نداشتیم یا بایستی با حالت نومیدی و یأس جنگیده از خود دفاع کنیم و یا شرایطی را که از لحاظ زور در تاریخ نظیر ندارد بپذیریم .

ما خواستیم کمکی بحفظ و ابقای صلح کرده باشیم . ماتنها مانده بودیم و همسایگان شمـالی و جنوبی ما همه مسلح بودند . در انتخاب بین از دست دادن قسمتی از سرزمین خود و کشت و کشتار ملت چکوسلواکی ، وظیفهٔ مقدس خود دانستیم که جانهای مردم بیگناه وزنان و کودکان بیدست وپارا حفظ نماییم . تسلیم بچهار دولت بزرگ وسر فرود آوردن در برابر دولتی که از حیث نیروی نظامی برما اینقدر برتری دارد شرافت مارا لکه دار نمیکند .

مادام دوراکووا ـ پس قضیه حقیقت دارد !

مادام هوراکووا ـ بله کار از کار گذشته است .

مادام سوسکیند (نفسی بر آورده) ـ پس دیگر احتیاجی بماسك ضد گاز نداریم .

مادام دوراکووا ـ نه دیگر ، فاتحهٔ جنگ که خوانده شد و اگر این هیتلر است که من میشناسم فاتحهٔ کشورهم بزودی خوانده خواهدشد .



در روز یکم اکتبر ۱۹۳۸ اولین قسمت سربازان آلمانی از مرز چکوسلواکی عبور میکنند . یك بار دیگر پیراهن سیاهان توسن بیرحمی و وحشی گری را سر میدهند و ارتش آلمان در ضرب وشتم و غارتگری با نازی های آلمانی و اهالی سودت شرکت میکند . یك دفعه دیگر سیل رقت انگیز مهاجرین بطرف درون کشور روان میگردد . این مهـاجرین

بقية السيف یهودیها و آلمانهای دموکرات و چکهایی هستند که توانسته اند خود را از گرفتاری و برده شدن به بازداشت‌گاه‌ها نجات دهند. در این موقع لهستانی ها و مجارها هم بسرعت از پی آلمانها می آیند تا در بردن غنائم سهمی داشته باشند. اروپا دارد از ریشه و بنیاد عوض میشود.

مقارن همین اوقات یکنفر مرد سیاسی آلمان در پاریس بدست یکنفر جوان یهودی کشته میشود و هیتلر هم برای تلافی در آلمـــان و اطریش شروع به آزار و جریمه ستانی بنحوی که نظیر آن کمتر دیده شده بود مینماید و درسرتاسر آلمان بازداشت‌گاه های عمومی دیگرجا ندارد.

(صدای خنده)

سرباز حمله ـ کاش محلهٔ یهودی ها را پس از اتمام کار ما دیده بودی!

حقیقة منظره میدان جنگ را پیدا کرده بود: درو پنجره مغازه‌ها خرد، کنیسه ها سوخته و یهودیها سراسیمه بهرسو دوان!

سرباز دوم ـ وقتی که بشنوند بـــاید جریمه هم بدهند بیشتر داد و فریاد خواهند زد.

سرباز اول ـ چه جریمه ای؟

سربازدوم ـ نشنیده‌ای؟ دولت جماعت یهود را یکهزارمیلیون مارك جریمه کرده است.

سرباز اول ـ یکهزار میلیون مارك؟ اینها را میگویند راه پول درآوردن!



درتمام فصل زمستان هیتلردرنهایت آرامی و زیرکی نقشه‌فناکردن

کشور چکوسلواکی را طرح میکند و در آغاز سال نو درضمن نطق خود چنین فریاد میزند :ـ

هیتلر ـ بطور کلی ما فقط یك آرزو داریم و آن اینست که در این سال آینده بتوانیم در سهم خود بحفظ صلح درسراسر جهان کمك کنیم فقط دلالان جنگ خیال میکنند دردنیا جنگ خواهد شد ولی بعقیده من مدت مدیدی صلح در جهان برقرار خواهد بود .



ضمناً در داخلهٔ جمهوری چکوسلواکی اغتشاش هایی رخ میدهد . آشوب کنندگانی که ازخزانه آلمان امرار معاش میکنند اسلواکهارا همواره تحریك نموده تا سرحد شورش و انقلاب سوق میدهند . اسلواکها چك ها را با نطق های آتشین خود حمله میکنند و استقلال را برای ملت اسلواکی خواستار میگردند . خلاصه اینکه توطئه و دسته بندی در همه جای اسلواکی برپا میشود و ماشین عجیب تبلیغات دکتر گوبلس نمیگذارد دیگ فتنه و نزاع از جوش بیفتد .

روزنامه فروش اول ـ کشتار در چکوسلواکی !

روزنامه فروش دوم ـ آخرین خبر : آلمانها اسیر شکنجه چکها شده‌اند !

روزنامه فروش سوم ـ آخرین خبر : شکنجه اسلواکها بدست چکها !

بلندگوی اول ـ سراسر کشور چکوسلواکی از پراك تا براتیسلاوا [1] و از پیلسن [2] تا چست [3] در آتش طغیان میسوزد !

(1) Bratislava (2) Pilsen (3) Chust

بلندگوی دوم ـ مسکوهم در صدد است که غذای خودرا در روی این آتش بپزد و از آب گل آلود ماهی بگیرد.

بلندگوی سوم ـ اسلواکی باحمایت آلمان استقلال خودرا اعلام داشته‌است.

گوبلس ـ امروز همسایگان آلمان باید بخوبی تشخیص دهند که بی‌احترامی به پرچم آلمان و بدرفتاری به آلمانی از لحاظ سیاسی در حکم توهین بیك دولت بزرگی است که از إقتدار و نیروی نظامی خویش با خبر است!

بلندگوی اول ـ مرده باد یهود و کمونیسم! نیست باد چك!

بلندگوی دوم ـ به آلمان توهین مستقیم و آشکار وارد آمده است.

بلندگوی سوم ـ کاسهٔ شکیبایی ما لبریز شد!



روز ١٤ مارس ١٩٣٩ که آلمان لشکریان خود را در مرزهای چکوسلواکی تمرکز میدهد و از طرف هیچیك از دول بیگانه هم ممانعت یا دخالتی نمی بیند هیتلر رئیس جمهور چکوسلواکی را برای گفتگو دعوت مینماید.

هیتلر ـ خوب، آقای هاشا[1] شما از قرار معلوم خیلی اسباب زحمت برای ما فراهم کرده اید! سرلشکر گورینگ بخاطر شما مجبور شده است از رفتن به ایطالیا برای مرخصی صرف نظر نماید. آقای هاشا، آیا شما نمیتوانید نظم و آرامش در چکوسلواکی برقرار نمایید؟

(1) Herr Hacha

هاشا ـ آقای صدر اعظم آلمان، البته میدانید که دولت پراگ مایل است هر چه بیشتر با آلمان همکاری نزدیك داشته باشد وبدون هیچ قید و شرطی این همکاری رابرقرار نماید ولی ....

هیتلر ـ ولی چه ؟

هاشا ـ ولی انتظاردارد که صدراعظم آلمان هم استقلال ارضی چکوسلواکی را محترم شمرده حفظ نماید .

هیتلر ـ حیف که حالا دیگر دیرشده و کار ازکار گذشته است زیرا من عزم خود را برای اشغال نظامی چکوسلواکی جزم کرده‌ام و فردا هم اینکار انجام خواهد گرفت .

هاشا (نزدیك بضعف کردن) ـ ولی آقای صدراعظم ! ...

هیتلر ـ تصمیم من‌این بود که تنها از این راه میتوان نظم رادر کشور شما برقرار کرد .

گورینگ ـ اگر کمترین مقاومتی ابرازشود پراگ را ازبمباران هوایی زیر و رو خواهیم کرد .

هیتلر ـ حرفی دارید ؟ آقای هاشا !

هاشا(به لکنت زبان افتاده) ـ م ـ م ـ م ـ م ....

هیتلر ـ ریبن تروپ، گورینگ، پزشکی خبر کنید ! بد بخت دیوانه غش کرده‌است !

(از دور صدای دستهٔ موزیك شنیده میشود ولی صداهای تهدید کنندهٔ گروه بسیاری تقریباً آنرا محو می کند)

چك اولی ـ روز هولناکی است !

چك دومی ـ هولناك است .

چك اول ـ این جمعیت برای چیست ؟

چك دوم ـ مردم در برف بیرون آمده‌اند که سیرك صلیب شکسته را تماشا کنند .

چك اول ـ گفتی چه چیز را تماشا کنند ؟

چك دوم ـ ارتش آلمان را . الساعه وارد خواهند شد و همه چیزازقراری که شنیده ام باخود دارند : تانك ، زره پوش ، توپ هواپیما زن و همه چیز . .

چك اول ـ فکرش را نمیشود کرد ! عاقبت پراگ در دست آلمانها افتاد ! ؟ ما چه گناهی کرده ایم ؟ همینرا بمن بگو !

چك دوم ـ من که سردرنمیاورم . یك جوری است که‌آدم نمیتواند باور کند چگونه ممکن است یك ملتی بملت دیگر چنین ستم کند ! (دسته‌موزیك نزدیك میشود) ـ نگاه کن ! آمدند ! سرپیچ هستند . این پیاده نظامشان است .

چك اول ـ بیشتر آنها جوان هستند .

چك دوم ـ نگاه کن مسخره می کنند .

چك اول ـ به بین مردها گلوله برف بطرف آنها پرت می کنند .

چك دوم ـ نگاه کن زنها با دست خالی توی کلاه خود آنها میزنند .

چك اول ـ دست خالی و گلوله برف ! به‌به ! وقتی انسان‌با توپ های بزرگ

ودیپلوماسی عالی روبرومیشود چیزی بهتراز دست خالی و گلوله برف باید داشته باشد!

چك دوم ـ بدخواهد شد؛ راننده ها باید از این پس نام هرایستگاه را هم بزبان آلمانی و هم بزبان چك اعلان کنند.

چك اول ـ هرگز! زیرا کسی دیگر سوار واگن و اتوموبیل نمیشود.

چك دوم ـ به یهودی های بیچاره خیلی سخت خواهد گذشت!

چك اول ـ تا به بینیم! من شخصاً اگربه بینم یك سربازآلمانی دست روی یك یهودی بلند می کندمیدانی چه‌خواهم کرد؟ میروم جلووباکمال ادب آهسته دست بشانه او زده میگویم «آقا، این یهودی ما است، یهودی شما نیست»!

چك دوم ـ نگاه کن نگاه کن! دیدی؟

چك اول ـ پرچم چکوسلواکی پایین آمد.

چك دوم ـ پرچم صلیب شکسته رفت بالا!

(صدای سرود آلمانی ازدورشنیده میشود)

چك اول ـ میدانی کمینیوس[1] در سیصد سال پیش.وقتی که از هاپسبورگ[2] مهاجرت کرد چه گفت؟گفت «ای ملت چك پس از فرونشستن طوفان غضب حکمرانی کشور تو دوباره بدست توخواهدافتاد» این جمله را من درخردسالی دردبستان یادگرفتم وهرگزفراموش نخواهم کرد.

---

(1) Comenius (2) Hapsburg



سیزده میلیون‌نفر ، کشاورزی ، جنگل والوار فراوان ، صنایع ایالات بوهم و مراوی[1] ، کارخانه های اسلحه سازی اشکودا[2] ، توپ ، هواپیما و مهمات دیگر و بالاتر از همه طلا و اعتبارات بیگانگان که بهای آنها جمعاً بالغ بر ۶۰ میلیون لیره انگلیسی میشود : اینها غنائمی است که در نتیجه گرفتن کشور چکوسلواکی بدست هیتلر افتاده است !

اکنون نوبت به لهستان رسیده است . در ۲۱ مارس آلمان ناحیه ممل[3] را اشغال نموده تقاضایی دارد .

ریبن تروپ ـ آقای سفیر کبیر لهستان ، ما دانزیگ[4] را میخواهیم .

سفیر کبیر ـ آقای ریبن تروپ . بما درازای این معامله چه خواهد رسید ؟

ریبن تروپ ـ اگر قبول کنید یك پیمان عدم تعرض بیست و پنجساله ولی اگر قبول نکنید . . . .

سفیر کبیر ـ فهمیدم چه میخواهید بگوید ولی آیا ممکن است یك شق دیگری من پیشنهاد کنم ؟

ریبن تروپ ـ شاید ممکن باشد .

سفیر کبیر ـ من پیشنهاد میکنم دولتین لهستان و آلمان مشترکاً در امور دانزیگ نظارت کنند . بنظر سرکار چه‌میرسد ؟

ریبن تروپ ـ آنچه بنظر من میرسد ، آقای سفیر کبیرلهستان ، اینست که شما نمیخواهید منظور آلمان را بفهمید.

---

(1) Moravia (2) Skoda (3) Memel (4) Danzig



در ۳۱ مارس نخست وزیر انگلستان آشکارا بدولت لهستان قول میدهد که اگرنازیها نسبت باستقلال لهستان تخطی نمایند انگلیس به آلمان اعلان جنگ خواهد داد و این قول هیتلر را عصبانی می کند .

هیتلر ـ آلمان بهیچوجه در فکر حمله بکشورهای دیگر نیست . ما یك سعادت بزرگی را برای اروپای مرکزی فراهم کردیم و آن صلح است که با نیروی آلمان حفظ خواهد شد . این نیرو را هیچ قدرتی در روی زمین درهم نخواهد شکست . آری اینست عهد و سوگند ما ! ملتی که نیرومند نیست حق زیستن ندارد . ملت آلمان بوجود نیامده است که قوانینی را که بحال انگلیس ها و فرانسوی ها مناسب است اطاعت نماید بلکه برای آنست که از حق حیاتی خویش دفاع کند . اگر انتظار دارند که آلمان امروز صبور مانده اجازه دهد که کشورهای ناقابل بدلخواه خود برضد مصالح آلمان اقداماتی بکنند معلوم است که آلمان امروز را باآلمان پیش از جنگ اشتباه کرده اند .



در این اثنا ریبن‌تروپ خود را برای حوادث تازه ای آماده میسازد

(موزیك)

صدای اول ـ نگاه کن . ریبن تروپ سفری شده است .

صدای دوم ـ بله ، ریبن تروپ آمادهٔ تلاش دیگری شده است .

صدای سوم ـ سه سال است این‌مرد مسافرت و تلاش می کند .

صدای اول ـ ببین چگونه می کوشد که مللرا بجان هم بیندازد !

صدای دوم ـ ایتالیا را بافرانسه دراندازد .

صدای‌سوم (بطور معرضه) ـ پیوسته اینطرف و . . . .

صدای اول ـ فرانسه را برضد انگلیس برانگیزد .

صدای سوم (بطور معرضه) ـ . . . آنطرف میرود .

صدای اول ـ لهستان را برضد انگلیس بشوراند.

صدای سوم ـ بدون‌اینکه کامیاب‌شود .

صدای اول ـ لهستان را با روسیه بد کند.

صدای سوم ـ و همیشه مواجه باشکست شود .

صدای، اول ـ ولی او از اینگونه تلاش ها دست بردار نیست .

صدای دوم ـ ریبن تروپ موفق نمیشود .

صدای سوم ـ آقای ریبن تروپ ، چرا دست برنمیداری ؟

ریبن تروپ ـ تاکنون فرض عمومی این بوده است که آلمان بزرگتر و نیرومند تر میشود . آلمان از جهت خاور بزرگتر میشود .

صدای اول ـ میخواهید بفرمایید از جهت روسیه .

ریبن تروپ ـ عقیدهٔ عموم براین بوده است .

صدای دوم ـ همانطور که پیشوای‌آلمان درکتاب « نبرد من » نوشته است

صدای سوم ـ که چه ؟

ریبن تروپ ـ روسیه کشور پهناور و لاغری است و هیچگاه در برابر تهدید
های ما ترسی نشان نداده است در صورتیکه انگلستان کشور
کوچكِ جمع و فربهی است و از اینرو تسلیم خواهد شد .

صدای اول ـ مقصودتان چیست ؟

ریبن تروپ ـ چرا نخست باروسیه پیمان عدم تعرض نه بندیم که بعدبتوانیم
حساب دیگران را برسیم ؟

صدای دوم ـ پس آنچه پیشوای آلمان در کتاب « نبرد من » و تقریباً درهمهٔ
نطق های خود می گفت بی اساس بود ؟

صدای سوم ـ بیخیال باش ! چه اهمیت دارد ؟

صدای اول ـ آفرین بر ریبن تروپ ! من که میگویم نابغهٔ دهر است .

صدای دوم ـ من گمان میکنم ما برای خود دام درست می کنیم .



روز ۲۱ اوت آلمان شاهکاری بخرج داده بردول باختری پیشدستی میکند بدین معنی که پس از یك رشته مذاکرات محرمانه در طی چندین ماه پیمان عدم تعرضی با روسیه منعقد میسازد . ضمناً جرائد آلمان شروع بمبارزه قلمی برضد لهستان کرده مینویسند لهستانی ها آزار اتباع آلمان را بجایی رسانده اند که دیگر پیشوای آلمان تاب تحمل آنرا ندارد . پس طبیعی است که مردم لهستان حرکت بعدی آلمان را متوجه خود میدانند .

راهنمای مغازه ـ بله خانم ، چه میخواستید ؟

زن (با چهره بشاش) ـ **من .....**

راهنما ـ امروز همه جور لوازم برای تاریك كردن خانه آورده ایم . همه کس در ورشو از این لوازم میخرد .

زن ـ نه ؛ من لوازم تاریك كردن اطاق نمیخواهم .

راهنما ـ لامپ های آبی رنگ الکتریکی هم همه رقم داریم . دوجینی بخواهید تخفیف هم میدهیم .

زن ـ نه خیر ، من آمده ام . . .

راهنما ـ ظرف هایی که گاز بدانها سرایت نمیکند موجود است . برای آب و چیزهای دیگر این جور ظرف ها را لازم خواهید داشت . بفرمایید دریچه سوم دست چپ .

خانم ـ متشکرم . ولی من لوازم تاریك كردن و لامپ الکتریك و اثـاثیهٔ ضدگاز لازم ندارم . من میخواهم عروسی کنم و آمده ام قدری ودکا برای شب عروسی تهیه کنم . قسمتی که نوشابه می‌فروشند کجا است ؟

راهنما ـ خیلی متأسفم خانم ، این قسمت بسته شده است .

زن ـ بسته شده است ؟

راهنما ـ بله خانم ، ازساعت یازده دیشب استعمال نوشابه درسرتاسرلهستان ممنوع گردید .

خانم ـ ممنوع شد ؟ این دیگر چه مقدمه ایست ؟

راهنما ـ مقدمهٔ بسیج عمومی است خانم . در لهستان همیشه پیش از بسیج

عمومی منع استعمال نوشابه را اعلان می کنند .

زن(باوحشت) ـ بسیج‌عمومی ؟ آه‌خدایا ! پس عروسی من‌چه خواهدشد ؟

راهنما ـ خیلی معذرت میخواهم خانم ! نفرینش را به هیتلر بکنید . اما تصور میکنم لوازم‌تاریك کردن‌خانه ولامپ های‌آبی‌رنگ و اثاثیه احتیاطی دیگر در هر خانه ای امروز لازم باشد . . .



در سراسر جهان مردمان سیاسی و پیشوایان فکور می کوشند که‌از نکبت قریب الوقوع یعنی جنگ عالمگیر جلوگیری کنند . انگلیس اعلام داشت که اختلاف بین آلمان و لهستان چیزی نیست که نشود با مذاکرات صلح‌آمیز حل کرد . پادشاه بلژیك دربرابر رادیو دنیا را بصلح و صفا دعوت کرد . پاپ اعظم هم از مقر خود در واتیکان[1] یك چنین پیامی به جهانیان فرستاد . روزولت رئیس جمهور امریکا از هیتلر و رئیس جمهور لهستان هر دو خواهش کرد که اختلافات خودشان را دوستانه و از راه مذاکره و حکمیت تصفیه کنندو وعده داد که دولت امریکا هم برای نیل باین مقصود مساعدت خواهد کرد . اما افسوس که هیتلر تصمیم داشت که در اولتیماتوم خود ایستادگی کند !

روز ۲۹ اوت سرنویل هندرسن[2] سفیر کبیر انگلستان در برلن یك باردیگر نظریه دولت متبوع خود را در حضور هیتلر مطرح مینماید

هندرسن ـ آقای هیتلر ، فقط چیزی که من میتوانم بگویم اینست که اگر

(1) Vatican (2) Sir Neville Hendersen

استقلال یا منافع حیاتی لهستان مورد تهدید واقع شود تصور نمیکنم هیچکس در آلمان تردید داشته باشد که انگلستان بکمك لهستان داخل جنگ خواهد شد .

هیتلر ـ لهستانی‌ها هیچگاه نمیتوانند معقولانه رفتار نمایند ومن تصمیم دارم که لهستان را نابود سازم .

هندرسن ـ بخاطرم میآید که سال گذشته هم همین جمله را در باره چکوسلواکی می‌گفتید .

هیتلر ـ من باید تقاضاهای ملت خود را برآورده سازم . ارتش من آماده و مشتاق جنگیدن است ومن هم نمیتوانم بیش از این ناظربدرفتاری لهستانی ها نسبت به آلمانها باشم .

هندرسن ـ آقای هیتلر ، شما باید از دو شق یکی را اختیار کنید یا ابقای دوستی با انگلستان یا تقاضای کمرشکن از لهستان که‌هیچگونه امیدواری برای آن دوستی باقی نمیگذارد .

هیتلر ـ من لاف بیهوده نمیزنم . اگر مردم چنین می پندارند اشتباه بزرگی می کنند .

هندرسن ـ این‌فرمایش راتصدیق میکنم‌ولی‌باید بدانید که‌ما هم لاف نمیزنیم



این بود که در روز یکم سپتامبر ۱۹۳۹ هیتلربکشور لهستان حمله کرد و حال آنکه اطلاع کامل داشت که این حرکت او جنگ با انگلیس وفرانسه را دربردارد .

این حرف ازیکنفر آلمانی است که « جنگ ادامه رویه سیاسی است بوسایل دیگر» . اکنون یگانه کاری که بوسیله آن میتوان رسوایی ترك ادعا را ازخوددور کرد تشبث بآن «وسایل دیگر» است ودیگرهیتلررا یارا وجرأت آن نیست که از ادعای خود دست بکشد . پس یك بار دیگر مردم آلمان بجنك کشیده میشوند .

(صدای موزیك جنگی شنیده میشود وپس ازچند ثانیه صداهای مجلل و موزونی بگوش میرسد که باصدای موزیك هم ضرب و مطابق است)

نازی اول ـ آلمانها ، کشور شما داخل جنگ شده است !

نازی دوم ـ جنگ آلمانرا بزرگتر و غنی‌تر خواهد ساخت .

نازی اول ـ آلمان ها ، کشور بوجود شما نیازمند است !

نازی دوم ـ جنگ آلمانرا بزرگتر وغنی تر خواهد کرد .

نازی اول ـ شما بدنیا آمده اید که درراه آلمان جان بسپارید .

نازی دوم ـ جنگ آلمانرا بزرگتر و غنی تر خواهد ساخت .

همه با هم ـ شما بدنیا آمده اید که در راه آلمان جان بسپارید .

(صدای موزیك باوج خود رسیده خاموش میشودوپس ازلحظه ای سکوت این صدا بگوش میرسد) :

زن (آهسته) ـ ای مردان و زنان آلمان ، آیا شما بدنیـا آمدید که حق زیستن نداشته باشید؟ **آیا بدنیا آمده اید که درراه هیتلریسم جان دهید؟**

پایان

غلط نامه



صفحه	٢٦ •	مستول	باید	مسئول	باشد
«	٢٩	Schenhel	«	Schenkel	«
«	٣٠	Volhischer	«	Volkischer	«
«	٥١	تمی آید	«	نمی آید	«
«	١٥٠	الف	«	ادلف	«
«	١٥٩	بیشوای	«	پیشوای	«
«	»	اسلام	«	سلام	«
«	١٦٨	Rhinelana	«	Rhineland	«
«	١٨٦	وقی	«	وقتی	«
«	١٩٦	اسباب زحمات	«	اسباب زحمت	«
«	١٩٩	حاصر	«	حاضر	«